



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

# السكبان الموحدين

تأليف  
الأستاذ العلامة  
السيد محمد حسين الطباطبائي  
قدس سره

مؤسسة النعمان  
للطباعة والنشر والتوزيع  
بمقره - النجف - العراق - ٢٠١٤

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# الرسائل التوحيديه

نويسنده:

محمد حسين طباطبائي

ناشر چاپي:

النعمان

ناشر ديگيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

٥	فهرست
٩	الرسائل التوحيديه
٩	اشاره
١٥	اشاره
١٨	[الفهرست]
١٩	رساله في التوحيد و هي الرساله الأولى من كتاب التوحيد
١٩	اشاره
١٩	[فصل ١ قول السوفسطائيه و الفلاسفه]
٢٠	[فصل ٢ في ان الوجود حقيقه أصيله]
٢٠	[فصل ٣ في ان الوجود الواجب له اطلاق بالنسبه]
٢١	[فصل ٤ في الدلائل النقليه من الكتاب و السنه]
٢٨	[فصل ٥ اختصاص التوحيد الاطلاقى بالمله الاسلاميه]
٢٩	[مقاله ملحقه برساله التوحيد و فيها فصول]
٢٩	اشاره
٢٩	[فصل ١ التوحيد الذاتى]
٣٠	[فصل ٢ في ان اكمل مراتب التوحيد مختص بالشريعاه]
٣١	[فصل ٣ في ان التوحيد الذاتى مشهود بشهود فطرى]
٣٧	رساله في أسماء الله سبحانه و تعالى
٣٧	اشاره
٣٨	[فصل ١ في تقسيم اسماء الله تعالى]
٣٩	[فصل ٢ في الدلائل النقليه من الكتاب و السنه]
٤٠	[فصل ٣ في ان الذات المقدسه كانت اول الاسماء]
٤٤	[فصل ٤ في الدلائل النقليه من الكتاب و السنه و فيها مباحث]
٤٤	اشاره

٤٤	المبحث الاول فى الاسماء التى خصت بالذكر فى القرآن
٤٩	المبحث الثانى الميزان الكلى فى تفسير الاسماء و الصفات
٥١	المبحث الثالث فى كون الكمالات الاسمائيه ذاتيه
٥٤	المبحث الرابع فى الاعتبارات و حيثيات الاسماء
٦٢	المبحث الخامس
٦٣	المبحث السادس
٦٥	فصل ٥
٦٥	فصل ٦
٧٢	رساله فى أفعال الله سبحانه و تعالى
٧٢	اشاره
٧٢	أفصل ١ فى انه لا فعل فى الخارج الا فعله سبحانه
٧٣	أفصل ٢ فى الدلائل النقليه من الكتاب و السنه
٧٧	أفصل ٣ فى ان نظام كل سافل ثبت فى ما فوقها ثبتا
٨٠	أفصل ٤ فى الدلائل النقليه على ما مر فى الفصل الثالث
٨٦	أفصل ٥ فى ان النفوس مجردة فى أول وجودها
٨٨	فصل ٦ فى الدلائل النقليه من الكتاب و السنه
٨٨	اشاره
١٠٣	تنبيه
١٠٤	أفصل ٧ فى ارتفاع التوهم من سبق القضاء و القدر
١٠٦	أفصل ٨ فى الدلائل النقليه من السنه على ما مر
١٠٨	أفصل ٩ فى ارتفاع التوهم من سبق القضاء و القدر
١٠٩	أفصل ١٠ فى الدلائل النقليه من الكتاب و السنه على ما مر
١١٢	تممه:
١١٤	رساله الوسائط
١١٤	اشاره
١١٦	أفصل ١ فى ان الوجود فيه أربعة عوالم كليه مترتبه

١١٩	[فصل ٢ فى الدلائل الثقليه من الكتاب و السنه]
١٢٧	[فصل ٣ فى الخاتمه لما مر فى الفصلين]
١٤٠	تتمه
١٧٢	تتمه:
١٧٥	رساله الانسان قبل الدنيا
١٧٥	اشاره
١٧٦	[فصل ١ فى ان الانسان بجميع خصوصيات ذاته و صفاته و افعاله]
١٧٧	[فصل ٢ فى الدلائل الثقليه من الكتاب و السنه على ما مر]
١٨٩	خاتمه:
١٩٨	رساله الانسان فى الدنيا
١٩٨	اشاره
٢٠٠	فصل ١ فى ان صور علومنا الذهنيه على قسمين
٢٠٧	[فصل ٢ فى ان الانسان لا حياه له فى غير ظرف نفسه]
٢١٤	رساله الانسان بعد الدنيا
٢١٤	اشاره
٢١٧	[فصل ١ فى الموت و الاجل]
٢٢٩	[فصل ٢ فى البرزخ]
٢٣٨	فصل ٣ فى نفخ الصور
٢٤٥	فصل ٤ فى صفات يوم القيامه و قيام الأشياء له سبحانه
٢٥٣	فصل ٥ فى قيام الإنسان إلى فصل القضاء
٢٥٦	فصل ٦ فى الصراط
٢٥٩	فصل ٧ فى الميزان
٢٦١	فصل ٨ فى الكتب
٢٦٨	فصل ٩ فى الشهداء يوم القيامه
٢٧٨	فصل ١٠ فى الحساب
٢٨٥	فصل ١١ فى الجزاء

٢٩٠	فصل ١٢ فى الشفاعة
٢٩٠	اشاره
٢٩٧	القول فى أقسام الشافعين منهم الأنبياء و الأولياء من البشر و قد سبق الكلام فيه
٣٠٠	فصل ١٣ فى الأعراف
٣٠٧	فصل ١٤ فى الجنة
٣١٢	فصل ١٥ فى النار
٣١٤	فصل ١٦ فى عموم المعاد
٣٢٠	خاتمه
٣٢٢	[الفهرست]
٣٢٥	درباره مركز



پدیدآورنده: (شخص) طباطبائی، محمدحسین، ۱۳۶۰ - ۱۲۸۱

عنوان الرسائل التوحيدیه ...

تکرار نام پدیدآور تالیف محمدحسین الطباطبائی

مشخصات نشر بیروت: موسسه النعمان، ۱۴۱۹ ق. = ۱۹۹۹ م. = ۱۳۷۸ .

مشخصات ظاهری ۳۱۱ص

مندرجات نمایه

موضوع طباطبائی، محمدحسین، ۱۳۶۰ - ۱۲۸۱ -- نظریه درباره توحید

موضوع توحید

موضوع فلسفه اسلامی

رده کنگره ۱۳۹۵، BBR، /ت ۹ط ۲

شماره مدرک م ۸۱-۸۹۹۶

\*\*\*معرفی اجمالی:

کتاب «الرسائل التوحيدیه»، جوهره همه آرا و انظار فلسفی و عرفانی حضرت علامه طباطبائی در توحید است. این مجموعه مشتمل است بر هفت رساله او در این رسایل توحید را در ذات، اسماء، افعال اثبات نموده و ظهور توحید در وسایط بین حق و موجودات و ظهور توحید در مرآت اتم که انسان است، تبیین می نماید. این رسایل برای اولین بار بعد از رحلت علامه و در سال ۱۴۱۵ق به زیور طبع آراسته شده اند و قبل از آن هرگز به طبع نرسیده بود.

\*\*\*ساختار و گزارش محتوا:

۱- رساله فی التوحید:

این رساله در ۵ ذی الحجه ۱۳۶۵ ق در تبریز نوشته شده است و پنج فصل دارد. علامه در این رساله به وحدت حقه حقیقه و اطلاقی وجود پرداخته است و البته شناخت، وسعت نظر، عمق اندیشه و زیبایی، دلپذیری بیان او را باید در خود متن و کتاب

دید و به قطع با این قلم به وصف نمی آید؛ امّا نکته گفتمی و بسیار مهم و تازه و بی سابقه ای که در فصل پنجم این رساله آمده، این است که ساحتی از ساحت های توحید، خاصّ آیین مقدّس اسلام است و حتّی در ادیان الهی پیش از اسلام هم نیامده است و چون تاریخ ادیان الهی در دعوت خود تکاملی است، شرح این مرتبه از توحید، به دین مقدّس اسلام واگذار شده است. عین عبارت علامه این است: و هذا المعنى من التوحيد اعنى الاطلاقى مما انفردت باثباته المله المقدسه الإسلاميه وفاقته به الملل و الشرايع السالفه فظاهر مابلغنا منهم فى التوحيد هو المقام الواحدیه ... وی در مقاله ای الحاقی به رساله، چنین تأکید می فرماید: مبین فیها أنّ ما ندب الیه دین الاسلام المقدس آخر درجه من التوحيد، پیدا است که دعوت اسلام دعوت به آخرین مرتبه توحید است. و در پایان فصل دوم آن یادآور می شود: وقد ظهر مما تقدم أنّ اثبات اکمل مراتب توحيد الحق سبحانه هو الذى اختص به شریعه الإسلام المقدسه و هذا هو المقام المحمدى الذى اختص به محمد و الطاهرون من آلّه صلی الله علیهم و الاولیاء من الأئمّه علی نحو الوارثه. این گونه جملات، نکته لطیفی را به یاد انسان می آورد که محیی الدین بن عربی در جای جای فصوص و فتوحات مکیه به طور عام و در فصّ نوحی فصوص الحکم به طور خاص به ذکر آن پرداخته و گفته است: هیچ مکتب و مشرب توحیدی در جمع میان تشبیه و تنزیه صفات حق، جمله و عبارتی را که قرآن کریم در بخش کوتاهی از آیه شریفه سوره شوری ذکر فرموده است، نیاورده و حقّ مطلب را ادا نکرده است. او می گوید: جمله (لیس کمثله شیء و هو السميع البصیر)، جامع ترین آیه در جمع میان تشبیه و تنزیه است؛ زیرا عبارت لیس کمثله شیء حاکی از تنزیه و جمله و هو السميع البصیر حاکی از تشبیه است. هر کدام از این دو جمله نیز جداگانه تشبیه و تنزیه را در خود و با خود دارند؛ چه، اگر کاف را در کلمه کمثله زاید بدانیم، جمله از تنزیه حق و نداشتن همانند حکایت دارد و این تنزیه است؛ ولی اگر کاف را زاید ندانیم، این پاره آیه، حاکی از آن است که هیچ کس را همانندی با حق در صفت نیست و این نوعی تشبیه و جمله بعد نیز به همین ترتیب قابل تحلیل است. اگر «هو» را مبتدا بگیریم، جمله از تشبیه و اگر ضمیر حصر بگیریم، از تنزیه حکایت دارد و یکی از معانی اعجاز قرآن همین است که در کوتاه ترین عبارت، عالی ترین و دقیق ترین نوع معرفت را بی هیچ تکلف و تصنعی مطرح می کند. باری، حضرت علامه پس از طرح این مرتبه توحید، آن را فراتر از «مقام و مرتبه»، می داند و می گوید که کاربرد این گونه اصطلاحات در آن ساحت از باب تنگنای تعبیر و نوعی مجاز است: و من هنا يظهر أن استعمال لفظ المقام و المرتبه و نحوهما هناك مجاز من باب ضيق التعبير. ایشان معرفت به این توحید را از نوع شهود فطری، و متعلّق معرفت را ساحت اسما و صفات الهی می داند و علم به حق را به اندازه ظرفیت عالم و عارف ممکن می شمرد و آن را به برداشتن آب از دریا، همانند می کند که هر کس به اندازه ظرف و ظرفیت از دریا بهره می برد: مثال ذلك الاعتراف من البحر فان القَدَح مثلا لا تريد إلا البحر لكن الذى يأخذه على قدر سعته. [۱]

گر بریزی بحر را در کوزه ای\*\*\* چند گنجد قسمت یک روزه ای

و آن گاه به پاسخ این پرسش مقدر می پردازد که اگر دسترس به چنین ساحتی، مقدور و میسر هیچ کس نیست، متعلّق معرفت آدمی چه خواهد بود، که اولاً- علم به حق به اندازه ظرفیت هر عامی و عالم است و ثانیاً متعلّق معرفت، ساحت اسما و صفات الهی و شهود اطلاقى حق، شهودی فطری است: فان الانسان بحسب اصل فطرته یدرک بذاته وجوده و أنّ کل تعین فهو عن اطلاق و ارسال اذ شهر المتعین لا- یخلو عن شهود المطلق و یشاهد ایضا ان کل تعین فی نفسه و غیره فهو قائم الذات بالاطلاق فمطلق التعین قائم الذات بالاطلاق التام [۲] بهره سومی هم که ایشان از این موضوع می برند، بسیار جالب است. می

نویسند: این شهود فطری، نتیجه سومی که می دهد آن است که انسان را از درون به خضوع و خشوع و تصدیق و تسلیم در برابر حق و گرایش به زیبایی ها و گریز از زشتی ها وامی دارد که حقیقت شریعت و آیین اسلام، همین معانی ثلاثه؛ یعنی «توحید ذاتی»، «ولایت مطلقه» و «نبوت عامه» است که خداوند در آیه شریفه (فاقم وجهک للدين حنیفا فطره الله التي فطر الناس علیها لا- تبدیل لخلق الله)، بیان فرموده است. در شریعت مقدسه و امام صادق علیه السلام این فطرت را به ایمان به توحید، تفسیر، و امام سجاد علیه السلام آن را در سه مقوله «لا اله الا الله» «محمد رسول الله» و «علی امیرالمومنین» تبیین فرموده است. در شریعت مقدسه ساحت اخلاق و ملکات فاضله نیز با همین فطرت، توحیدی می شود و رفتار، کردار و گفتار آدمی نیز از همین سرشت پاک مایه می گیرد و رشد و رویش می یابد و سرانجام چنین اخلاق و افعالی، چنان اختصاصی این آیین می شود که سابقه اش را در هیچ مکتب و مشرب اخلاقی و حتی شرایع پیشین الهی نمی توان یافت و این نکته تازه دیگری است که علامه آن را دریافته و به تأکید و تکیه بر آن پرداخته است: و قد انتج استعمال الفطره الساذجه فی هذه الشریعه المقدسه فی کل من مرتبتي الملكات و الافعال نتیجه عجبیه لم یسبقها لیها شیء من الشرایع السالفه [۳] و آن گاه چنین توضیح می دهند که برای انسان کمالی جویی که نباید به غیر خدا توجه کند، جایی برای ظهور اخلاق رذیله باقی نمی ماند و سراسر جان و دل او از فضایل اخلاقی الهی پر می شود و چنین اخلاقی بالله و لله خواهد بود. فافهم؛ سپس به بیان حدیث شریف معراجیه از تفسیر قمی می پردازد که در شب معراج، رسول اکرم معروض می دارد: یا رب اعطیت انبیاءک فضائل فاعطنی فقال الله و قد اعطیتک فیما اعطیتک کلمتین من تحت عرشی: لا حول و لا قوه الا بالله و لا منجى منک الا الیک؛ [۴] یعنی فضایل ارزانی شده به تو، همه الهی است. در بُعد اعمال و افعال نیز چنین است که ریز و درشت کارها و شرایط و ضوابط به اتمام رساندن آن ها را با تکیه بر ایمان به خدا تنظیم فرموده و اطوار و اطراف حیات از زمان و مکان و صحت و مرض و فقر و غنا و مرگ و زندگی و دیگر احوال و افعال آدمی را به همان محور گره زده است و شریعتی را فراهم آورده که همه کثرات را به وحدت پیوند می دهد و همه امور را الهی و ربانی می کند و از این طریق، هم حافظ توحید در کثرت و هم حافظ کثرت در توحید می شود: فاغتنم فهذه لعمر الله نعمه لا-توزن بالسبع الشداد و الارض ذات المهاد و الجبال الاوتاد. [۵] نتیجه ای که علامه از بحث توحید می گیرد، این است که خداشناسی و خداخواهی باید به خدایینی و توحید حالی تبدیل شود.

## ۲- رساله فی الأسماء :

رساله دوم حضرت علامه در مجموعه رسائل توحیدی، به بحث اسما و صفات الهی اختصاص دارد. این رساله در ۶ فصل و در دهه سوم ماه محرم ۱۳۶۱ قمری در تبریز نوشته شده است. موضوع این رساله اسما الله تعالی می باشد که مقصود بیان تعیناتی است که از هستی مطلق و حضرت واجب تعالی ظهور می کند. بحث از اسما و صفات الهی از محوری ترین مباحث عرفانی است؛ چه، به قول حکیم سبزواری در شرح دعای جوشن کبیر، علم به اسما، علم به همه هستی است و عرفان را در این ساحت باید شناخت؛ زیرا در این مکتب، هم خلقت از ساحت اسم و صفت مایه می گیرد و آغاز می شود و هم معرفت، سرانجام به ساحت اسم و صفت منتهی می شود. حضرت علامه اگر چه تفصیل موضوع اسما و صفات را به «مطولات کتب قوم» احاله می دهد، در همین رساله موجز نیز روح دریا گونه اش به موج نشسته و در بیان لطایف حکمی عرفانی اسمای الهی غوغا کرده است. وی پس از طرح مباحث اصلی و تقسیمات گوناگونی که برای اسما و صفات الهی کرده و برای هر یک از این مباحث، به دلالت کتاب و سنت و حدیث و روایت پرداخته و داد معنا در این باره داده و جدولی جامع و کامل بر اساس حروف الفبا

برای اسمای الهی تنظیم فرموده و یکی یکی این اسما را در قرآن برشمرده و آیات مربوط به آن را ذکر کرده است و ... در مبحث چهارم کتاب «به حیثیات اسمای الهی» پرداخته و ترتب این اسما را به نحوی بسیار دلنشین و دلپذیر و با دقت و حوصله ای کم نظیر توضیح داده است. علامه در ترتب اسمای الهی و معانی دقیق هر یک از این اسما پس از مقدمه ای کوتاه چنین می نگارد: خداوند سبحان از آن جهت که شریک، همسر و فرزندی ندارد، و از آن جهت که همه نام هایش یک مصداق دارد که همان ذات مقدّس او است، گرچه مفاهیمشان گوناگون است، «واحد» شمرده می شود، و از آن جهت که ذات او، به خود و برای خود و در همه حالات، ثبوت دارد، «حق» است، و از جهت حضور ذاتش و روشن بودن آن برای خودش و حضور دیگر موجودات نزد او، «عالم» و «علیم» است و خداوند علیم، از آن جهت که نزد همه جهات ذات معلوم، وجود دارد، «محیط» است و از آن جهت که در آن جا حضور دارد، «شهید» به شمار می رود، و اگر به نهان منسوب شود، «عَلَمُ الْغُیُوبِ» است، و اگر به نهان و آشکار، هر دو نسبت داده شود، «عالم الغیب و الشهاده» است، و اگر نسبت او با دیدنی ها ملاحظه شود، «بصیر» است، و اگر با شنیدنی ها ملاحظه شود، «سمیع» خواهد بود، و از جهت نگه داری و تحفظش بر آن چه مشاهده می کند، «حفیظ» است، و خداوند علیم، از آن جهت که همه معلومات را به شمار می آورد، «حسیب» است، و از آن جهت که از دقیق ترین امور آگاه است، «خبیر» شمرده می شود، و از جهت استحکام معلوماتش، «حکیم» است، و خداوند متعالی، از آن جهت که مبدأ دیگران است (یعنی ذات او عین هستی و صرف هستی است، و هر چه غیر او فرض شود، از او آغاز شده و به او می انجامد)، «قادر» و «قدیر» است، و قادر از آن جهت که بدون اقتضا یا الزامی از سوی دیگری، افاضه وجود می کند، «رحمان» خواهد بود، و از آن جهت که ذات دیگران را می آفریند، «باری» است، و از آن جهت که با آفرینش خود، میان خلق ذات و اجزای ذات، جمع می کند، «خالق» است، و از جهت رحمت خاصّیش که همان سعادت است، «رحیم» شمرده می شود، و رحیم از آن جهت که هر شیء ریز و خردی را آفریده، «لطیف» است، و از آن جهت که رحیم و لطیف است، «رؤوف» به شمار می رود، و از آن جهت که آن چه را رحمتش، به آن تعلق گرفته، دوست می دارد، «ودود» است، و از آن جهت که در رساندن رحمتش، انتظار پاداش ندارد، «کریم» است، و کریم، از آن جهت که ستایشگرش را پاداش نیکو می دهد، «شاکر» و «شکور» شمرده می شود، و از آن جهت که بدی کننده به خود را زود کیفر نمی دهد، «حلیم» است، و از آن جهت که موانع را از سر راه رحمتش برمی دارد، به اعتباری «عَفُوٌّ» و به اعتبار دیگر، «غفور» است، و از آن جهت که گناه کار را پس از بازگشت به او، می پذیرد و طرد نمی کند، «تَوَّابٌ» و «قَابِلُ التَّوْبِ» است، و از آن جهت که در خواست دیگران را پاسخ می دهد، «مجیب» به شمار می رود، و توانای آفریننده، از آن جهت که هر چه موجود ممکن دارد، برای او، و او همراه با آن است، «محیط» است، و محیط از جهت نزدیک بودنش، «قریب» شمرده می شود، و از آن جهت که او بر همه احاطه دارد و چیزی از او تهی نیست، «أَوَّلٌ» است که هر چیز از او آغاز شود، و «آخِرٌ» است که هر چیز بدو پایان پذیرد، و «ظاهر» است که هر شیئی به واسطه او آشکار شود و «باطن» است که هر شیئی به او قوام یابد، و قادر خالق محیط، از آن جهت که هر گونه مقاومت متصوّر را در هم می شکند و موجود تحت احاطه و متعلق قدرتش را مستهلک می کند و قدرت او در آن چه به آن تعلق گرفته است، باطل نمی شود، و قدرت و احاطه اش تزلزلی نمی یابد، «غالب»، «قاهر»، «قوی» و «متین» است؛ هر کدام به اعتباری، و موجودی که چنین است، اگر شیء با حقارتی که دارد، به او منسوب شود، «عظیم» و «کبیر» خواهد بود، و اگر با توجه به دنائت و پستی اش به او انتساب یابد، «علیّ»، «اعلا» و «متعالی» است، و اگر توهم مقاومت از ناحیه متعلق قدرت، و اعمال قدرت و احاطه از طرف او شود، «مقتدر» است، و اگر کیفر دادن نیز به آن افزوده شود، «ذوانتقام» است، و کسی که تمام این اوصاف را دارد، «مجید» خواهد بود، و اگر چنین وصفی برای ذاتش بکار رود، «متکبّر» است، و اگر قادر خالق

رحمان، از آن جهت که هر چیزی را با رحمتش به کمالش می‌رساند، ملاحظه شود: «رَبِّ» خواهد بود. و رَبِّ، از آن جهت که عدم را شکافته و هستی را از دل آن بیرون می‌آورد، «فاطر» است، و از آن جهت که امر او، شگفت‌ترین امور است، «بدیع» شمرده می‌شود، آن گاه او «فالق الحَبِّ و النَّوَى و فالق الاصباح» (اصباح اسپیده دم صبح) است و این‌ها از نام‌های خاص اویند، و از آن جهت که هراس از تاریکی‌های عدم و هر کمبود و خطری را ایمنی می‌بخشد، «مؤمن» است، و از آن جهت که به آن چه می‌آفریند، آسیب نمی‌رساند، «سلام» است، و از آن جهت که آن چه افاضه می‌کند، هدیه‌ای بی‌چشمداشت است، «وَهَّاب» به شمار می‌رود، و از آن جهت که پس از به وجود آوردن وجودات، آن چه را که مایه استمرار بقایشان می‌شود، می‌آفریند، «رَزَّاق» است، و از آن جهت که بخشش او، کمبودی را در او پدید نمی‌آورد، «واسع» است، و از آن جهت که برای بخشش‌هایش زمان تعیین کرده، «مُقیت» است، و از آن جهت که بزرگ‌ترین ستایش برای او، همان رحمتی است که افاضه می‌کند، «حمید» خواهد بود، و از آن جهت که هر شکسته‌ای را ترمیم، و هر کمبودی را در مخلوقاتش پر می‌کند، «جَبَّار» است، و از آن جهت که هر مغلوبی را یاری می‌دهد، «نصیر» است، و از آن جهت که متولی امور مخلوقی است که نه مالکِ سود و زیان خویش است و نه مرگ و زندگی و بعثت به دست او است، «ولّی»، «مولّا» و «وکیل» است؛ هر کدام از یک جهت، و از آن جهت که حیات آفرین است، «محبی» شمرده می‌شود، و از آن جهت که نقش آفرین است، «مصور» است، و از آن جهت که همه این‌ها، احسانی از او است، «بَرّ» به شمار می‌رود، و از آن جهت که ظهور هر چه در هستی است، به او تعلّق دارد، «نور» و سپس «مبین» است، و از آن جهت که همه چیز برای او است و او آن‌ها را تدبیر می‌کند، «مَلِک» و «ذوالعرش» است، و از آن جهت که هر چه پیش دیگران است، نزد او است؛ ولی هر چه نزد او قرارداد، پیش دیگران نیست، «عزیز» است، و از آن جهت که نیازی به هیچ شیئی ندارد، «غنی» خواهد بود، و از آن جهت که یگانه پروردگار، پادشاه و صاحب سریر فرمانروایی است، «احکم الحاکمین» و «خیر الفاصلین و الحاکمین و الفاتحین» به شمار می‌رود، و از آن جهت که بی‌نیاز است و موجودات تحت تدبیر او در نیازهای خود، به او روی می‌آورند، «صمد» است، و پروردگار، از آن جهت که با توجه خلق به او، عبادت می‌شود، «الاه» است. همه این نام‌ها، به استثنای سه نام واحد، احد و حق، تحت دو اسم قادرِ علیم قرار دارند، و اگر این دو با هم به غیر، نسبت داده شود، «قیومیت» خواهد بود؛ بنابراین، آن دو اسم تحت نام قیوم قرار دارند، و خداوند سبحان از آن جهت که در ذات، علیمِ قدیر است، «حی» خواهد بود؛ بنابراین، سلطه دو اسم حی و قیوم، شامل همه نام‌های ثبوتی غیر از وحدت می‌شود. خداوند سبحان فرمود: (اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ. [۶]) این آیه، با توجه به آن که توحید را هم بیان کرده است، همه اسمای ثبوتی را در بر می‌گیرد؛ اما جامع همه اسمای سلبی که بر نفی نقص‌ها و عدم‌ها دلالت می‌کنند، اسم «قدّوس» است.

### ۳- رساله فی افعال الله:

این رساله در ۱۰ فصل و در دهه سوم محرم ۱۳۶۱ قمری در تبریز نوشته شده است. موضوع این رساله افعال الله و توحید افعالی است و به تناسب بحثی از قضا و قدر و بداء و جبر و تفویض مطرح شده است. مولف در این رساله مثل دو رساله قبل که ظهور توحید را در ذات و اسما الله مورد بررسی قرار داده است، مظاهر توحید را در افعال الهی مورد بحث قرار می‌دهد. او اعتقاد دارد هیچ فعلی در دار وجود تحقق ندارد - البته با حذف جهات عدمیه و نقص از آنها - مگر اینکه از خدا صادر شده باشد. و ادله نقلیه این مطلب را از قرآن و روایات ذکر می‌کند. [۷] او با ادله عقلی و نقلی اثبات می‌کند، هر آن چه که در

عالم پایین تحقق دارد، صورتی است از حقایق عالم بالا، لذا هیچ تبدل و تغییری در امور عالم به وجود نخواهد آمد؛ اما تحولات و تغییرات عالم به وجود حقایق منتسب نمی باشد، بلکه همه آنها مربوط به ماده و استعدادهای اجسام می باشد که از لوازم عالم دنیا است. او در این فصل از قضاء و قدر الهی نیز بحث می کند. یکی از مباحثی که در این رساله مورد بررسی قرار گرفته است، تجرد نفس انسانی است. علامه به تبع آخوند صدر المتالهین قائل است، نفس انسانی جسمانیه الحدوث و روحانیه البقاء می باشد؛ یعنی به حدوث نفس که امری است، جسمانی حادث شده و با تطورات آن به تکامل رسید و تجرد پیدا می کند، لذا با زوال آن زایل نمی شود. او این مساله را از اصول خاص حکمت اسلامی متاخر دانسته است و می گوید: «فهذه الأنواع جميعا جسمانية الحدوث روحانية البقاء ... خلافا لجميع الفلاسفة المتقدمين من حکماء مصر و یونان و غیرهم و قدماء حکماء الإسلام» [۸] علامه در آخر شبهه مشهوری که در تنافی بین جواز تکلیف و قضا و قدر الهی وجود دارد را مورد بررسی قرار داده و تعارض حاصل از جریان قضا و قدر الهی در عالم و جائز بودن تکلیف را ساخته و هم دانسته و از آن جواب می دهد.

#### ۴- رساله الوسائط:

این رساله در ۳ فصل و در دهه دوم صفر ۱۳۶۱ قمری در تبریز نوشته شده است. موضوع رساله بحث از وسائط موجود بین مقام ربوبی و بین عالم طبیعت می باشد. علامه طباطبائی در این رساله به بحث از عوالم کلی هستی پرداخته و روس این عوالم را چهار عالم معرفی می نماید: الف. عالم اسماء و صفات که از آن به عالم لاهوت یاد می کنند. ب. عالم تجرد التام که آن را عالم عقل و عالم روح و عالم جبروت می نامند. ج. عالم مثال که از آن به عالم خیال و عالم مُثُل و عالم معلقات و عالم برزخ و عالم ملکوت اطلاق می کنند. د. عالم طبیعه که از آن به عالم ناسوت یاد می کنند. او ارتباط این عوالم را نسبت به هم متذکر شده و ادله و شواهد این مطلب را از قرآن و روایات ذکر می کند.

#### ۵- رساله الإنسان قبل الدنيا، الإنسان فی الدنيا، الإنسان بعد الدنيا:

این سه رساله به مراحل تکون و تطور انسان از آغاز تا انجام می پردازد. «الانسان قبل الدنيا»، این رساله به اطوار عارض بر انسان قبل از هبوط به دنیا می پردازد. وی با بررسی عالم امر و خصوصیات آن به بررسی مساله روح در آیات و روایات پرداخته و مساله امانت داری انسان و چگونگی هبوط به دنیا را بررسی می کند. «الانسان فی الدنيا»، ایشان در فصل اول به بررسی مفاهیم اعتباری و چگونگی شکل گیری آنها می پردازد و در فصل دوم رساله بحثی را درباره هدایت عمومی و خصوصیات دنیا در دین اسلام، از منظر آیات و روایات مطرح می کند. «الانسان بعد الدنيا»، پیرامون عمده مباحثی است که در رابطه با معاد مطرح است، در شانزده فصل مباحثی؛ همچون موت، برزخ، حساب، شهدا، قیامت، شفاعت، میزان، جزا، بهشت و جهنم و مباحث دیگری را از طریق آیات و روایات مطرح و درباره آنها بحث می کند. قبل از این که متن عربی این سه رساله به چاپ برسد، یک بار بخش قابل توجهی از رساله «الانسان بعد الدنيا» به اسم «حیات پس از مرگ» با ترجمه آقایان لاریجانی و نبوی در جلد اول یادنامه استاد شهید مطهری به چاپ رسیده است و همچنین در مجموعه رسائل علامه طباطبائی با عنوان «معاد، زندگی پس از معاد» به چاپ رسیده است و به صورت کامل هر سه رساله با عنوان «انسان از آغاز تا انجام» با ترجمه آقای صادق لاریجانی به چاپ رسیده است.

چهار رساله اول برای اولین بار در سال ۱۴۱۵ ق توسط موسسه النشر الاسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم به چاپ رسیده است. و بعد از آن چندین مرتبه تجدید چاپ شده است. نسخه موجود در برنامه حاوی هفت رساله مذکور می باشد که در ۳۱۱ صفحه در سال ۱۴۱۹ ق توسط موسسه النعمان للطباعه و النشر در بیروت منتشر شده است. این کتاب در قطع وزیری و با جلد گالینگور می باشد.

منابع:

- ۱- متن کتاب. ۲- فصلنامه قبسات، شماره ۲۴. عرفان علامه طباطبایی، علی شیخ الاسلامی. (۱) الرسائل التوحیدیه ص ۲۰. (۲)
- الرسائل التوحیدیه ص ۲۱ و ۲۲. (۳)-الرسائل التوحیدیه ص ۲۳. (۴) الرسائل التوحیدیه ص ۲۳. (۵) -الرسائل التوحیدیه ص ۲۴. (۶) - بقره (۲): ۲۵۵. (۷) - الرسائل التوحیدیه، ص: ۵۷. (۸) - الرسائل التوحیدیه، ص: ۷۱.

ص: ۱

**اشاره**







## [الفهرست]

فصل ١ قول السوفسطائيه و الفلاسفه ٥ فصل ٢ فى ان الوجود حقيقه أصيله ٦ فصل ٣ فى ان الوجود الواجب له اطلاق بالنسبه ٦ فصل ٤ فى الدلائل النقليه من الكتاب و السنه ٧ فصل ٥ اختصاص التوحيد الاطلاقى بالمله الاسلاميه ١٤ مقاله ملحقه برساله التوحيد و فيها فصول فصل ١ التوحيد الذاتى ١٥ فصل ٢ فى ان اكمل مراتب التوحيد مختص بالشريعه ١٦ فصل ٣ فى ان التوحيد الذاتى مشهود بشهود فطرى ١٧ ٢- رساله فى اسماء الله تعالى و فيها فصول فصل ١ فى تقسيم اسماء الله تعالى ٢٤ فصل ٢ فى الدلائل النقليه من الكتاب و السنه ٢٥ فصل ٣ فى ان الذات المقدسه كانت اول الاسماء ٢٦ فصل ٤ فى الدلائل النقليه من الكتاب و السنه و فيها مباحث ٣٠ المبحث الاول فى الاسماء التى خصت بالذكر فى القرآن ٣٠ المبحث الثانى الميزان الكلى فى تفسير الاسماء و الصفات ٣٤ المبحث الثالث فى كون الكمالات الاسمائيه ذاتيه ٣٦ المبحث الرابع فى الاعتبارات و حيثيات الاسماء ٣٩ ٣- رساله الثالثه من كتاب التوحيد و فيها فصول فصل ١ فى انه لا- فعل فى الخارج الافعله سبحانه ٥٧ فصل ٢ فى الدلائل النقليه من الكتاب و السنه ٥٨ فصل ٣ فى ان نظام كل سافل ثبت فى ما فوقها ثبثا فصل ٤ فى الدلائل النقليه على ما مر فى الفصل الثالث ٦٥ فصل ٥ فى ان النفوس مجردة فى اول وجودها ٧١ فصل ٦ فى الدلائل النقليه من السنه على ما مر ٩١ فصل ٧ فى ارتفاع التوهم من سبق القضاء و القدر ٨٩ فصل ٨ فى الدلائل النقليه من السنه على ما مر ٩١ فصل ٩ فى انتزاع المشيئه من الموجود الصادر منه سبحانه ٩٣ فصل ١٠ فى الدلائل النقليه من الكتاب و السنه على ما مر ٩٥ ٤- رساله الوسائط و فيها فصول فصل ١ فى ان الوجود فيه أربعة عوالم كليه مترتبه ١٠١ فصل ٢ فى الدلائل النقليه من الكتاب و السنه ١٠٤ فصل فى الخاتمه لما مر فى الفصلين ١١٢ ٥- رساله الانسان قبل الدنيا و فيها فصلان و خاتمه فصل ١ فى ان الانسان بجميع خصوصيات ذاته و صفاته و افعاله ١٦٣ فصل ٢ فى الدلائل النقليه من الكتاب و السنه على ما مر ١٦٤ خاتمه فى ان الملائكه قايسوا الخلافه الارضيه على خلافتهم ١٧٦ ٦- رساله الانسان فى الدنيا و فيها أيضا فصلان فصل ١ فى ان صور علومنا الذهنيه على قسمين ١٨٧ فصل ٢ فى ان الانسان لا حياه له فى غير ظرف نفسه ١٩٤ ٧- رساله الانسان بعد الدنيا و فيها فصول فصل ١ فى الموت و الاجل ٢٠٤ فصل ٢ فى البرزخ ٢١٦ فصل ٣ فى نفخ الصور ٢٢٥ فصل ٤ فى صفات يوم القيامة ٢٣٢ فصل ٥ فى قيام الانسان الى فصل القضاء ٢٤٠ فصل ٦ فى الصراط ٢٤٣ فصل ٧ فى الميزان ٢٤٦ فصل ٨ فى الكتب ٢٤٨ فصل ٩ فى الشهداء ٢٥٥ فصل ١٠ فى الحساب ٢٦٥ فصل ١١ فى الجزء ٢٧٢ فصل ١٢ فى الشفاعه ٢٧٧ فصل ١٣ فى الاعراف ٢٨٧ فصل ١٤ فى الجنه ٢٩٤ فصل ١٥ فى النار (اعاذنا الله تعالى منها) ٢٩٩ فصل ١٦ فى عمود المعاد ٣٠١ الخاتمه ٣٠٧ الفهرست ٣٠٩

## رساله فى التوحيد و هى الرساله الأولى من كتاب التوحيد

### إشاره

بسم الله الرحمن الرحيم هو الله عز اسمه الحمد لله رب العالمين و الصلاه و السلام على أوليائه المقربين محمد و آله الطاهرين. إن فى الوجود موجودا واحدا واجب الوجود مستجمعا لجميع صفات الكمال.

أقول: و قد أقام على وجوده و صفاته المليون من المسلمين و غيرهم براهين حجّه تامّه معروفه و نحن تثبت هاهنا مبلغ فهمنا من حقيقه هذا المعنى إلى فصول.

### [فصل ١ قول السوفسطائيه و الفلاسفه]

ليتأمل فيما يقوله السوفسطائيه من أن العالم موهوم و ما يقوله الفيلسوف من ثبوت الحقائق فى الخارج، و هذا المعنى و إن لم يكن له

تفسير و بيان تام غير انا ندرى ما نقوله و ما يقولون فمرادنا من لفظ الاصيل و الواقع و ما فى الواقع و الحقيقه و الوجود و منشأ الآثار هو الذى نثبتته فى قبالمهم.

### [فصل ٢ فى ان الوجود حقيقه أصيله]

فحيث أن الوجود حقيقه أصيله و لا غير له فى الخارج لبطلانه فهو صرف فكل ما فرضناه ثانيا له فهو هو إذ لو كان غيره أو امتاز بغيره كان باطلا فالثانى ممتنع الفرض فهو واحد بالوحده الحقه على ما تقدم.

و من هنا يظهر أنه مشتمل على كل كمال حقيقى فى ذاته بنحو العينيه.

و حيث أن الوجود بذاته يناقض العدم و يطارده فهو بذاته غير قابل لطرؤ العدم و حمله عليه فهو حقيقه واجبه الوجود بذاتها.

فحقيقه الوجود حقيقه واجبه الوجود بالذات و من جميع الجهات مستجمعه لجميع صفات الكمال منزّه عن جميع صفات النقص و العدميات.

### [فصل ٣ فى ان الوجود الواجب له اطلاق بالنسبه]

حيث ان كل مفهوم منعزل بالذات عن المفهوم الآخر بالضروره فوقوع المفهوم على المصداق لا يختلف عن تحديد ما للمصداق بالضروره و هذا ضرورى للمتأمل و ينعكس إلى أن المصداق الغير المحدود فى ذاته وقوع المفهوم عليه متأخر عن مرتبه

ذاته نوعا من التأخر و هو تأخر التعيين عن الإطلاق.

و من المعلوم أيضا أن مرتبه المحمول متأخر عن مرتبه الموضوع و حيث أن الوجود الواجبى صرف فهو غير محدود فهو أرفع من كل تعيين اسمى و وصفى و كل تقييد مفهومي حتى من نفس هذا الحكم فلهذه الحقيقه المقدسه إطلاق بالنسبه إلى كل تعيين مفروض حتى بالنسبه إلى نفس هذا الإطلاق فافهم.

### [فصل ٤ فى الدلائل النقليه من الكتاب و السنه]

و معنى ما ذكرناه فى الفصول السابقه متكرر فى الكتاب و السنه فمنها الآيات الكثيره الداله على ان لله ما فى السموات و الأرض و لله ملك السموات و الأرض و له ما سكن فى الليل و النهار إذ من الواضح ان هذا الملك ليس هو الملك الاعتبارى الموهوم المعترى عند العقلاء لغرض التمدن بل هو نسبه حقيقه و النسب الحقيقه لا تتم إلّا بقيام المنسوب بالمنسوب إليه وجودا و ذاتا و لعمري لو لم يكن فى كتاب الله إلّا آيتان و هما قوله عز اسمه: وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا لِاعْبُدِنَا مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ لكان فيهما كفايه ان يفهم الإنسان الحر حقائق هذه المعانى.

فالإنسان إذا انتزع عن زخارف هذه الدنيا و أعرض عن عرض هذه الأدنى و وَّحَدَ الهَمَّ و وجه الوجه نحو الرب الأعلى و أشرف نحو عالم القدس شاهد عيانا أن هذه الأمور التى دارت بين أبناء الدنيا من المطالب و المقاصد و الأغراض و الآمال و الآثار من الملك و الأمر و العظم و الرئاسة و التقدم و العزه و النسب و الأنساب و الأحساب و مقابلاتها و آلاف من أنحائها إنما هى أمور موهومه و ملاعب و ملاهى

و أمتعته الغرور و كذلك أنواع اللذائذ و النعم و الاستفادات التى يتنافس فيها المتنافسون و يعمل لها العاملون و يلتقى دونها المنون إنما هى أو هام سخر الله سبحانه عليها أرباب الحياه ليلبغ الكتاب أجله و لله أمر هو بالغه.

فإذا رأى هذا الإنسان أن الحق عزّ اسمه فى كتابه و لسان رسوله و ألسنه أوليائه ينسب إلى نفسه أنه رحمن رحيم خالق مالك عزيز حكيم غفور شكور، و أن له كل اسم أحسن و أنه منزّه عن كل قبيح و نقص و هذا الإنسان يعلم أن هذه معان حقيقيه و نسب و إضافات ثابتة أيقن بلطف القريحه و سلامه الذوق أن هذه النسب أنحاء قيام ذوات الموجودات بالحق عزّ اسمه و قيامه سبحانه بذاته.

ثم أكد له ذلك شهود الحق سبحانه على كل شىء بحسب خصوص ذاته أو لم يكف برّبك أنه على كل شىء شهيد.

ثم قرره على ذلك البرهان فإن النسبه الحقيقيه الثابته بحسب ذات الشىء كخلق الحق سبحانه و ملكه لذات الشىء يجب أن تتحقق فى مقام الذات و حيث انها وجودات رابطة فلا تتحقق إلّا مع طرفيها فالمنسوب إليه متحقق هناك بالضروره فالضروره إحدى الذاتين قائمه بالأخرى و إلّا لزم وحده الاثنين و هو محال فملك الحق سبحانه للموجودات نحو قيام ذاتها به سبحانه و كذلك سائر النسب و المعانى فافهم.

و منها الأخبار الكثيره المستفيضه فى انه تعالى واحد لا بالعدد فقد روى الصدوق (رضى الله عنه) فى التوحيد و الخصال و المعانى مسندا عن شريح بن هانى قال:

ان أعرابيا قام يوم الجمل إلى أمير المؤمنين (عليه السلام).

فقال: يا أمير المؤمنين أ تقول أن الله واحد. قال: فحمل الناس عليه، وقالوا: يا أعرابي أ ما ترى ما فيه أمير المؤمنين من تقسم القلب؟ فقال أمير المؤمنين: دعوه فإن الذى يريد الأعرابي هو الذى تريده من القوم.

ثم قال (عليه السّلام): يا أعرابي إن القول فى ان الله واحد على أربعة أقسام فوجهان منها لا يجوزان على الله عزّ و جلّ و وجهان يثبتان فيه.

فأما اللذان لا يجوزان عليه فقول القائل: واحد يقصد به باب الأعداد فهذا ما لا يجوز لأنّ ما لا ثانى له لا يدخل فى باب الأعداد أ ما ترى أنه كفر من قال: انه ثالث ثلاثة.

وقول القائل: هو واحد من الناس يريد به أنه النوع من الجنس فهذا ما لا يجوز لأنّه تشبيه و جلّ ربّنا و تعالى عن ذلك.

و أما الوجهان اللذان يثبتان فيه فقول القائل: هو واحد ليس له فى الأشياء شبه كذلك ربّنا.

وقول القائل: انه عزّ و جلّ إحدى المعنى يعنى به لا ينقسم فى وجود و لا عقل و لا وهم كذلك ربّنا عزّ و جلّ.

و فى التوحيد مسندا عن هارون بن عبد الملك قال: سئل الصادق (عليه السّلام) عن التوحيد فقال: هو عزّ و جلّ مثبت موجود لا مبطل و لا معدود الخبر.

و فى نهج البلاغه فى خطبه له (عليه السّلام): واحد لا بعدد.

و فى خطبه أخرى له: واحد لا من عدد.

و فى خطبه أخرى له: و من حدّه فقد عدّه.

و بالجمله الأخبار و الخطب مستفيضه فى هذا المعنى و هذا

كالصريح فى أن وجوده تعالى صرف الحقيقة لا- يعزب عنه وجود إذ لو كان مع وجوده وجود بحقيقته معنى الموجود عرض عليهما العد بالضرورة فهذا واحد و ذاك ثان فلا وجود مع وجوده سبحانه إلّا قائم الذات بوجوده كما فى حديث موسى بن جعفر (عليه السلام): كان الله و لا شىء معه و هو الآن كما كان.

و فى التوحيد و المعانى و الاحتجاج عن هشام عن الصادق (عليه السلام) قال للزنديق حين سأله عن الله ما هو، قال: هو شىء بخلاف الأشياء ارجع بقوله شىء إلى إثبات معنى و أنه بحقيقته الشئيه غير أنه لا جسم و لا صور. الخبر.

و منها أخبار آخر فى التوحيد ففى التوحيد و الأمالى و غيرهما مسندا عن الرضا (عليه السلام) فى خطبته: أحد لا بتأويل عدد ظاهر لا بتأويل المباشره متجل لا باستهلال رؤيه باطن لا بمزايله الخطبه.

و فى التوحيد مسندا عن عمار بن عمرو النصيبى قال: سألت جعفر بن محمد عن التوحيد فقال: واحد صمد أزلى صمدى لا ظل له يمسه و هو يمسه الأشياء بأظلتها، عارف بالمجهول معروف عند كل جاهل فردانى لا هو فى خلقه و لا خلقه فيه.

و الأخذ بالأظله هو تقويم الحق عزّ و جلّ اسمه الأشياء بالماهيات و التعينات و بعبارة أخرى ظهور الحق سبحانه فى المظاهر بالتعينات الماهويه و إطلاقه سبحانه فى نفسه.

و قد ورد تفسير الظل فى بعض أخبار الطينه ففى خبر عبد الله بن محمد الجعفى و عقبه المروى فى تفسيرى على بن إبراهيم و العياشى عن أبى جعفر (عليه السلام): ثم بعثهم- أى الخلق- فى الظلال، قلت: و أى شىء الظلال؟ قال: ألم تر إلى ظلك فى الشمس شىء



و ليس بشئ ء. الخبر. و هذا هو الماهيات أو الوجودات المستعاره بالعرض.

و فى بعض خطب على (عليه السّلام) دليله آياته و وجوده اثباته و معرفته توحيده و توحيده تمييزه عن خلقه و حكم التميز بينونه صفه لا بينونه عزله. الخطبه.

و هذه الكلمه أنفس كلمه و أجزها فى التوحيد و لها كمال الدلاله على ذلك.

و فى نهج البلاغه و فى التوحيد مسندا عن الصادق (عليه السّلام) عن على (عليه السّلام) فى خطبه خطابا لدعلب: هو فى الأشياء كلها غير متمازج بها و لا بائن عنها. الخطبه.

و فى التوحيد مسندا عن مسلم بن أوس عن على (عليه السّلام): بل هو فى الأشياء بلا كيفيه. الخطبه، و هذا المعنى و ما يقرب منه متواتر فى الخطب و الأخبار.

و منها الأخبار النافيه للصفات و هى فى معنى الفصل الثالث ففى نهج البلاغه فى خطبه له (عليه السّلام): أول الدين معرفته و كمال معرفته التصديق به و كمال التصديق به توحيده و كمال توحيده الإخلاص له و كمال الإخلاص له نفى الصفات عنه.

و فى خطبه أخرى له (عليه السّلام): أول عباده الله معرفته و أصل معرفته توحيده و نظام توحيده نفى الصفات عنه.

و فى هذا المعنى أخبار أخر أيضا و هذه الأخبار يفسرها أخبار أخر أن المراد من الصفات المنفيه ليست هى الصفات المحدثه بل أصل الوصف المفيد للتحديد و المغاير للذات.

ففى اثبات الوصيه للمسعودى عن على (عليه السّلام) فى

خطبه: فسبحانك ملأت كل شىء و باينت كل شىء فأنت لا يفقدك شىء و أنت الفعال لما تشاء تباركت يا من كل مدرك من خلقه و كل محدود من صنعه. الخطبه.

و خطب على و الرضا (عليهما السلام) و كلمات سائر الأئمة (عليهم السلام) مملوءه من هذا المعنى و من المعلوم أن نفس الصفه تحديد و تعيين و نفس المفهوم مدرك فافهم.

و فى التوحيد مسندا عن عبد الأعلى عن الصادق (عليه السلام) تسمى بأسمائه فهو غير أسمائه و الأسماء غيره و الموصوف غير الوصف. الحديث.

و قوله الموصوف غير الوصف إشاره إلى أن المراد بالغيريه الغيريه التى يستدعيها مفهوم الوصف المحدد مصداقا لا أن ألفاظ الأسماء غيره سبحانه و هو ظاهر.

و من هذا الباب ما ورد فى الحديث من أن معنى الله أكبر الله أكبر من أن يوصف رواه الصدوق فى المعانى بطريقتين.

و منها ما فى الكافى و التوحيد عن إبراهيم بن عمر عن الصادق (عليه السلام) قال: إن الله تبارك و تعالى خلق أسماء بالحروف غير متصوت و باللفظ غير منطق و بالشخص غير مجسد و بالتشبيه غير موصوف و باللون غير مصبوغ منفى عنه الأقطار مبعده الحدود محجوب عنه حس كل متوهم مستتر غير مستور فجعله كلمه تامه على أربعة أجزاء معا ليس واحد منها قبل الآخر فإظهر منها ثلاثه أشياء لفاقه الخلق إليها و حجب واحدا منها و هو الاسم المكنون المخزون بهذه الأسماء الثلاثه التى أظهرت فالظاهر هو الله و تبارك و سبحان لكل اسم من هذه أربعة أركان فذلك اثنا عشر ركنا ثم خلق لكل

رکن منها ثلاثین اسما فعلا منسوباً إليها فهو الرحمن الرحيم الملك القدوس الخالق البارئ المصور الحي القيوم لا تأخذه سنه و لا نوم العليم الخبير السميع البصير العزيز الجبار المتكبر العلي العظيم المقتدر القادر السلام المؤمن المهيمن البارئ المنشئ البديع الرفيع الجليل الكريم الرازق المحيي المميت الباعث الوارث فهذه الأسماء و ما كان من الأسماء الحسنی حتى تتم ثلاثمائة و ستین اسما فهي نسبه لهذه الأسماء الثلاثه و هذه الأسماء الثلاثه أركان و حجب للاسم الواحد المكنون المخزون بهذه الأسماء الثلاثه و ذلك قوله عزّ و جلّ: قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى.

و هذه الروايه الشريفه في دلالتها على تأخر الأسماء عن مقام إطلاق الذات لا تحتاج إلى تقريب و هي على نفاستها تدل على أصول جمه من علم الأسماء و تنزل الاسم من الاسم و تفرع الخلق عليها:

و منها ما في الارشاد و غيره عن أمير المؤمنين (عليه السلام) في كلام له: ان الله أجل من أن يحتجب عن شيء أو يحتجب عنه شيء، و ما عن التوحيد مسندا عن يعقوب بن جعفر الجعفرى عن موسى بن جعفر (عليه السلام) في كلام له: ليس بينه و بين خلقه حجاب غير خلقه احتجب بغير حجاب محجوب و استتر بغير ستر مستور. الخبر. و قد جمع هذا الخبر بين ظهوره تعالى بالأشياء و استتاره بها بعينها و هو معنى لطيف مرجعه إلى خفائه من شدة ظهوره.

قد ظهر ان التوحيد الاطلاقى أرفع و أجلّ من أن يوصف بوصف و في الحديث من سأل عن التوحيد فهو جاهل و من أجابه فهو مشرك.

**[فصل ٥ اختصاص التوحيد الإطلاقي بالمله الإسلاميه]**

و هذا المعنى من التوحيد أعنى الإطلاقي مما انفرد بإثباته المله المقدسه الإسلاميه و فاقت به الملك و الشرائع السالفه فظاهر ما بلغنا منهم فى التوحيد هو مقام الواحدية و انه تعالى الذات الواجبه المستجمعه لصفات الكمال فغايه ما وصل إلينا من معنى التوحيد من الملل السابقين و كلمات الحكماء المتألهين هى ما مرّ فى الفصل الثانى و الله يهدى من يشاء إلى صراط مستقيم.

تمّ و الحمد لله و السلام على محمد و آله.

## [مقاله ملحقه برساله التوحيد و فيها فصول]

## اشاره

بسمه تعالى مقاله ملحقه بالرساله نبين فيها ان ما ندب إليه دين الإسلام المقدس آخر درجه من التوحيد و نبين فيها ثمره ذلك فى فصول ثلاثه ليعلم أن التوحيد حيث أن له إضافه إلى ما وحد فيه يختلف باختلاف المضاف إليه و المتصور من ذلك ثلاثه الذات و الاسم و هو الذات مأخوذا بوصف و الفعل فالتوحيد أيضا ثلاث توحيد ذاتى و توحيد أسمائى و توحيد أفعالى أى أن كل شىء قائم الذات و قائم الاسم و قائم الفعل به سبحانه.

## [فصل ١ التوحيد الذاتى]

قد عرفت أن مقتضى البرهان المذكور فى الفصل الثالث ارتفاع كل تعين مفهومي و تحديد مصداقى عن الذات و أنحاء كل تميز هناك حتى هذا الحكم بعينه.

و من هنا يظهر أن استعمال لفظ المقام و المرتبه و نحوهما هناك مجاز من باب ضيق التعبير.

و من هنا يظهر أن التوحيد الذاتى بمعنى معرفه الذات بما هو ذات مستحيل فإن معرفه نسبه بين العارف و المعروف و قد عرفت أن النسب ساقطه هناك و كل ما تعلق من معرفه به فإنما بالاسم دون الذات و لا يحيطون به علما و إليه يرجع ما ذكروا أن المعرفه على قدر

العارف مثال ذلك الاعتراف من البحر فإن القدر مثلا لا يريد إلّا البحر لكن الذى يأخذه على قدر سعته.

و يظهر أيضا أنه خارج عن حيطه البيان أيضا.

و من هنا يتبين أن التوحيد الذاتى آخر درجات التوحيد فإن كمال التوحيد بحسب إطلاق الموحّد فيه و إرساله و هو هاهنا كل تعين حقيقى أو اعتبارى حتى نفس التوحيد قال سبحانه خطابا لنبية:

وَ أَنَّ إِلَى رَبِّكَ الْمُنتَهَى

### [فصل ٢ فى ان اكمل مراتب التوحيد مختص بالشريعة]

قد عرفت أن مقتضى البرهان المذكور فى الفصل الثانى من الرسالة أنّ الله عزّ اسمه ذات مستجمع لجميع صفات الكمال منفى عنه جميع صفات النقص و أن جميع صفاته عين ذاته و هذا هو الموروث عن الشرائع السابقة المندوب إليه بدعوه المرسلين و الأنبياء الماضين (عليهم السلام) و هو الذى يظهر من تعاليم الحكماء المتألهين من حكماء مصر و اليونان و الفرس و غيرهم و هو الذى شرحه الأعظم من فلاسفه الإسلام مثل المعلم الثانى أبى نصر و رئيس العقلاء الشيخ أبى على و عليه صدر المتألهين فى كتبه و أسس أن الوجود حقيقه واحده مشككه ذات مراتب مختلفه فى الشده و الضعف و أن أضعفها الهولى الأولى و أقواها و أشدها الوجود غير المتناهى قوه و كمالا و هو المرتبه الواجبيه، و أن جميع المراتب موجوده غير انها بالنسبه إلى المرتبه الواجبيه وجودات رابطه غير مستقله فى نفسها لا يحكم عليها و بها مستهلكه تحت لمعان نوره و اشراق بهائه.

و قد ظهر مما تقدم إن إثبات أكمل مراتب توحيد الحق سبحانه

هو الذى اختصت به شريعته الإسلام المقدسه و هذا هو المقام المحمدى الذى اختص به محمد و الطاهرون من آله صلى الله عليهم و الأولياء من أمته على نحو الوراثة.

### [فصل ٣ فى ان التوحيد الذاتى مشهود بشهود فطرى]

و الذى ذكرناه من التوحيد الذاتى هو المشهود بالشهود التام الساذج الموجود فإن الإنسان بحسب أصل فطرته يدرك بذاته وجوده و إن كل تعين فهو عن إطلاق و إرسال إذ شهود المتعين لا يختلف عن شهود المطلق.

و يشاهد أيضا أن كل تعين فى نفسه و غيره فهو قائم الذات بالإطلاق فمطلق التعين قائم الذات بالإطلاق التام.

و يجد أيضا من نفسه لزوم الخضوع و الكسح من تعينه لإطلاقه و حسن الحسن و قبح القبح و إن التكليف محتاج إلى البيان و هذه المعانى الثلاثه هى التوحيد الذاتى و الولاية المطلقة و النبوه العامه و هذه الشريعه الإسلاميه هى القائمه على هذه الأمور بتمامها و كمالها قال الله: فَأَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ.

و فى التوحيد مسندا عن العلاء بن الفضيل عن أبى عبد الله (عليه السلام) قال: سألته عن قول الله عزّ و جلّ: فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا قال: التوحيد.

و فى تفسير على بن إبراهيم مسندا عن الرضا عن أبيه عن جدّه محمد بن على بن الحسين (عليه السلام) فى قوله تعالى: فِطْرَتَ

اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا قَالَ: هُوَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى هَاهُنَا التَّوْحِيدَ.

و قال رسول الله (صلى الله عليه و آله): بعثت لأتمم مكارم الأخلاق.

و قال تعالى: يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ.

و الآثار كثيره فى ان تشريع الشرائع يحوم حول الأمور الثلاثة.

و قد أنتج استعمال الفطره الساذجه فى هذه الشريعه المقدسه فى كل من مرتبى الملكات و الإفعال نتيجه عجيبه لم يسبقها إليها شىء من الشرائع السالفه.

أما فى مرتبه الملكات فالملكه علم و الإنسان الكامل لا يرى إلّا الحق سبحانه و الإنسان المستكمل لا ينبغي أن يتوجه إلى غير الحق سبحانه فلا يبقى موضوع للأخلاق الرذيله كالعجب و الكبر و الرياء و السمعه و الجبن و البخل و حب الجاه و الركون إلى الدنيا و غير ذلك فتقع الأخلاق الفاضله حينئذ لله و لله فافهم ذلك.

و لعمري كم من الفرق بين أن يزيل الإنسان رذيله الجبن مثلا عن نفسه تاره بأن لا يتوجه إلى غير الحق سبحانه فلا شىء حتى يخاف منه و تاره بأن يتكل على الله فى دفع المكروه المخوف عنه كما فى ظاهر الشرائع.

و تاره بأن يعتقد أن وقوع المكروه المخوف عنه أمر ممكن مساوى الطرفين و الخوف و الجبن بترجيح جانب الوجود ترجيح بلا مرجح و هو قبيح أو أن الجبن رذيله عند الناس لا يقع الثناء عليه كما يقوله الحكيم الأخلاقى و على ذلك فقس و مع ذلك فقد استعملت



الشريعة المقدسه فى تعليمه جميع الوجوه.

و إلى نحو هذا المعنى يشير ما فى تفسير القمى فى حديث المعراج فقال رسول الله (صلى الله عليه و آله): يا رب أعطيت أنبيائك فضائل فاعطنى، فقال الله: وقد أعطيتك فيما أعطيتك كلمتين من تحت عرشى لا حول و لا قوه إلا بالله و لا منجى منك إلا إليك.

و أما فى رتبه الأفعال فقد قصرت الإباحه فى ضروريات الحياه على ما تقتضيه الفطره ثم حاصر ذلك بالتوجيه إلى الله عزّ و جلّ فى صغير الأفعال و كبيرها ثم طرد استعمال ذلك فى جميع جزئيات أطراف الحياه من الأمكنه و الأزمنه و الصحه و المرض و الغنى و الفقر و الموت و الحياه و سائر الحالات و جميع الأفعال فصارت شريعته حافظه للتوحيد على وحدته فهذه الكثره و حافظه لهذه الكثره على كثرتها فى التوحيد فاغتنم فهذه لعمر الله نعمه لا توزن بالسبع الشداد و الأرض ذات المهاد و الجبال الأوتاد.

تمّ و الحمد لله ليله الأحد خامس ذى الحجه من سنه ألف و ثلاثمائة و ست و خمسين قمرية هجرية و تمّ الاستنساخ ليله الاثنين لاثنين و عشرين خلت من شهر محرم الحرام لسنة ١٣٦١



ص: ٢١

رسالة الأسماء



بسم الله الرحمن الرحيم

## رساله في أسماء الله سبحانه و تعالى

### اشاره

و هي الرساله الثانيه من كتاب التوحيد الحمد لله رب العالمين و الصلاه و السلام على أوليائه المقربين سيما محمد و آله الطاهرين. قد ذكرنا في رساله التوحيد أن التوحيد منه ذاتي و منه اسمي و منه فعلي.

أما التوحيد الذاتي فقد ذكر هناك انه خارج عن حيطه التوصيف و دائره البيان.

و أما الأسماء و الأفعال فإذ لم نستوف البيان فيهما هناك أردنا أن نأتي هاهنا بعض البيان في الاسم و نشرحه بعض الشرح بالجمع بين البرهان العقلي و البيان النقلى بما يلائم ذوق هذه الرسائل.

و أما التفصيل التام لهذه الأبحاث فموكول إلى مطولات كتب القوم رضوان الله عليهم و نعى بها الكتب المعموله على الجمع بين الذوق و البرهان و التشفيغ بين العقل و النقل.

و أما الكتب التى شأنها أن تضع قضايا ساذجه يحكم بها الافهام العاميه وضعا ثم تدافع بالدفاع الجدلى عنها بالغا ما بلغ فلا

يهمنا الرجوع إليها و لا الركون إليها و لا لهذه الأبحاث مساس بها و لا لنا شغل بمن هذا طرز بحثه و طور مطالبه و الله المعين.

### [فصل ١ فى تقسيم اسماء الله تعالى]

قد عرفت فى رساله التوحيد أن الله سبحانه هو الوجود الصرف الذى له كل كمال وجودى.

فكل ما فرض هناك غيره عاد عينه فله وحده عينه يستحيل معه فرض ثان له فلا تعدد و لا إختلاف و لا تعين هناك بمعنى المحدوديه بحد مفروض لا مصداقا و لا مفهوما بل كل ما فرض تعينا مفهوما أو مصداقا كان متأخرا عن هذه المرحله المفروضه.

ثم انه لاشتماله على حقائق جميع الكمالات الوجوديه متصف بجميعها فهو مسمى بها و هى أسماؤه إذ ليس الاسم إلّا الذات مأخوذا ببعض أوصافه فهو فى نفسه و بذاته سبحانه متصف بها و مسمى بها و مفاهيمها تنتزع عن ذاته بذاته.

و إذا لوحظ معه الوجودات الفائضه منه المترشحه عنه ظهرت بينها و بين أسمائه الذاتيه جلت أسماؤه نسب هى كالروابط تربطها بها دون الذات فإنه مبرى عن التعينات و النسب كما عرفت.

و بالجمله فهناك تظهر تعينات و أوصاف آخر و تنتزع مفاهيم أخرى تلحق بالقسم الأول و ذلك كالخلق و الرزق و الرحمه و الكرم و اللطف و الإعادة و البدء و الإحياء و الإمامته و البعث و الحشر و النشر و غير ذلك و هذه هى اسماء الأفعال المتأخره عن الذات و أسمائها و تنتزع عن مقام الفعل.

بقى هنا شىء وهو أن هذه الأسماء لو انتزعت عن مقام الفعل فإنما انتزعت عنه بما أن بينه وبين الذات نسبه ما و رابطه ما و الألم يصدق هذه الأسماء على الذات البتة فيؤول الاتصاف إلى اعتبار الحيشه بمعنى أن الذات بحيث لو فرض خلق مثلا فهو خالقه و لو فرض رزق فهو رازقه فإذا سبيل الأسماء الفعلية سبيل الأسماء الذاتيه فى أن الجميع موجوده للذات حقيقه نعم الأسماء الذاتيه لا تحتاج فى انتزاعنا إياها الى مزيد من الذات بذاته و الأسماء الفعلية تحتاج فى مرحله الانتزاع إلى فعل متحقق فى الخارج فافهم ذلك.

ثم إنك تعلم أن الكمالات الوجوديه حيث كانت موجوده للذات و النواقص العدميه مرتفعه عنه كانت هناك أوصاف سلبيه على سبيل الأوصاف الإيجابيه إلا أنها حيث كانت إعداما فهي غير متحققه هناك و إنما هي منتزعه من غيره انتزاعا و مدلولها سلب السلب و يرجع إلى إثبات الوجود.

و قد تبين من جميع ما مرّ أن أسماء سبحانه على كثرتها تنقسم أولا إلى أسماء ذاتيه و فعليه، و ثانيا إلى أسماء ثبوتيه و سلبيه و هكذا إلى أسماء خاصه و عامه.

### [فصل ٢ فى الدلائل النقليه من الكتاب و السنه]

و النقل أيضا يدل على ما مرّ اما ما تدل على الأسماء الذاتيه و الفعليه و الثبوتيه و السلبيه فغير ضرورى الإيراد لبلوغها من الكتاب و السنه فى الكثره فوق حد الإحصاء على أن بعضها سيورد إن شاء الله سبحانه فى طى الفصول الآتية.

### [فصل ٣ فى ان الذات المقدسه كانت اول الاسماء]

قد عرفت فى الفصل الأول ذاته المقدسه ذات صرافه و إطلاق مبرّأه من جميع التعينات مفهوميّه و مصداقيه حتى عن نفس الإطلاق و حيث كان هذا بعينه تعينا ما يحقّ عنده التعينات و يطوى بساط جميع الكثرات كان هذا أول الأسماء و أول التعينات و هو المسمى بمقام الأحديه، ثم يظهر التعينات الإثباتيه و أول تلك نفس الإثبات و ذلك أنه هو و هو الهويه، ثم يظهر بقيه التعينات: فمن حيث أن هذه الحقيقه التامه حاضره عند نفسها واجده لها يظهر تعين العلم و حيث أنها المبدأ التام لكل كمال وجودى يظهر تعين القدره و يظهر من تألف القدره مع العلم تعين الحياه، ثم تظهر بقيه التعينات من تأليف بساطتها.

فقد تبين أن الأسماء بينها ترتب ما يتفرع به بعضها على بعض آخر.

ثم نقول فى بيان أسمائه سبحانه قد عرفت أن الوجود هو الحقيقه الخارجيه فحسب و غيره كالماهيات أمور منتزعه ذهنيه لا خارجيه لها إلّا بعرض الوجود و أما مع قطع النظر عنها فهى باطله الذات هالكه العين و هذه الحقيقه الخارجيه حيث أنها تطرد العدم بذاتها يستحيل طريان العدم عليها لامتناع اجتماع النقيضين فإذن هى واجبه الوجود بذاتها.

و من هنا يظهر أن للوجود الحقيقى وحده و صرافه لا يمكن معه فرض ثان له و هو أحديته كما مرّ فهو وحده لا شريك له.

و من هنا يظهر امتناع فرض قوه أو إمكان أو تغير أو تحول هناك إذ هو لصرافته حاو لكل كمال وجودى فرض فهو صريح الفعلية فكما



أنه واجب الوجود بالذات فهو واجب الوجود من جميع الجهات هذا و من الواجب أن تعلم أن هذا البيان إنما يجرى فى الوجود الواجبى الصرف المستقل بذاته دون الوجود الإمكانى فإنه لمعلوليته رابط موجود فى غيره يستحيل أن يوضع فيحكم عليه بشىء كوجوب الوجود و القيام بنفسه و نحو ذلك.

فما نشاهده من الماهية الموجوده إنما نشاهد الوجود الحقيقى الواجبى بمقدار ما تقوم به هذه الماهية و هو المراد بقولنا وجود الممكن ظهور ما للواجب فيه و أن الممكن مظهر للواجب فهو نور.

و من هنا يظهر أيضا أن كل ما فرض ذا ماهية متساويه النسبه إلى الوجود و العدم فهو فى تحقق ذاته و وجوده يحتاج إلى الواجب سبحانه و آثاره الذاتيه كائنه ما كانت محتاجه إليه سبحانه أيضا و إن كانت بحيث إذا نظر العقل إليها حكم باقتضائه إيّاها و هو الوساطه فكما أن الأربعة و هى عدد ما تحتاج فى وجودها إليه سبحانه فكذلك كونها زوجا و ضعف الاثنين و مجذورا له و سائر آثاره محتاجه إليه سبحانه و إن كان كلّها بوساطه الأربعة و اقتضائها بذاته سبحانه بذاته هو المبدأ لكل وجود ممكن و هذه هى القدره الواجبيه إذ القدره بمعنى صحه الفعل و الترك أى إمكان الطرفين مستحيله فى حقه سبحانه لكونه واجب الوجود من جميع الجهات فهو سبحانه مبدأ بذاته لكل موجود بحسب ما يليق بذات ذلك الموجود فهو مبدأ بالفعل لكل موجود بالفعل و مبدأ بالفعل لكل موجود بالقوه و لنفس القوه و الإمكان فهو المفيض لكل شىء و آثاره بفيوضات الوجود و بركات الظهور و البروز.

و من هناك يظهر أيضا أن ذاته موجوده لذاته و حاضره لها لا

حجاب بينه و بين ذاته و جميع الكمالات الموجوده لذاته فهو فى مقام ذاته عالم بذاته و صفاته و بجميع الموجودات المترشحه عن ذاته و هو العلم الذاتى.

و أيضا كل موجود حاضر بذاته عنده سبحانه كيف و بعرض وجوده سبحانه وجد و بنوره استشرق فهو سبحانه كما يشهدا عزّ ذاته المقدسه بذاته فى مرتبه ذاته يشهدا فى مرتبه وجوداتها الخارجيه و مواطنها الواقعيه كلاله فى ظرفه و موطنه و هو العلم الفعلى، على أن كل علم متحقق عند الموجودات فهو له أيضا.

و حيث ثبت له سبحانه العلم و قدره ثبت له الحياه إذ المحيى هو الدَرَآكُ الفَعَال.

و حيث ثبت أن إيجاده للموجودات بنحو الظهور فى مواطن ذواتها و ظروف هوياتها ثبت أن كل كمال و جمال و حسن فهو له سبحانه ثابتة فيه و الحسن و الجمال تاميه وجود الشئ ء و كمالاته و آثاره فهو سبحانه متصف بكل صفه حسن و جمال.

و حيث كان كل منقصه و رذيله و محدوديه و قبح و سوء منحلا بالتأمل التام إلى عدم كمال مطلوب و لا سبيل للإعدام إلى ساحته المقدسه كانت النقائص الإمكانيه طرا و الكدورات الماهويه جميعا راجعه إلى الماهيات الإمكانيه و من لوازمها و توابعها فهو سبحانه طاهر من كل دنس قدوس من كل نقص و خبث فهو المستجمع لجميع صفات الجمال و الجلال.

و من هنا يظهر ان الايتلاف و الاجتماع بين صفات الجمال و الجلال هو المقتضى لفيضان الوجود على الموجودات و لمعان النور و انبثاته فى هذه الظلمات فلولا صفات الجلال لم يكن وجود و لولا

صفات الجمال لم يكن إيجار فافهم.

ثم أن هذه الأسماء الحسنی و الصفات العلیا و إن كثرت مفاهيمها إلا أنه ليس لها إلا مصداق واحد و هو الذات المقدسه إذ من المستحيل كما عرفت فرض اثنينیه ما هناك فكل حیثیه فی الذات عین الحیثیه الأخری و الكل عین الذات فهو تعالی موجود من حیث أنه عالم و عالم من حیث أنه موجود و قادر بعین حیاته و حی بعین قدرته و هكذا و هذا هو واحد به الذات فهو سبحانه واحد كما أنه أحد.

فتبين من جميع ما مرّ أنه سبحانه بأحديه ذاته يمحق و يطمس جميع الكثرات ثم يتنزل إلى مقام الأسماء على وحدتها فينبعث بذلك الكثرات المفهومييه دون المصداقيه ثم يتنزل إلى مراتب الموجودات الإمكانيه بظهورها في مظاهرها و إظهارها لمكانها فينبعث حينئذ الكثرات المصداقيه.

مثل ذلك أنك إذا رجعت إلى صفاتك وجدت أنك عالم و أنت أنت و قادر و أنت أنت و سميع و بصير و ذائق و شام و لامس و أنت أنت فشىء من صفاتك لا- يخلو و لا- يخرج منك أنت فهذا واحديه صفاتك في ذاتك ثم إذا رجعت إلى نفسك وجدت أنه ليس هناك إلا أنت مع أنك صاحب صفات كثيره غير أنها قد استهلكت و انمحت في هذه المرحله و هذا مقام أحديه ذاتك.

ثم إنك إذا زدت على ذلك و تصورت مرتبه خيالك المنبسط على صور خيالاتك الجزئيه ثم جزئيات متخيلاتك ثم تنزلت إلى أفعالك و اعتبرت نفسك معها علمت أن الجميع قائمه بك لا تخلو عنك فلو أمعنت و أتقنت في تأملك في هذا المثل صح لك تعقل ما تنتجه هذه البراهين التي أسلفناها.

## [فصل ٤ فى الدلائل النقلية من الكتاب و السنة و فيها مباحث]

### اشاره

و النقل مطابق للعقل فيما مرّ من المعانى و لبيان ذلك اجمالاً نضع مباحث.

### [المبحث الاول فى الاسماء التى خصت بالذكر فى القرآن]

ان الاسماء التى خصّت بالذكر فى القرآن المجيد و هى التى فى معنى الوصف هى:

ا- إله أحد أوّل آخر أعلى أكرم أعلم أرحم الراحمين أحكم الحاكمين أحسن الخالقين أهل التقوى أهل المغفرة.

ب- بارئ باطن بديع بر بصير بديع.

ت- تواب.

ج- جبار جامع.

ح- حكيم حلیم حى حق حميد حسيب حفيظ حفى.

خ- خير خالق خلاق خير الماكرين خير الرازقين خير الفاصلين خير الحاكمين خير الفاتحين خير الغافرين خير الوارثين خير الراحمين.

ذ- ذو العرش ذو الطول ذو انتقام ذو الفضل العظيم ذو الرحمه ذو القوه ذو الجلال و الإكرام.

ر- رحمن رحيم رءوف رب رفيع الدرجات رزاق رقيب.

س- سميع سلام سريع الحساب سريع العقاب.

ش- شهيد شاكر شكور شديد العقاب شديد المحال.

ص- صمد.

ظ- ظاهر.

ع- عليم عزيز غفو على عظيم علام الغيوب عالم الغيب و الشهاده.

غ- غنى غفور غالب غافر الذنب غفار.

ف- فائق الإصباح فائق الحب و النوى فاطر فتاح.

ق- قوى قدوس قيوم قاهر قهار قريب قادرقدير قابل التوب.

ك- كريم كبير.

ل- لطيف.

م- ملك مؤمن مهيمن متكبر مصور مجيد مجيب مبین مولى محيط مقیت متعال محیی متین مقتدر مستعان.

ن- نصير نور.

و- وهاب واحد ولى واسع وكيل ودود.

هذه هي الأسماء الواردة في الكتاب الإلهي بلسان التوصيف و هي مائه و سبعة عشر اسما و هنا موارد آخر بلسان قريب من لسانها.

قال تعالى: وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ.

و قال تعالى: إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ.

و قال تعالى: فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ.

و قال تعالى: قَائِمًا بِالْقِسْطِ.

و قال تعالى: إِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ.

و قال تعالى: وَ نَحْنُ الْوَارِثُونَ.

و قال تعالى: إِنَّا مُنْتَقِمُونَ.

و قال تعالى: وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ.

وقال تعالى: وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ.

وقال تعالى: هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ.

و قال تعالى: فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ.

فربما يستخرج الحافظ و الفاعل و فعال ما يريد و القائم بالقسط و الكاتب و الوارث و المنتقم و الشفيح و الوالى و المميت و كاشف الضر من هذه الآيات و أما ما ورد بلسان الفعل فكثير.

و أما الأحاديث ففي التوحيد و الخصال مسندا عن سليمان بن مهران عن جعفر بن محمد عن آبائه عن على (عليه السلام) قال:

قال رسول الله (صلى الله عليه و آله): إن لله تسعة و تسعين اسما مائة إلّا واحدا من أحصاها دخل الجنة و هى الله الإله الواحد الأحد الصمد الأول الآخر السميع البصير القدير القاهر العلى الأعلى الباقي البديع البارئ الأكرم الظاهر الباطن الحى الحكيم العليم الحليم الحفيظ الحق الحسيب الحميد الحفى الرب الرحمن الرحيم الذارئ الرازق الرقيب الرؤوف الرئى السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر السيد سبوح الشهيد الصادق الصانع الطاهر العدل العفو الغفور الغنى الغياث الفاطر الفرد الفتاح الفالق القديم الملك القدوس القوى القريب القيوم القابض الباسط قاضى الحاجات المجيد المولى المنان المحيى المبين المقيت المصور الكريم الكبير الكافى كاشف الضر الوتر النور الوهاب الناصر الواسع الودود الهادى ء الوفى الوكيل الوارث البر الباعث التواب الجليل الجواد الخبير الخالق خير الناصرين الديان الشكور العظيم اللطيف الشافى الخير.

قال صدوق فى الخصال: و قد رويت هذا الخبر من طرق مختلفه و ألفاظ مختلفه.

و فى التوحيد مسندا عن الهروى عن الرضا (عليه السلام) عن آبائه عن على (عليه السلام) قال: قال رسول الله (صلى الله عليه و آله): إن لله تسعة و تسعين اسما من دعا الله بها استجاب له

و من أحصاها دخل الجنة.

و فى التوحيد أيضا مسندا عن أبى هريره أن رسول الله (صلى الله عليه و آله) قال: إن لله تبارك و تعالى تسعه و تسعين اسما مائه  
إلّا واحدا أنه وتر يحب الوتر من أحصاها دخل الجنة فبلغنا أن غير واحد من أهل العلم قال أن أولها يفتح بلا إله إلا الله وحده لا  
شريك له له الملك و له الحمد بيده الخير و هو على كل شىء قدير لا إله إلا الله له الأسماء الحسنى الله الواحد الصمد الأول  
الآخر الظاهر الباطن الخالق البارئ المصور الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر الرحمن الرحيم اللطيف  
الخبير السميع البصير العلى العظيم البار المتعالى الجليل الجميل الحى القيوم القادر القاهر الحكيم القريب المجيب الغنى الوهاب  
الودود الشكور الماجد الأحد الولى الرشيد الغفور الكريم الحليم التواب الرب المجيد الحميد الوفى الشهيد المبين البرهان  
الراءوف المبدئ المعيد الباعث الوارث القوى الشديد الضار النافع الوافى الحافظ الرافع القابض الباسط المعز المذل الرازق ذو  
القوه المتين القائم الوكيل العادل الجامع المعطى المجتبى المحيى المميت الكافى الهادى الأبد الصادق النور القديم الحق الفرد  
الوتر الواسع المحصى المقتدر المقدم المؤخر المنتقم البديع الحديث.

أقول و الروايتان المحصيتان لأسمائه تعالى على أنهما اشتملتا على بعض الأسماء الغير الوارده فى القرآن مثل السيد و الصانع و  
الجميل و القديم و غيرها.

و على أنهما أهملتا بعض الأسماء الوارده فى القرآن مثل ذى الجلال و الإكرام و ذو الطول و رفيع بينهما اختلاف فى الأسماء  
المحصاه هذا أولا.

و ثانيا لفظ الجلاله أحد الأسماء فى الثانيه و غيرها فى الأولى و هو



فيها تمام المائة.

و ثالثا ظاهر الروايه الثانيه إن إحصاء الأسماء خارج عن الروايه و لا يبعد أن يستظهر من الروايه الأولى أيضا كونها خارجه عن الروايه حيث قال فيها و هي الله الإله ... الخ و عدّ مائه اسم.

و أما قوله (صلى الله عليه و آله): إن لله تسعه و تسعين اسما من أحصاها دخل الجنة فقد استفاض به الروايات و رواه الخاصه و العامه لكنه فى غير مقام الحصر على ما سيظهر و لهذا خصصنا الكلام بما ورد فى القرآن الكريم على أن غيرها ينشرح بشرح معانيها و بيان مبانيها.

### [المبحث الثانى الميزان الكلى فى تفسير الاسماء و الصفات]

إن المعانى التى قد استعملت فيها هذه الأسماء الشريفه فى القرآن الكريم و بقيه الاستعمالات تتبعها لا محاله لا شكّ فى أنها تطابق المصاديق التى لها فى نفس الأمر و لا شكّ أن للحق سبحانه كمالات و صفات موجوده حقيقه كشف عنها أو عن بعضها بهذه البيانات القرآنيه التى تشتمل على هذه الأسماء بطريق الافراد تاره و عن أعيان هذه المعانى بجمل و تركيبات كلاميه تاره أخرى كل ذلك فى مقام الثناء و الحمد و إبداء الكمال فحمل ذلك كلّ على نفي النواقص على أنه يوجب رجوع كل كمال ذاتى إلى عدم و خلو الذات عن كمال موجود مع تراكم البراهين عليه أولا، و على أنه مع الغضّ عن الكمال الوجودى لا يوجب كمالا و مزيه كما أن المعدوم المطلق أيضا كذلك، ثانيا بعيد عن الإنصاف و اعتاف يكذبه الوجدان هذا فالأسماء جلّها تشتمل على معان ثبوتيه غير سلبيه.

ثم أن هذه المعانى ليست من غير جنس المعانى التى نفهمها و نعقلها كما ذكره بعضهم و التزم أن هذه الأسماء كلها إما مجازات مفردة و أما استعارات تمثيلية بيانية إذ الذى نفهمه من قولنا علم زيد و قولنا علم الله معنى واحد و هو انكشاف ما للمعلوم عند العالم غير أنا نعلم أن علم زيد إنما هو بالصورة الذهنية التى عنده و أن الله سبحانه يستحيل فى حقه ذلك إذ لا ذهن هناك و هذا ليس إلّا خصوصيه فى المصداق و هى لا توجب تغيرا فى ناحيه المعنى بالضروره فإذن المفهوم مفهوم واحد و أما خصوصيات المصاديق فغير دخيله فى المفهوم البتة و هذا هو الحق الذى عليه أهل الحق.

فإذن الميزان الكلى فى تفسير أسمائه سبحانه و صفاته تخليه مفاهيمها عن الخصوصيات المصادقيه و بعبارة أخرى عن الجهات العدميه و النقص.

و هذا هو الذى يظهر من تفاسير الأئمة (عليهم السّلام) فى خطبهم و بياناتهم فعن التوحيد و نهج البلاغه فى خطبه له (عليه السّلام): انّ ربّى لطيف اللطافه فلا يوصف باللفظ عظيم العظمه لا يوصف بالعظم كبير الكبرياء لا يوصف بالكبر جليل الجلاله لا يوصف بالغلظ قبل كل شىء لا يقال شىء قبله و بعد كل شىء لا يقال له بعد شاء الأشياء لا بهمه دراك لا بخديعه هو فى الأشياء كلها غير متمازج بها و لا باين عنها ظاهر لا بتأويل المباشره متجل لا باستهلال رؤيه باين لا بمسافه قريب لا بمداناه لطيف لا- بتجسم موجود لا- بعد عدم فاعل لا باضطرار مقدر لا بحركه مرید لا بهمامه سمیع لا بآله بصير لا بأداه الخطبه و بياناتهم (عليهم السّلام) مشحونه بهذا النوع من التفسير و فى كثير من الأخبار النهى عن التعطيل و التشبيه.

## [المبحث الثالث فى كون الكلمات الاسمائيه ذاتيه]

قد عرفت أن صفاته سبحانه هو المبحث من كل كمال وجودى بنحو الحقيقه و أما صفات غيره فحيث أن ذاته موجوده بعرض وجوده فكذلك صفاته فكل صفه وجوديه حقيقه خاليه من النقص فهى له سبحانه بنحو الانحصار و كل صفه فى غيره فهى عرضيه.

و يظهر ذلك من معظم موارد هذه الأسماء فى القرآن كقوله تعالى: وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ، و قوله تعالى: إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ، و قوله تعالى: وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ، و قوله تعالى: هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ، و قوله تعالى: وَ هُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ، و قوله تعالى: وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ، و قوله تعالى: وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ، إلى غير ذلك من الآيات فكل ذلك للحصر دون التأكيد كما يزعمه الزاعمون و قد بلغ الأمر فى بعضها إلى التصريح: قال تعالى: لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ، و قال تعالى: يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ، و قال تعالى: أَسْتَعْتُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا، و قال تعالى: وَ لَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا، و قال تعالى: مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ إِلَى غَيْرِ.

ثم بين سبحانه تبعيه هذه الأسماء أعنى الكمالات الوجوديه الحقيقه فى غيره فقال تعالى: قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْآيَاتِ، و قال تعالى: وَ أَنَّهُ هُوَ أَضْحَكُ وَ أَبْكِي، وَ أَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ وَ أَحْيَا، وَ أَنَّهُ خَلَقَ الرَّوْحَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنثَى مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنَى وَ أَنَّ عَلَيْهِ النَّشْأَةَ

الْمَأْخَرَىٰ وَ أَنَّهُ هُوَ أَعْنَىٰ وَ أَقْنَىٰ الْآيَاتِ، وَقَالَ تَعَالَىٰ: وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ الْآيَةَ.

و الدليل على انه يثبت فى هذه الآيات حقائق هذه المعانى بالحصر على نفسه و بالتبع إلى غيره أنه تعالى يثبت مع ذلك هذه المعانى لغيره فى آيات أخر كقوله: وَ إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ، وَ قَوْلُهُ: وَ اخْتَارَ مُوسَىٰ إِلَىٰ غَيْرِ ذَلِكَ.

وَ أَصْرَحَ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ مَا بَيْنَهُ سُبْحَانَهُ فِي آيَاتِ الْحَشْرِ إِذْ قَالَ سُبْحَانَهُ: وَ رَأَوْا الْعَذَابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ فَبَيْنَ أَنْ الْأَسْبَابَ مَتَقَطَّعَهُ مَزِيلُهُ يَوْمئِذٍ وَ مَعَ تَقَطُّعِ الْأَسْبَابِ وَ بَطْلَانِ الرُّوَاطِ لَا يَبْقَىٰ مَوْضِعٌ لِكَمَالِ وَ جُودِ مُسْتَفَادٍ مِنْ غَيْرِهِ كَمَا هُوَ الْمَظْنُونُ الْيَوْمَ فَلَا يَبْقَىٰ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ وَ لَا نَسَبَهُ لِأَحَدٍ إِلَّا مَعَهُ وَ بَطَلَتْ بَقِيَّةَ النِّسْبِ فَابْطَلَتْ حَقِيقَتُهُ كَمَالَاتِهِمْ وَ أَثْبَتَتْ تَبَعِيَّتَهَا فَقَالَ تَعَالَىٰ: يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَىٰ اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ، وَقَالَ تَعَالَىٰ: وَ الْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ، وَقَالَ تَعَالَىٰ:

وَ لَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَ أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَ رَأَوْا الْعَذَابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ، وَقَالَ تَعَالَىٰ: ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ، وَقَالَ تَعَالَىٰ: يَوْمَ تَوَلَّوْنَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ، وَقَالَ تَعَالَىٰ: هُنَالِكَ تَبْلُغُوا كُلُّ نَفْسٍ مَا أَسْلَفَتْ وَ رُدُّوا إِلَىٰ اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقُّ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ، وَقَالَ تَعَالَىٰ: ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَ شُرَكَاءُكُمْ فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ وَ قَالَ شُرَكَاءُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِلَّا نَا تَعْبُدُونَ، وَقَالَ تَعَالَىٰ: تَبَرَّأْنَا

إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ الْآيَةَ.

فكل ذلك بيان لكون کمالات الأسماء فيه سبحانه بالاستقلال و في غيره بالتبع هذا.

نعم ربما قارن سبحانه بين وصف نفسه و وصف خلقه مما أفاضه عليهم فسبكهما وصفا واحدا و لا محاله يراد حينئذ من الوصف المعنى الأعم الشامل لما بالاستقلال و ما بالتبع و ذلك بصيغه التفضيل في أربعة عشر اسما في القرآن و هي أعلى و أكرم و أعلم و أرحم الراحمين و أحكم الحاكمين و أحسن الخالقين و خير الماكرين و خير الرازقين و خير الفاصلين و خير الحاكمين و خير الفاتحين و خير الغافرين و خير الوارثين و خير الراحمين.

لكنه سبحانه أثبت بها مزيه لنفسه و أفضلية فإنه سبحانه يزيد على خلقه في أن هذه الأوصاف بعد كونها مشتركا فيها له سبحانه بنحو الاستقلال و لغيره بالتبع فهو سبحانه أحق بالعلو و العلم و الكرامه و أشد في رحمته و أصدق في حكمه و أحسن في خلقه و خير مكررا و غير ذلك بخلاف غيره فإن هذه الأوصاف فيهم عارضه مترزله البنيان مشوبه بنواقص الإعدام مكدره بكدورات الإمكان هذا و يمكن أن يستشم هذا المعنى و هو تلميح الاشتراك مما وقع من الأسماء بصيغه المبالغه في عشره أسماء و هي التواب و الجبار و الخلاق و الرزاق و علام الغيوب و الغفار و القدوس و القيوم و القهار و الوهاب و قد يعدّ منها مثل الشكور و الغفور و القدير و المتعالى و الرحمن و ذلك بالإشاره إلى شدة هذه الأوصاف فيه سبحانه و شمولها بكثرة موارد لجمع الموجودات هذا.

و أما بقيه الأسماء و هي ثمان و ثمانون اسما فهي وارده بنحو الأفراد أو الإضافة غير أن ثمانية عشر منها بنحو الإضافة و قريب من

سبعين منها بنحو الإفراد و هناك معان وصفيه مبنيه بجمل كلاميه كقوله: لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ، و قوله: لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُؤَلَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ، و قوله تعالى: لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ الْآيَات.

### المبحث الرابع فى الاعتبارات و حيثيات الاسماء

و جل هذه الأسماء مشتمله على معان ثبوتيه غير أن بينها ترتبا كما مرّ اجماله فهو تعالى من حيث أن ذاته المقدسه غير متألفه من أجزاء عقليه و لا وهميه و لا خارجيه فهو بسيط الذات أحد و هذه اللفظه لا يستعمل فى الإثبات من غير إضافه إلّا فيه سبحانه قال تعالى: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و لا يقال: جاءنى أحد البته، و يقال: ما رأيت أحدا فينتفى حينئذ الواحد و الاثنان و الجماعه، بخلاف ما رأيت واحدا فإنه لا- ينتفى حينئذ إلّا الواحد دون الاثنين و الجماعه فيظهر أن الأحد فى اللغه وحده لا تأبى عن الاجتماع مع الكثره بخلاف الواحد فهما كاللابشرط و بشرط لا فالأحد وحده صرفه لا يقع فى قبالتها كثره لا اثنان و لا جمع فهو بسيط الذات و لذلك لم يصح استعماله فى الإثبات إلّا فيه سبحانه لصرافه وجوده و بساطته و تركيب وجود غيره فغيره تعالى إذا أخذ واحدا لم يكن كثره ذاته منظورا فيه و إذا أخذ جزء الكثره انمحت وحدته و أما هو تعالى فلا يتصور فى ذاته كثره البته هذا.

و من هنا يصح استعمال أحد فى الإثبات إذا أضيف نحو هو أحد القوم فافهم.

و هو سبحانه من حيث أنه ليس له شريك و لا- صاحبه و لا- ولد، و من حيث أن جميع اسمائه شىء واحد هو الذات و ان تعددت مفاهيمها فهو واحد.

و من حيث ان ذاته ثابتة بذاته و فى ذاته و على جميع التقادير حق.

و هو تعالى من حيث حضور ذاته لذاته و انكشافه له و حضور الموجودات عنده عالم و عليم.

و العليم من حيث كونه موجودا عند جميع جهات ذات المعلوم محيط.

و من حيث كونه حاضرا هناك شهيد.

و إذا نسب إلى الغيب علام الغيوب.

و إذا انتسب إلى جميع الغيب و الشهاده فهو عالم الغيب و الشهاده.

و إذا لوحظ نسبته إلى المبصرات فهو بصير أو إلى المسموعات فهو سميع.

و من حيث تحفظه على المشهودات حفيظ.

و العليم من حيث احصائه المعلومات حسيب.

و من حيث تعلقه بالدقائق خبير.

و من حيث اتقانه معلوماته حكيم.

و هو تعالى من حيث مبدئيه لغيره و هى كون وجود ذاته عين الوجود و صرفه يبتدى منه و ينتهى إليه كلما فرض غيره قادر و قدير.

و القادر من حيث أن افاضته الوجود من غير اقتضاء من الغير و ايجاب رحمن.

و هو من حيث أنه مفيض لذات الغير البارى.

و من حيث أنه جامع بإفاضته لخلق ذاته و اجزائها خالق.

و من حيث رحمته الخاصه و هو السعاده رحيم.

و الرحيم من حيث أفاضته لكل دقيق لطيف.

و من حيث أنه رحيم و لطيف رءوف.

و من حيث يحب ما تعلق به رحمته ودود.

و من حيث عدم توقعه فى إيصال الرحمه الجزاء كريم.

و الكريم من حيث يجازى بالجميل من يثنى عليه شاكر و شكور.

و من حيث لا يجازى من أساء عليه بتعجيل العقوبه حلیم.

و من حيث ستره موانع الإفاضه عفو و غفور كل باعتبار.

و من حيث قبوله و عدم ردّه من به ذلك و قد آب إليه تواب و قابل التوب.

و من حيث إجابته لما يسأله الغير مجيب.

و القادر الخالق من حيث أن ما لمقدوره الممكن فله و هو معه محيط و المحيط من حيث قربه قريب.

و من حيث أنه محيط لا يخلو منه شىء أول يبتدئ منه الشىء و آخر ينتهى إليه الشىء و ظاهر يظهر به الشىء و باطن يقوم به الشىء.

و القادر الخالق المحيط من حيث أنه يمحو ما يتصور من المقاومه و يستهلك المحاط المقدور عليه و لا تبطل قدرته فيما تتعلق به و لا تزلزل قدرته و احاطته غالب قاهر قوى متين كل باعتبار.

و ما هذا صفته إذا نسب إليه المقدور بحقارته فهو عظيم كبير أو نسب إليه بدناءته فهو على أعلى متعال.

و إذا توهم من المقدور مقاومه و منه اعمال مقدره و احاطه فهو مقتدر.

و إذا زيد على ذلك المجازاه فهو ذو انتقام.

و من هذا كلّ وصفه فهو مجيد.



و إذا انعكس وصفه الكذائى لذاته فهو متكبر.

و إذا لوحظ القادر الخالق الرحمن من حيث انه يوصل كلا إلى كماله برحمته فهو رب.

و الرب من حيث انه يفطر الوجود من العدم فاطر.

و من حيث أن أمره أعجب الأمور بديع.

ثم فالق الحب و النوى و فالق الإصباح أى الصبح إذا طلع و هو اسم جزئى.

و من حيث أنه يفيض الأمن عن وحشه ظلمات العدم و كل نقيصه و محذور مؤمن.

و من حيث أنه يفيض ما لا يسوء سلام.

و من حيث أن ما يفيضه عطيه من غير غرض فهو وهاب.

و من حيث أنه يفيض ما يدوم به بقاء الموجودات بعد إحداثها فهو رازق.

و من حيث أن عطاءه لا يوجب نقصا فيه فهو واسع.

و من حيث أنه هو المؤجل لعطيائه فهو مقيت.

و من حيث أن أعظم الثناء عليه هو ما يفيضه من رحمته فهو حميد.

و من حيث أنه يجبر كل كسير و يتم كل منقصه فى خلقه فهو جبار.

و من حيث أنه يقوى كل مغلوب فهو نصير.

و من حيث أنه يلى أمر مخلوقه الذى لا يقدر و لا يملك لنفسه نفعا و لا ضرا و لا موتا و لا حياه و لا نشورا فهو ولى و مولى و وكيل كل من وجه.

و من حيث أنه يقبض الحياه فهو محيى.

و من حيث أنه يفيض الصور فهو مصور.

و من حيث أن ذلك كله منه احسان فهو بر.

و من حيث أن الرب به يظهر كل ما فى الوجود فهو نور ثم هو مبین.

و من حيث أن له كل شىء و هو يدبره فهو ملك ذو العرش.

و من حيث أن عنده ما عند كل شىء من غير عكس فهو عزيز.

و من حيث أنه لا يحتاج إلى شىء و لا إلى ما عند شىء فهو غنى.

و من حيث أن الرب ملك ذو العرش ليس غيره فهو أحكم الحاكمين خير الفاصلين و الحاكمين و الفاتحين.

و من حيث أن الرب يصمد و يرجع إليه المرهبون فى حوائجهم فهو صمد.

و الصمد من حيث يطلب منه الراجعون عونته و إعانتهم فهو مستعان.

و الرب من حيث يعبد بالتوجه إليه إله.

ثم أن ما مرّ من الأسماء غير ثلاثه منها و هو الواحد الأحد الحق واقعه تحت الاسمين القادر العليم و هما إذا نسبا معا إلى الغير كانت القيوميه فهما تحت الاسم القيوم و هو تعالى بما أنه عليم قدير فى ذاته فهو حى: فسيطره الاسمين الحى القيوم واقعه على جميع الأسماء الثبوتيه غير الوحده قال تعالى: اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ الْآيَه. فبالتوحيد فى الآيه يتم شمولها لجميع الأسماء الثبوتيه.

و أما السلوب و انتفاء النواقص و الإعدام فيجمعها الاسم القدوس.

و يجمع الكل أعنى الأسماء الثبوتيه و السليبيه و الجلال و الجمال و الذاتيه و الفعلية جميعا الاسم ذو الجلال و الإكرام تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ فهذا نوع تفرع الأسماء بعضها على بعض و الترتب و التنزل الذى بينها و ربما أمكنك بالتدبر و التأمل أن تجد بينها مناسبات معنويه أخرى غير ما ذكرناه توجب تفرعات أخرى و هاك فيما مرّ شجره.

و أجمع خبر لجميع معانى المباحث السابقه ما فى الكافى مسندا عن إبراهيم بن عمر عن الصادق (عليه السّلام) أن الله تبارك و تعالى خلق اسما بالحروف غير متصوت و باللفظ غير منطوق و بالشخص غير مجسد و بالتشبيه غير موصوف و باللون غير مصبوغ منفى عنه الأقطار مبعده عنه الحدود محجوب عنه حس كل متوهم مستتر غير مستور فجعله كلمه تامه على أربعة أجزاء معا ليس واحد منها قبل الآخر فأظهر منها ثلاثه أشياء لفاقه الخلق إليها و حجب واحدا منها و هو الاسم المكنون المخزون بهذه الأسماء الثلاثه التى أظهرت فالظاهر هو الله و تبارك و سبحان لكل اسم من هذه أربعة أركان فذلك اثنا عشر ركنا ثم خلق لكل ركن منها ثلاثين اسما فعلا منسوبا إليها فهو الرحمن الرحيم الملك القدوس الخالق البارى المصور الحى القيوم لا تأخذه سنه و لا نوم العليم الخبير السميع البصير العزيز الجبار المتكبر العلى العظيم المقتدر القادر السلام المؤمن المهيمن البارئ المنشئ البديع الرفيع الجليل الكريم الرازق المحيى المميت الباعث الوارث فهذه الأسماء و ما كان من الأسماء الحسنى حتى تتم ثلاثمائه و ستين اسما فهى نسبه لهذه الأسماء الثلاثه و هذه الأسماء الثلاثه أركان و حجب للاسم الواحد المكنون المخزون بهذه الأسماء الثلاثه و ذلك قوله عزّ و جلّ: قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا



تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الْحَدِيث.

و هو من غرر الأحاديث يشتمل على و جازته.

على كيفية حقيقه الأسماء و قيام حقائق بعضها ببعض بالظهور و بالبطون.

و على كيفية تكثرها و تكثر الأسماء الخاصه بنسب الأسماء العامه.

و على كيفية فاقه الخلق إليها و هو احتياجهم فى ذواتهم إليها و قيام وجودهم بها.

و على أن هذا الترتب و التنزل أمر حقيقى ليس بالاعتبار اللغوى الأدبى فحسب.

و قوله (صلى الله عليه و آله): إن الله خلق اسما ... الخ يريد به التعيين و التنزل الأول عن الإطلاق الذاتى الذى ينمى هناك كل اسم و رسم و عين و أثر و هو المورد الوحيد الذى وجدنا فيه إطلاق لفظ الخلق فى مرحله الأسماء و المراد به ما عرفت و يشهد به أنه (عليه السلام) عد اسم الخالق فى ذيل الحديث من جملة الأسماء الفرعية.

و يظهر منه أن المراد بالاسم الواحد المكنون المخزون هو مقام الأحديه إذ هو المحجوب بهذه الأسماء الثلاثة التى هى الله و تبارك و سبحان و هى الهويه و الجمال و الجلال إذ الخلق محتاجون فى تحقق أعيانهم و صفاتهم و أفعالهم إلى هذه الجهات الثلاث من الهويه و صفات الثبوت و صفات السلب و أما إذا لوحظ الخلق بالنسبه إلى مقام الاحديه ففيه ارتفاع موضوعهم من الأعيان و آثارها كما لا يخفى و قد عبر (عليه السلام) فى مبتدأ كلامه عنه سبحانه بهذه الأسماء الثلاثة أيضا فقال: «إن الله تبارك و تعالى» ثم فسر (عليه السلام) قوله تعالى: قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا

فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الْآيَةَ بِمَا ذَكَرَهُ مِنْ احْتِجَابِ الْأَسْمَاءِ الْوَاحِدِ بِالْأَسْمَاءِ الثَّلَاثَةِ وَتَفَرُّعِ بَاقِي الْأَسْمَاءِ عَلَى الثَّلَاثَةِ الْحُجْبِ وَهُوَ ظَاهِرٌ فِي أَنَّ الضَّمِيرَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى رَاجِعٌ إِلَى هَذَا الْأَسْمَاءِ الْمَكْنُونِ الْمَخْزُونِ أَيْ رَاجِعٌ إِلَيْهِ سُبْحَانَهُ مِنْ حَيْثُ أَنَّهُ مُتَعَيِّنٌ بِهَذَا التَّعْيِينِ الْأَحَدِيِّ إِذِ الدَّعَاءُ تَوَجَّهَ مَا وَهُوَ لَا يَكُونُ إِلَّا إِلَى مُتَعَيِّنٍ مُتَبَيَّنٍ وَإِذْ يَبَيِّنُ سُبْحَانَهُ أَنَّ جَمِيعَ الْأَسْمَاءِ الْحُسْنَى لَهُ وَبِأَيِّ دَعَى دَعَى فَالدَّعَاءُ بِجَمِيعِ الْأَسْمَاءِ الَّتِي لَهَا تَعْيِينٌ مَا وَالدَّعْوُ هُوَ الذَّاتُ مِنْ حَيْثُ تَسْمِيَتُهُ بِهَا أَيْ هَذِهِ الْأَسْمَاءُ وَهِيَ قَائِمَةٌ بِالذَّاتِ وَالذَّاتُ لَا نَسْبَ لَهُ مَعَ شَيْءٍ إِلَّا مَعَ تَعْيِينٍ مَا وَقَدْ فَرَضَ جَمِيعَ التَّعْيِينَاتِ فِي نَاحِيَةِ الدَّعَاءِ فَلَمْ يَبْقَ إِلَّا تَعْيِينُ هُوَ عَيْنُ الْإِطْلَاقِ وَهُوَ مَقَامُ الْأَحَدِيَّةِ إِلَيْهِ يَنْتَهَى السَّائِرُونَ بَعْدَ طَيِّ مَرَاحِلِ الْأَسْمَاءِ وَعِنْدَهُ تَحُلُّ الرِّحَالِ فَافْهَمُ.

إلى ذلك يشير ما في بعض الأدعية قال (عليه السلام):

باسمك المكنون المخزون الحي القيوم. الدعاء.

و أنت بعد التدبر فيما مرّ من الكلام يمكنك أن تستخرج معاني آخر من هذا الحديث الشريف والله الهادي.

### المبحث الخامس

قد عرفت أن ذاته سبحانه هي الهويه الحقيقية العينية التي تقوم وتظهر به كل هويه في الأعيان، ومن هنا يظهر أن الأسماء الثلاثة التي للخطاب والتكلم والغيبه وهي أنت وإنا وهو ثابتة أسماء له تعالى فإنها أسماء للهويه باعتبار الخطاب والتكلم والخلو عنهما وقد قال سبحانه:

لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ وَقَالَ تَعَالَى: لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَقَالَ تَعَالَى: اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَقَالَ تَعَالَى:

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ و قال تعالى: وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ الْآيَات.

و أما اسم الإشارة و الموصول فقد ورد الإطلاق لكن لم يتعرض أحد بالاسميه فيها قال تعالى: ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ و قال تعالى:

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ و قال: أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ الْآيَات.

### المبحث السادس

قد شاع فى الألسن أن أسماء الله تعالى توقيفيه و قد أرسلوه إرسال المسلمات و ليس المراد بالاسم هاهنا حقيقته و هو الذات المأخوذ بوصف ما لعدم رجوعه حينئذ إلى معنى محصل بل المراد به الاسم اللفظى و هو اسم الاسم حقيقه و حينئذ فالمراد من التوقيف أما التوقيف على الرخصه الشرعيه الكليه أو الشخصيه فيمكن توجيه القاعده بوجهين:

أحدهما أن معانى الألفاظ على المتداول المفهوم عندنا حيث لم تخل عن جهات النقص و الإعدام و إن كانت مختلفه من هذه الجهات أيضا و ذلك مثل الإغواء و المكر و الحيله و الإضلال و مثل الكبير و الجسيم و نحوهما و نحن لا نفى عقولنا بإدراك ما هو اللائق بحضرتة المقدسه و تشخيصه و تمييزه عمّا لا- يليق احتيج إلى ورود رخصه ما فى الإيقاع و الإطلاق و لضعف العقول عن الشرح و التفصيل فى كل مورد مورد احتيج إلى ورود كل اسم أريد اطلاقه بنحو الاسميه عليه تعالى.

و الثانى أن الأمر كذلك، لكن مجرد ضرب القاعده بقوله تعالى: وَ لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا وَ ذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي

أَسْمَاءِ الآيَةِ كَفَى فِي مَقَامِ التَّعْلِيمِ وَ أَنْ نَحْذِرَ عَنِ إِطْلَاقِ مَا لَا يَلِيْقُ بِسَاحَتِهِ الْمُقَدَّسَةِ بِحَسَبِ الْمَعَانِي الْمَفْهُومَةِ مِنَ الْأَلْفَاظِ الدَّائِرَةِ فِي لُغَاتِنَا هَذِهِ.

وَ هَذَا وَ جِهَانِ مُخْتَلِفَانِ بِحَسَبِ النَّتِيْجَةِ فَعَلَى الْأَوَّلِ لَا يَجُوزُ إِطْلَاقُ الْاِسْمِ مَا لَمْ يَرِدْ شَرْعًا وَ إِنْ عَلِمْنَا خُلُوهُ عَنِ جِهَاتِ النِّقْصِ وَ الْإِعْدَامِ.

وَ عَلَى الثَّانِي يَجُوزُ ذَلِكَ سِوَاءِ وَرْدِ الْبِخْصُوصِ شَرْعًا أَمْ لَا.

وَ الظَّاهِرُ أَنَّ مَرَادَ أَكْثَرِ الْمُتَمَسِّكِينَ بِهَذِهِ الْقَاعِدَةِ هُوَ الْمَعْنَى الْأَوَّلُ وَ هُوَ عَلِيلٌ لِقَوْلِهِ تَعَالَى: وَ لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَ قَوْلِهِ تَعَالَى:

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَ قَوْلِهِ تَعَالَى: قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَ غَيْرَ ذَلِكَ مِنَ الْآيَاتِ الَّتِي يَأْبَى سِيَاقُهَا عَنِ الْحَمْلِ عَلَى الْعَهْدِ الذِّهْنِيِّ بِلِ ظَاهِرِهَا لِامِ الْجِنْسِ وَ قَدْ حُلَّ بِالْجَمْعِ فَتَفِيدُ الْاسْتِغْرَاقَ وَ إِنْ كَلَّ اسْمِ أَحْسَنَ فَلَهُ تَعَالَى وَ قَدْ مَرَّ تَقْرِيْبُهُ فِي الْفُصُولِ السَّابِقَةِ مَعَ أَنَّ مَقْتَضَى الْاسْتِدْلَالِ لَزُومِ التَّوَقُّفِ فِي كُلِّ مَعْنَى يُطْلَقُ بِلَفْظِ مَا عَلَيْهِ تَعَالَى أَعْمَ مِنْ أَنْ يَكُونَ بِنَحْوِ الْإِفْرَادِ وَ التَّسْمِيَةِ أَوْ بِنَحْوِ التَّوْصِيْفِ أَوْ الْحِكَايَةِ بِجَمَلِهِ أَوْ كَلَامِ تَامٍ كَمَا لَا يَخْفَى.

وَ أَمَا مَا وَرَدَ مِنَ الرُّوَايَاتِ أَنَّ اللَّهَ سَبَّحَانَهُ تَسْعَةً وَ تَسْعِينَ اسْمًا كَمَا مَرَّ نَقْلُهَا فَلَيْسَ فِي مَقَامِ الْحَصْرِ مِنْ حَيْثُ الْعِدَدُ.

وَ يَشْهَدُ بِذَلِكَ أَنَّ الْأَسْمَاءَ الَّتِي دَرَجَتْ فِيهَا وَ ذَلِكَ فِي رِوَايَتَيْنِ مِنْهَا مُخْتَلِفَةٌ مُتَفَاوِتَةٌ وَ قَدْ أَهْمَلْنَا فِيهِمَا شَيْءٌ كَثِيرٌ مِنَ الْأَسْمَاءِ الْوَارِدَةِ فِي الْقُرْآنِ كَمَا مَرَّ.

وَ يَشْهَدُ بِذَلِكَ أَيْضًا أَنَّ الرُّوَايَةَ الْآخَرَى وَ هِيَ رِوَايَةُ الْكَافِي فِي خَلْقِ الْأَسْمَاءِ الْمُنْقُولَةِ سَابِقًا تَثَبَّتْ مِنَ الْأَسْمَاءِ الْحُسْنَى ثَلَاثُمِائَةٍ وَ سِتِّينَ



اسما بل ظاهر هذه الروايه أن الأسماء الحسنی غير مقصوره على مجرد ما يفيد التسميه من الأسماء كالرحمن الرحيم الملك بل يعم الجمل التي تفيد بمجموع ألفاظها بمعنى لا يقال له تعالى فإنها عدت من الأسماء الحسنی لفظه تبارك و سبحان و لا تأخذه سنه و لا نوم و إذا صحَّ عدّ مثل هذه الجمل من الأسماء الحسنی صح في سائر الجمل التي أطلق عليه سبحانه في الروايات و الخطب و المواعظ و الأدعيه و هي على إختلاف مواردھا بحيث لا يشك المتتبع فيها أن هذا النحو من الإطلاق و التوصيف غير موقوف على ورود تحديد شرعی شخصی البتہ و إنما اللازم في مواردھا خلوّھا عن إثبات النواقص و منافيات الكمال هذا.

## فصل ٥

قد عرفت أن الأسماء هي حقائق الكمالات الوجودية و إنها مترتبة متفرعه نشأ بعضها من بعض و ظاهر أن الاسم الذي ينشأ منه آخر فهو أوسع دائره و أرفع محلا و أعظم أثرا منه و لا يذهب هذا الترتب و التنزل أخذا من تحت إلى فوق إلى غير النهايه فما ينتهي إليه جميع الأسماء هو أعظم الأسماء و إليه ينتهي جميع الآثار الوجودية التي لها في دار الوجود.

## فصل ٦

و قد تواترت الآثار من الأخبار و الأدعيه الصحيحه الوارده عنهم (عليهم السّلام) في وجود الاسم الأعظم و هي على كثرتها لا تحتاج إلى النقل في هذا المختصر و إنما المهم بيان شيء آخر و هو أنك

إذا تأملت الأخبار والأدعية وما يثبت فيها من الآثار للاسم الأعظم علمت أنه الاسم الذي يترتب عليه كل أثر متصور من الإيجاد والإعدام من الإبداء والإعاده والخلق والرزق والإحياء والإماتة والحشر والنشر والجمع والفرق وبالجملة كل تحويل و تحول جزئى و كلى و من الواضح أن هذه التأثيرات غير مترتبة على اسم لفظى و هو صوت مسموع عرضى قائم بمخارج الفم فان بل صادرة من ناحيه المعنى و هذا المعنى أيضا غير مؤثر بما أنه صورته ذهنيه خياليه مثلا بالضروره فإنها مثل اللفظ، على أنها فانيه فى المصداق الخارجى، على أن هذا المؤثر كائنا ما كان فهو مؤثر بوجوده العينى و من المستحيل دخول مثل هذا الوجود فى الذهن فليس الاسم المزبور إلّا اسما خارجيا حقيقيا و هو الذات مأخوذا بوصف فهو بعض مراتب الذات المقدسه نعم هو أرفع المراتب و أعلاها و هذا هو المراد من اسم الله الأعظم الوارده فى الآثار هذا.

و فى البصائر مسندا عن عمار الساباطى قال: قلت لأبى عبد الله (عليه السلام): جعلت فداك أحب أن تخبرنى باسم الله الأعظم. فقال: إنك لا تقوى على ذلك. قال: فلما ألححت.

قال: فكأنك إذا. ثم قام فدخل البيت هنيهة ثم صاح بى أدخل فدخلت فقال لى: ما ذلك؟ فقلت: أخبرنى به جعلت فداك.

قال: فوضع يده على الأرض فنظرت إلى البيت يدور بى و أخذنى أمر عظيم كدت أهلك، فضحك (عليه السلام). فقلت: جعلت فداك حسبى لا أريد. الروايه.

و روى فى البصائر أيضا شبيهه القضييه عن عمر بن حنظله و أبى جعفر (عليه السلام).

و روى فى البصائر أيضا مسندا عن جابر عن أبى جعفر (عليه)

السَّلام) قال: إن اسم الله الأعظم على ثلاثه و سبعين حرفا و إنما عند آصف منها حرف واحد فتكلم به فخشف بالأرض ما بينه و بين سرير بلقيس ثم تناول السرير بيده ثم عادت الأرض كما كانت أسرع من طرفه عين و عندنا نحن من الاسم اثنان و سبعون حرفا و حرف عند الله استأثر به في علم الغيب عنده و لا حول و لا قوة إلا بالله العلي العظيم.

و في البصائر أيضا مسندا عن البرقي يرفعه إلى أبي عبد الله (عليه السَّلام) قال: إن الله جعل اسمه الأعظم على ثلاثه و سبعين حرفا فأعطى آدم منها خمسة و عشرين حرفا و أعطى منها إبراهيم ثمانية أحرف و أعطى موسى منها أربعة أحرف و أعطى عيسى منها حرفين يحيى بهما الموتى و يبرئ بهما الأكمه و الأبرص و أعطى محمدا اثنين و سبعين حرفا و احتجب حرفا لثلاثا يعلم ما في نفسه و يعلم ما في نفس العباد. الخبر.

و أنت بعد معرفتك أن للنفس الإنسانية أن تفنى في مرتبه من مراتب الذات و لا يبقى حينئذ إلا تلك المرتبه تعرف معنى هذه الأخبار و لو كان هناك في الحقيقه لفظ كان حاله حال سائر ألفاظ الدعاء بالنسبه إلى الاستجابه.

و من هنا يظهر أن المراد من الحروف في الروايه ليس هو حروف الهجاء و هو كذلك قطعا فإن الاحتجاب حينئذ غير معقول.

و يؤيده ما في الخبر أن أحرف الاسم الأعظم متفرقه في القرآن و الإمام يؤلفها و يدعو بها الخبر.

و في العيون و تفسير العياشي: أن بسم الله الرحمن الرحيم أقرب إلى اسم الله الأعظم من ناظر العين إلى بياضها. الخبر.

و من هنا يظهر معنى ما ورد عن أئمه أهل البيت أنهم (عليهم

السلام) الأسماء الحسنی و أنهم اسم الله الأعظم و يظهر ذلك أيضا من روايه الكافي السابقه.

و إذا تذكرت تلك الروايه و ما ورد في روايات الحجب علمت أن محجوبيه الاسم الأعظم و استثنائه في علم الغيب إنما هو لكونه مسلوب التعينات فلا تصل إليه الأيدي إلا بمسأله الفناء و الخلق حينئذ و الملك يومئذ لله و لعل هذا هو المراد باستثثار الحرف الواحد و الله العالم.

تم الكلام و الحمد لله رب العالمين و الصلاه على محمد و آله أجمعين في العشر الأخير من شهر المحرم سنه إحدى و ستين و ثلاثمائة بعد الألف الهجريه القمريه



ص: ٥٥

رسالة الأفعال



بسم الله الرحمن الرحيم هو الله

## رساله في أفعال الله سبحانه و تعالى

### اشاره

و هي الرساله الثالثه من كتاب التوحيد و هي آخر الرسائل الحمد لله رب العالمين و الصلاه و السلام على أوليائه المقربين سيّما محمد و آله الطاهرين.

هذه رساله وضعنا فيها إجمال القول في أفعال الله سبحانه و ما يتفرع عليها من القول في القضاء و القدر و البداء و السعاده و الشقاوه و الجبر و التفويض و سائر ما يشبهها من الهدايه و الإضلال و المشيئه و الإراده و التمحيص و الاستدراج و الغضب و الأسف و نحوها و الله المستعان.

### [فصل ١ في انه لا فعل في الخارج الا فعله سبحانه]

قد برهنا في رساله الأسماء الحسنی على أن كل فعل متحقق في



دار الوجود مع إسقاط جهات النقص عنه و تطهيره من أدناس المادة و القوه و الإمكان و بالجمله كل جهه عدميه فهو فعله سبحانه بل حيث كان العدم و كل عدمى بما هو عدمى مرفوعا عن الخارج حقيقه إذ ليس فيه إلّا الوجود و أطواره و رشحاته فلا فعل فى الخارج إلّا فعله سبحانه و تعالى و هذا أمر يدل عليه البرهان و الذوق أيضا.

### [فصل ٢ فى الدلائل النقليه من الكتاب و السنه]

و يدل على ما مرّ النقل أيضا قال تعالى: ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ و قال تعالى: اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ و فى هذا المعنى آيات كثيره.

و قال تعالى: الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ فَأخبر سبحانه بأن كل شىء من خلقه و أنه حسن.

ثم قال تعالى: مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ.

و بهذه الآيه يتم أن السيئات من حيث أنها سيئات أمور عدميه، و إنما أخذنا الحثيه لمكان ما قبل الآيه و هو قوله تعالى:

وَ إِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلُّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَا لَهُمْ قَوْمٍ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا.

و فى الكافى و غيره مستفيضا عن الرضا (عليه السلام) قال الله: ابن آدم بمشيئتي كنت أنت الذى تشاء لنفسك ما تشاء و بقوتى أديت فرائضى و بنعمتى قويت على معصيتى جعلتك سميعا بصيرا قويا ما أصابك من حسنه فمن الله و ما أصابك من سيئه فمن نفسك

و ذلك أتى أولى بحسناتك منك و أنت أولى من سيئاتك منى و ذلك أتى لا أسأل عما أفعل و هم يسألون.

و هذا الحديث القدسى من جوامع الكلم يتضمن بيان جميع ما ذكر و بالجمله فالأفعال كلها من الله كما مرّ و مع الغض عن ذلك النظر فالأفعال كلها من حيث حسنها له سبحانه.

ثم إن الذى خصّه سبحانه بالذكر فى كلامه أو فى ألسنه أوليائه بعض هذه الأفعال و هى مع ذلك كثيره إلا أنها بجملتها على قسمين:

أحدهما أفعاله سبحانه فى تفاصيل خلقه و قيمومته و هى قيامه بلوازم الخلقه و شئونها كقوله تعالى: قُلْ أَ إِنكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذى خَلَقَ الْأَرْضَ فى يَوْمَيْنِ وَ تَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَاداً ذَلكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ وَ جَعَلَ فىها رَواسِيَ مِنْ فَوْقِها وَ بارَكَ فىها وَ قَدَّرَ فىها أَقْواتِها فى أَرْبَعَةِ أَيّامٍ سِواءٍ لِلسَّائِلِينَ ثُمَّ اسْتَوَى إِلى السَّمَاءِ وَ هى دُخانٌ فَقَالَ لَها وَ لِلأَرْضِ ائْتِيا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالتا أَتَيْنا طائِعِينَ فَقَضاهُنَّ سَبْعَ سَماواتٍ فى يَوْمَيْنِ وَ أَوْحى فى كُلِّ سَماَةٍ أَمْرَها وَ زَيَّنّا السَّمَاءَ الدُّنْيا بِمِصابيحٍ وَ حَفِظّا ذَلكَ تَقْدِيرُ العَزِيزِ العَلِيمِ و قوله تعالى: ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى العَرْشِ يُغْشى اللَّيْلَ النَّهارَ و قوله تعالى: أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ ماءً فَأَحايا بِهِ الأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها إِلى غير ذلك من الآيات المشتمله على انحاء الأفعال من القول و الكلام و التصوير و التسخير و الكتابه و التوصيه و الإنبات و السوق و السقايه و أمثالها.

و ثانيهما أفعاله تعالى فى باب السعاده و الشقاوه و ما يلحق بهما قال تعالى: مَنْ كان يُريدُ العاجِلَةَ عَجَلْنا لَهُ فىها ما نَشاءُ لِمَنْ نُريدُ ثُمَّ جَعَلْنا لَهُ جَهَنَّمَ يَصِىلاها مَذْمُوماً مَدْحُوراً وَ مَنْ أَرادَ الآخِرَةَ وَ سَعى لَها سَعىها وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كانَ سَعىهِمْ مَشْكُوراً كُلاًّ نُمِداً هُؤَلاءِ

وَ هُوَ لَاءِ مَنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا الْآيَاتِ، وَ هِيَ تَدُلُّ عَلَى إِجْمَالِ الْقَوْلِ الْكُلِيِّ فِي إِفَاضَتِهِ عَلَى كِلْتَا الطَّائِفَتَيْنِ وَ إِمْدَادِهِ لِكِلَا الْجَانِبَيْنِ.

ثم شرح سبحانه الحال في جانب الشقاء في آيات أخر فقال سبحانه: سَنَسِيْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ وَ أُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ وَ قَالَ تَعَالَى: أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوْزُؤُهُمْ أَزًّا وَ قَالَ تَعَالَى: وَ مَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ وَ إِنَّهُمْ لَيَصْذُقُونَ نَهْمَ عَنِ السَّبِيلِ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ حَتَّى إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ.

وَ قَالَ تَعَالَى: كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ إِلَى أَنْ قَالَ:

وَ نُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَ أَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ نَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ.

وَ قَالَ تَعَالَى: فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ.

وَ قَالَ تَعَالَى: إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ.

إلى غير ذلك من الآيات التي تنبئ عن أنه سبحانه يخرجهم من النور و يتركهم في ظلمات موحشه متراكمه و يزين لهم سراب الخبائث و السيئات بصور جميله حسنه و يجعل الأغلال في أعناقهم و السد من بين أيديهم و من خلفهم و يعميهم و يصمهم و يبكمهم و يقلب أفئدتهم و أبصارهم و يجرح قلوبهم و يضيقها فلا تسع الحق

و يلزمهم بقرناء الشياطين و رفقاء الأبالسه و يستدرجهم و يملى لهم ثم يحلهم دار البوار جهنم يصلونها و بئس القرار و أمثال هذه الآيات واردة في جانب السعداء أيضا.

و من هذا الباب آيات أخر تدل على لزوم الأمر كقوله تعالى:

قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقَّ أَقُولُ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ وَقوله تعالى: وَ لَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَ لَكِن حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ.

و قوله تعالى: وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّةِ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ.

و من هذا الباب ما يدل من الآيات على أن الأمر مقضى و القضاء الحتم مفروغ عنه مكتوب في اللوح المحفوظ و قد جفَّ القلم قال تعالى: وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَوْمًا أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَدُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا ثم قال تعالى: وَ إِنْ مِنْ قَوْمٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا.

و قال تعالى: وَ لَّا رَطْبٌ وَ لَّا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ وَ قال: مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَّا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنْ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ.

و هذا القسم الثاني من الأفعال التي نسبها الحق سبحانه إلى نفسه يوجب بحسب ظاهر الآيات السابقة تأثير ما للحق سبحانه في جميع الأفعال حتى السيئات من حيث هي سيئات و قد عرفت قيام البرهان و نهوض النقل و البيان على خلاف ذلك و هذا هو الموجب

لتكلم القوم فى القضاء و القدر و السعاده و الشقاوه و نحوها و لا محاله يتبعها النظر الظاهرى من حيث نظام التكليف و الجزاء و الثواب و العقاب و الشكر و العتاب كما ستعرف.

### [فصل ٣ فى ان نظام كل سافل ثبت فى ما فوقها ثبنا]

حيث أن الموجودات بعد الحق سبحانه و أسمائه و صفاته ذو مراتب ثلاث و هى بنحو الكليه على ما يقطع به البرهان المذكور فى رساله الوسائط ثلاثه عوالم عالم العقل المجرد و عالم المثل و عالم ماده و هى مترتبه ترتب العله و المعلول و الكمال و النقص و قد فرغنا عن ذلك هنالك فكل ما يوجد فى عالم ماده و الجسم فصورته مطابقه لما فى عالم المثل من الصور و هى مطابقه لصور عالم العقل المجرد و ينتج ذلك أن نظام كل سافل منها مثبت فى ما فوقها ثبنا متقنا لا يتطرق إليه التغيير و التبدل إذ ثبوت وجود فى عالم سافل يحتاج إلى عله فى ما فوقه و هى إذا تحققت لم تتغير إذ الواقع لا يتغير عما هو عليه فما يقبل التغيير من حيث هو واقع فليس بواقع فقبول العله للتغيير مع تحقق المعلول و وجوده و وقوعه مستلزم لخلاف الفرض أو الانقلاب المحال فنظام الوجود فى كل عالم موجود مثبت فى سابقه و ما فوقه بنحو ثابت غير متغير.

ثم أن الحوادث التى فى عالم الاجسام حيث أنها إنما يتم وجودها بالماده فهى كائنه ما كانت محتاجه الوجود إلى استعداد سابق تحمله ماده و تتكرر الاستعدادات و الإمكانيات بتكثير جهات المستعد له و يتسلسل فى ضمن موجودات جسميه سابقه بالزمان كلما بعد حامل الاستعداد عن المستعد له قل تخصصه و تعيينه فى ضمن المستعد و زاد

إبهامه و اشتد إجماله و كثرت نسبته إلى أمور يمكن وجودها فيه و كلما قرب من المستعد له كثر تخصص المستعد له و تعينه حتى يتم الاستعداد و يتصف بصفه الوجود و حينئذ يتم تعينه و تشخصه و امتنع تبدله لعدم إبهام فيه و استحاله تغيره عما هو عليه.

مثال ذلك الإنسان مثلا فإنه قبل تماميه صورته الإنسانية علقه و نطفه مثلا و قبل ذلك مركب غذائي و قبل ذلك مركب نباتي مثلا و قبل ذلك مركب عنصري و قبل ذلك عنصرا و عناصر بسيطه و هو حين كونه في مرتبه العنصر يمكن أن يصير واحدا من ألوف من الاحتمالات حتى يتخصص بألوف من الاستعدادات و الفعليات فيصير مركبا عنصريا مخصوصا يبطل غيره من الممكنات و الاحتمالات جميعا و لا يبقى غير ما هو صار كذلك و يمتنع تغيره عنه إلى غيره إذ المفروض بطلان استعداده و لا يزال كلما قرب من أفق الإنسان بطلت عده من الاستعدادات و سد طريق جمع من الاحتمالات حتى يصير إنسانا و يبطل حينئذ جميع ما يمكن أن يكون هو إلا الإنسانية و امتنع أن لا يكون إنسانا و يتغير عنها إلى غيرها إذ الغير باطل زائل كل ذلك مما لا شك فيه.

و قد تبين أن المانع في مرتبه تماميه الوجود عن التغير كما مرّ إنما هو الوجود التام الذي يترتب به على الشئ آثاره إذ وجود الشئ نفس الشئ و مع فرض نفس الشئ كالأإنسان مثلا يمتنع تغيره عن نفسه أي فرض الإنسان و وقوع الإنسان موقعه فافهم ذلك.

و اعلم أن هذا غير التغيرات و التبدلات التي في هذا العالم فإن تغير الإنسان مثلا إلى التراب و غيره ليس تغيرا في وجود الصورة الإنسانية و إنما هو ارتفاع وجود الإنسان عن المادة و نزول صورته

التراب إليها فالتغير إنما هو في المادة الغير التامه إلّا بصورتها و أما وجود الصورة فليس فيه تغير و إنما هو البطلان و في الحقيقه إنما هو انتهاء أمد وجود و ابتداء أمد وجود آخر.

و بالجمله فالوجود الخارجى مانع عن طرق التغير و التبديل و هو الذى يلزمه آخر التفاصيل الواقعيه للشئ ء فى ذاته و آثاره و نسبه الخارجيه مع ارتفاع إبهامه من كل وجه و إذا كان ذلك كذلك و جميع استعدادات الوجودات الماديه و الحوادث الإمكانيه و حوامل تلك الاستعدادات أيضا موجوده فى الخارج فهى أيضا ممتنعه التغير عما هى عليها فجميع الوجودات التى يتركب منها عالم الأجسام و يستقر عليها نظامه أمور ثابتة بهذا النظر غير قابله للتغير و إنما تقبل التغير لا فى أنفسها بل بقياس بعضها إلى بعض و نسبه فالنطفه من حيث أنها نطفه غير قابله التغير عما هى عليها و لا استعدادها لأن يكون إنسانا أو جسما آخر بما هو استعداد موجود قابل للتغير و لا مادتها الحامله للاستعداد فى أنها ماده قابله للتغير و إنما المادة إذا أضيفت إلى الصور الحاصله فيها تقبل أن تتحصل بإحداها و أقربها مثلا صورته الإنسان و بالجمله فهذا النظام الجسمانى بأجزائه نظام غير قابل للتغير مثل النظام فى عالمى المثال و العقل المجرد غير أن فى ضمنه نظاما آخر لقبول التغير غير مؤثر قوته فى فعليته.

و حيث ثبت بالبرهان اشتغال عالم المثال لنظام هذا العالم بجميع تفاصيلها و اشتغال عالم العقل المجرد لتفاصيل عالم المثال ففيهما من تفاصيل نظام هذا العالم المادى قسم يقبل التغير فى مرتبه وقوعه فى عالم المادة و قسم لا يقبل التغير بتاتا و حيث أن عالم المثال شبح و مثال لعالم العقل المجرد كان ثبوت الحكم بقسميه بالحقيقه هناك فافهم و احسن التأمل فيه.

فتبين من جميع ما مرّ أن لوجود الحوادث مرتبتين سابقتين عليها مرتبه لا تقبل التخلف عن الوقوع و التغير عن ذلك و هو الذى نسميه بالقضاء الحتمى و مرتبه تقبل التخلف و التغير كمرتبه مقتضياتها و عللها الناقصه و الاستعدادات و هى التى نسميها بالقدر و هو القابل لوقوع المحو و الإثبات و هو البداء.

و تبين أيضا أن هذا التقسيم فيما يقبل التركيب فى وجوده و أما ما لا يقبله كالمجردات المحضه فليس فيها إلّا القضاء فحسب.

### [فصل ٤ فى الدلائل النقليه على ما مر فى الفصل الثالث]

و يدل على ما مرّ النقل أيضا و قد مرّ بعض الآيات فى ذلك و فى المحاسن مسندا عن هشام بن سالم قال: قال أبو عبد الله (عليه السلام): إن الله إذا أراد شيئا قدره فإذا قدره قضاه فإذا قضاه أمضاه. و فيه مسندا عن محمد بن اسحاق قال: قال أبو الحسن (عليه السلام) ليونس مولى على بن يقطين: يا يونس لا تتكلم بالقدر، قال: لا أتكلم بالقدر و لكن أقول لا يكون إلّا ما أراد الله و شاء و قضى و قدر. فقال: ليس هكذا أقول و لكن أقول لا يكون إلّا ما شاء الله و أراد و قدر و قضى ثم قال: أ تدرى ما المشيئه؟

فقال: لا. فقال: همّه بالشىء أو تدرى ما أراد؟ قال: لا، قال:

إتمامه بالمشيئه، فقال: أو تدرى ما قدر؟ قال: لا. قال: هو الهندسه بالطول و العرض و البقاء، ثم قال: إن الله إذا شاء شيئا أراد و إذا أراد قدره و إذا قدره قضاه و إذا قضاه أمضاه. الخبر. و فى خبر آخر: فذلك الذى لا مردّ له.

و فى التوحيد مسندا عن زراره عن عبد الله بن سليمان عن أبى عبد الله (عليه السلام) قال: سمعته يقول: أن القضاء و القدر



خلقاً من خلق الله و الله يزيد فى الخلق ما يشاء.

أقول: و ذيل الخبر إشاره إلى البداء و صدره إشاره إلى ما بيناه من كونهما مرتبتين من الوجود و إن كانا من مراتب العلم من جهه أخرى كما يشير إليه أخبار آخر.

ففى التوحيد عن المفسر بإسناده إلى العسكرى (عليه السلام) فيما يصف به الرب: لا يجوز فى قضيته الخلق إلى ما علم منقادون و على ما سطر فى كتابه ماضون لا يعملون خلاف ما علم منهم و لا غيره يريدون. الخبر.

و فى المحاسن مسنداً عن داود بن سليمان الجمال قال: سمعت أبا عبد الله (عليه السلام) و ذكر عنده القدر و كلام الاستطاعه فقال: هذا كلام خبيث أنا على دين آبائى لا أرجع عنه القدر حلوه و مژه من الله و الخير و الشر كله من الله.

أقول: و الأخبار بهذا اللسان مستفيضه و فى علل الشرائع مسنداً عن عمرو بشر الباقر (عليه السلام) فى حديث:

و الله لقد خلق الله آدم للدينا و أسكنه الجنة ليعصيه فيردّه إلى ما خلقه له.

أقول: و الأخبار فى هذا المساق أيضاً مستفيضه على تعلق القضاء و القدر بالمعاصى أيضاً و إن لم يتعلقا بهما من حيث أنها كذلك.

و أجمع خبر فى ذلك ما استفاض نقله عن على (عليه السلام) أنه جاء رجل إلى أمير المؤمنين (عليه السلام) فقال: يا أمير المؤمنين أخبرنى عن القدر، فقال: بحر عميق فلا تلجه، فقال: يا أمير المؤمنين أخبرنى عن القدر، قال: طريق مظلم فلا تسلكه، قال:

يا أمير المؤمنين أخبرنى عن القدر: قال: سرّ الله فلا تتكلفه،

قال: يا أمير المؤمنين أخبرني عن القدر، فقال أمير المؤمنين (عليه السّلام): أما إذا أبيت فأني سائلك أخبرني أ كانت رحمة الله للعباد قبل أعمال العباد أم كانت أعمال العباد قبل رحمة الله؟ قال: فقال له الرجل: بل كانت رحمة الله للعباد قبل أعمال العباد، فقال أمير المؤمنين (عليه السّلام): قوموا فسلموا على أخيكم فقد أسلم وقد كان كافرا. قال: وانطلق غير بعيد ثم انصرف إليه فقال له: يا أمير المؤمنين أبا لمشيئه الأولى تقوم و نقعد و نقبض و نبسط؟ فقال له أمير المؤمنين (عليه السّلام): و إنك لبعده في المشيئه أما إني سائلك عن ثلاث لا يجعل الله لك في شىء منها مخرجا أخبرني أخلق الله العباد كما شاء أو كما شاءوا؟ فقال: كما شاء. قال: فخلق الله العباد لما شاء أو لما شاءوا؟ فقال: لما شاء. قال: يأتونه يوم القيامة كما شاء أو كما شاءوا؟ قال: يأتونه كما شاء. قال: قم فليس إليك من المشيئه شىء.

أقول: استدلال صلوات الله عليه بثبوت القدر و هو تأثير الحق سبحانه في تفاصيل الموجودات و صدور أفعالها و منها الإنسان بالصفات و سبقها على الأفعال فإن سبق الرحمة يقتضى إيجاد مقتضاها و هى تقتضى مرحوما كما إن سبق صفه المغفره يقتضى ذنبا يقع عليه المغفره كما فى الخبر: لو لا أنكم تذنّبون لذهب بكم و جاء بقوم يذنّبون.

و أما ذيل الخبر فيشير إلى مشيئه الحق سبحانه هى الغالبه القاهره على كل حال و هو (عليه السّلام) و إن لم يصرح إلّا أن فحوى الكلام يدل على أنه يقول فيه على صفات الحق سبحانه المناسبه له كالقدره و القهر و الملك كما يفسره قوله (عليه السّلام) فى خبر آخر و قد سئل عن القدر فقال (عليه السّلام): ما يفتح الله

للناس من رحمه فلا- ممسك لها و ما يمسك فلا مرسل لها. فقيل يا أمير المؤمنين: إتما سألتناك عن الاستطاعة التي بها نقوم و نقعد و نقبض و نبسط، فقال: استطاعه تملك مع الله أم دون الله؟ فسكت القوم و لم يحروا جوابا، فقال (عليه السّلام): إن قلتُم أنكم تملكونها مع الله قتلتمكم و إن قلتُم دون الله قتلتمكم. فقالوا: كيف نقول يا أمير المؤمنين؟ قال: تملكونها بالذى يملكها دونكم فإن أمّدكم بها كان ذلك من عطائه و إن سلبها كان ذلك من بلائه إنما هو المالك لما ملككم و القادر لما عليه أقدركم أ ما تسمعون ما يقول العباد و يسألونه الحول و القوه حيث يقولون لا حول و لا قوه إلّا بالله. الخبر.

و فى التوحيد مسندا عن زراره قال: سمعت أبا عبد الله (عليه السّلام) يقول: كما إن بادئ النعم من الله و قد نحلكموه كذلك الشر من أنفسكم و إن جرى به قدره.

أقول: و هذا الخبر فى معنى سابقه و جملة المعنى أن الإيجاد كالوجود له سبحانه بالاستقلال و لغيره سبحانه بالتبع و به سبحانه و يدل عليه أيضا ما فى التوحيد مسندا عن الزهرى قال: قال رجل لعلى بن الحسين (عليه السّلام): جعلنى الله فداك أ بقدر يصيب الناس ما أصابهم أم بعمل؟ فقال: إن القدر و العمل بمنزلة الروح و الجسد فالروح بغير جسد لا تحس و الجسد بغير روح صوره لا حراك بها فإذا اجتمعا قويا و صلحا كذلك العمل و القدر فلو لم يكن القدر واقعا على العمل لم يعرف الخالق من المخلوق و كان القدر شيئا لم يحس و لو لم يكن العمل بموافقة من القدر لم يمضى و لم يتم و لكنهما باجتماعهما قويا. الخبر.

و فى الكافى و التوحيد مسندا عن المعلّى قال: سئل العالم (عليه

السّلام) كيف علم الله؟ قال: علم و شاء و أراد و قدر و قضى و أمضى فأمضى ما قضى و قضى ما قدر و قدر ما أراد فبعلمه كانت المشيئة و بمشيئته كانت الإرادة و بإرادته كان التقدير و بتقديره كان القضاء و بقضائه كان الإمضاء فالعلم متقدم المشيئة و المشيئة ثانياً و الإرادة ثالثة و التقدير واقع على القضاء بالإمضاء فله تبارك و تعالى البدء فيما علم متى شاء و فيما أراد التقدير الأشياء فإذا وقع القضاء بالإمضاء فلا بدء فالعلم فى المعلوم قبل كونه و المشيئة فى المنشأ قبل عينه و الإرادة فى المراد قبل قيامه و التقدير لهذه المعلومات قبل تفصيلها و توصيلها أعياناً و قياماً و القضاء بالإمضاء هو المبرم من المفعولات ذوات الأجسام المدركات بالحواس من ذى لون و ريح و وزن و كيل و ما دب و ما درج من أنس و جن و طير و سباع و غير ذلك مما يدرك بالحواس فله تبارك و تعالى فيه البدء مما لا عين له فإذا وقع العين المفهوم المدرك فلا بدء و الله يفعل ما يشاء و بالعلم علم الأشياء قبل كونها و بالمشيئة عرف صفاتها و حدودها و إنشائها قبل إظهارها و بالإرادة ميز أنفسها فى ألوانها و صفاتها و حدودها و بالتقدير قدر أقاتها و عرف أولها و آخرها و بالقضاء أبان للناس أماكنها و دلّهم عليها و بالإمضاء شرح عللها و أبان أمرها ذلك تقدير العزيز العليم.

أقول: و يستفاد من هذه الرواية جُلّ ما بيّناه فى الفصل السابق.

و قد تبين به مورد القضاء و القدر كما مرّ و إنّ البدء مورد القدر على أنه المصحح له أيضاً.

و قد روى العياشى عن الباقر (عليه السّلام) أنه قال: كان على بن الحسين (عليه السّلام) يقول: لو لا آيه فى كتاب الله لحدثكم بما يكون إلى يوم القيامة. فقلت له: آيه آيه؟ قال: قول

الله: يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ.

و مثله فى التوحيد عن أمير المؤمنين (عليه السّلام) و الأخبار الواردة فى ثبوت البداء فوق حد الاستفاضه تركنا نقلها إشارا للاختصار.

و فى المحاسن مسندا عن حريز أو عبد الله بن مسكان قال:

قال أبو جعفر (عليه السّلام): لا يكون شىء فى الأرض و لا فى السماء إلّا بهذه الخصال السبعة بمشيئته و إرادته و قدره و قضاءه و إذن و كتاب و أجل فمن زعم أنه يقدر على نقض واحده منهم فقد كفر.

أقول: و هى إشاره إلى قوله تعالى: وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ و قوله تعالى: إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ و قوله تعالى: إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ و قوله تعالى: لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُ الْحُكْمُ و قوله تعالى: مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ و قوله: مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُّسَمًّى و قوله تعالى: لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ و أمثال هذه الآيات.

و اعلم أن أخبار هذا الباب مثل باب السعادة و الشقاوه و الجبر و التفويض على ثلاثه أقسام قسم منها متعرض لحقائق الأمور و قسم منها يكتفى و يجرى مع الناس بحسب ظاهرها لهم و قسم ينهى عن التعرض لهذه الأبحاث كما مر فى الخبر عن أمير المؤمنين (عليه السّلام) طريق مظلّم فلا تسلكه ... الخ.

و فى تفسير القمى و فى حديث آخر سئل (يعنى الصادق عليه السّلام): هل بين الجبر و القدر منزله؟ قال: نعم. فقيل: ما هو؟ فقال: سر من أسرار الله. الخبر. و من المعلوم أن جواباتهم

(عليهم السّلام) على قدر أفهام السائلين و السامعين على اختلاف مراتبهم.

### [فصل ٥ في ان النفوس مجردة في أوّل وجودها]

الأنواع التي لها نفوس مجردة تجردها اما في أول وجودها أنواع ماديه محضه ثم تتحرك ذواتها بالحركه الجوهرية و تصير مجردة تجردا خياليا و تقف هناك أو تتجاوز عنه بالحركه الجوهرية فتصير مجردة تجردا عقليا كليا و ذلك في بعض أفراد الإنسان فهذه الأنواع جميعا جسمانيه الحدوث روحانيه البقاء فهذه الأنواع ذوات النفوس أنواع متوسطه خلافا لجميع الفلاسفه المتقدمين من حكماء مصر و يونان و غيرهم و قدماء حكماء الإسلام.

و الإنسان من بينها خاصه و يمكن أن يلحقه بعض الحيوان نوع متوسط تحته أنواع كثيره تتصور بعد تجرده بصورها و يقف دونها أو يتجاوزها إلى صور عقليه و يقف دونها.

و حيث أن العود مثل البدء أو عينه بوجه فالنوعيه الأخيره التي يرتقى إليها و يقف دونها الإنسان هي المرتبه التي منها نزل و إن كان بين المرتبتين أعنى البدء و العود فرق و سيجىء الإشاره إليه هذه اصول تفرد بوصفها و البرهنه عليها صدر المتألهين قدس سره.

و بعد وضعها نقول التجارب التام يفيد أن بين خصوصيات أبنيه الأبدان و أمزجتها و بين الأخلاق ارتباطا تاما و الأخلاق ملكات أى علوم راسخه تتلبس بها النفس بواسطه الأحوال و تكررهما حتى ترسخ و تثبت ثبوتا غير جائز الزوال و التجارب أيضا حاكم بتأثير التربيه و خاصه التربيه التعليميه بالتلقين و هذا يفيد أن تأثير أوضاع الأبدان في باب انتشاء الأخلاق ليس على حد الإيجاب بل بنحو

الاستعداد الشديد غير أن للخلق حدًا يستحيل معه زواله هذا.

فالنفس أول ما تحدث بحركه البدن الجوهرية حيث يأخذ الخيال في الفعل و هي حينئذ متلونه بلون البدن تلونا قويا إلا أنه غير بالغ بعد مرتبه اللزوم، ثم تخلى هي و ما بين يديها و من نوع التريه و العلوم و الاعتقادات و الحوادث المرتبطه بها المتماسه معها فلا تزال تسلك سبيلا بعد سبيل و تتراكم عليها الأحوال و الاعتقادات و ينتج بعضها بعضا حتى ترسخ فيها رسوخا غير مفارق و هذه صورته نفسانيه تفرق بها نفس عن نفس و هو تنوع النفس فإن كانت صورته سعادته فتقع في البرزخ في سبيل السعاده و إن كانت صورته شقاوه ففي سبيل الشقاوه و إن كان تجردها تجردا برزخيا وقفت دونه و إن تجاوزته تجاوزته هذا.

بقي هنا شىء و هو أن كمال كل معلول و غايه وجوده هو وجود علته و من المستحيل أن يتكامل معلول فيتجاوز كمال عله وجوده و المرتبه التي فيها وجودها و من المستحيل أن يتكامل معلول و يطوى جميع مراتب كماله الوجودى فلا ينتهى إلى مرتبه علته أى لا يتصل إلى حد بعده علته و الإلزام خلاف الفرض و من المستحيل أيضا أن يلغى غايه عله من العلل الطويله المجرده من فعلها إذ المفروض أنها مجردة ثابتة غير متغيره و معلولاتها إنما صدرت عنها بهذه الحثيه و هي غير متغيره ففرض تخلف غاياتها أو غايات معاليلها محال.

و من هذه المقدمات يستنتج أن الشىء في عوده إنما يستقر في مرتبه تعينت منها ذاته و فوقه علته فكل شىء يعود إلى ما بدأ منه غير أن بين البدء و العود فرقا من حيث أن العود ينشعب إلى دار سعاده و دار شقاوه و البدء لم ينشعب إليها بل هي دار سعاده فحسب لكن يجب أن يعلم أن السعاده في البدء إنما هي السعاده العامه دون

السعادة الخاصة التي يقابلها الشقاوه فلا منافاه بين سعادته البدء و تعين ذات الشقى منها و عوده إلى تلك المرتبه و هو شقى و البدء و العود مع ذلك واحد فافهم إن كنت من أهله إن شاء الله تعالى.

و قد تقدم أن النظام العقلى فى عالم المجردات و النظام المثالى فى عالم المثال واحد وجهى النظام الجسمانى فى عالم الأجسام نظام ثابت غير متغير فكيف ما كان تعين النوع الجسمانى و منها الإنسان الذى هو جسمانى الحدوث من سعادته و شقاوه فكذلك يعود، هكذا ينبغى أن يفسر السعاده و الشقاوه الذاتيتان دون ما يترأى من ظاهر لفظهما حتى يلزمه بطلان تأثير التريبه و لغويه التكاليف و اختلال نظام التشريع و بالجملة بطلان المجازاه و الثواب و العقاب و الله الهادى.

و اعلم أن ما ذكرناه فى هذا الفصل كله مبرهن عليه غير أننا أشرنا إلى برهان بعض و اضربنا عن بعض لطول مقدماتها و ترتبها على أخرى من أرادها فليراجع المطولات.

## فصل ٦ فى الدلائل النقليه من الكتاب و السنه

### اشاره

و النقل أيضا يدل على ما مرّ فإن الآيات المذكوره فى الفصل الثانى و إن دلّت على أنواع مقت الله للأشقياء و إضلالهم عن طريق الهدايه و المكر معهم و أقسام التصرف فى باطنهم إلا أنا إذا رجعنا إليها و تأملنا فيها وجدنا أن أفعال الحق و تصرفاته فيهم معلل بالشرور التى فى أنفسهم و مترتب على فسوقهم و كفرهم و طغيانهم: وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ وَ مَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ.

و قطع نوال الهدايه عمّن أعرض عنها و تخليته و ضلالتة لا ينافى



عموم عدله سبحانه و شمول رحمته فإرسال هذه النقمات و تلبيسهم بأقسام ملابس الشقاء معلل بأنفسهم و أما إبليس و إغوائه للأشقياء فليس ذلك لتسلطه الذاتى عليهم بل لتسليطهم إياه على أنفسهم باتباعهم إياه لغيهم فى ذاتهم قال تعالى حكاية عن إبليس:

وَأَعْوَيْنَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ وَ قَالَ تَعَالَى أَيْضًا حَكَايَه عَنْهُ (لعنه الله) فيما يخاطبهم به يوم القيامة: وَ قَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَ مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَ لُومُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ الْآيَه.

فحمل إبليس أيضا الذنب عليهم أنفسهم و علل العذاب بالظلم دون الإتياع و استجابته الدعوه و كل ذلك إحاله إلى الذات و حكى سبحانه الاعتراف بذلك منهم أنفسهم و هم معذبون:

رَبَّنَا عَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَ قَالَ تَعَالَى: قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ الْآيَه، فذات سعيده و ذات شقيقه و حيث رجع الشقاء إلى الذات و هى و إن وقعت أفعالها فى خارج عنها و انفعالاتها عن الخارج عنها لكن من المعلوم إن أفعالها و انفعالاتها و خاصه ما يرجع إلى باطنها منها لا يخرج عن نفسها و دائره ذاتها و قد قال تعالى: مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَ قَالَ تَعَالَى: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَعَثْنَاكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ قَالَ تَعَالَى: وَ مَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَ قَالَ تَعَالَى: وَ مَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ الْآيَه.

و إذا كان كذلك فكلمة قصدت فعلا أو أرادت غايه لم يخرج ذلك عن نفسها وإنما قصدت صوره حسنه أو سيئه من صور نفسها و هذه حقيقه فالغايه كمال للفاعل و الفعل من شئونه و جهاته و أطواره على ما بين فى محله و إذا كان كذلك فهذه الصور السيئه التى تكتسبها الذات الشقيقه تزيد و تنمو و تتراكم عليها حتى تعميها و تصمها و تقلب أفئدتهم و تزين لهم كلما يصد عن سبيل الله و يجعل الرجس على قلوبهم و تجعلها مأوى للقرين من الشياطين إلى آخر ما أوعدهم الله سبحانه كل ذلك بسير ذواتهم فى هذه الظلمات و تلبسها بملابسها قال تعالى: فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُنُوبًا مِّثْلَ ذُنُوبِ أَصْحَابِهِمُ الْآيَه، فهم بشقائهم الذاتى يسلكون سبيل النار و مَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صِدْبًا آتِيًا، و لا يزالون يقطعون مرحله قد هيئها بسابق أعمالهم بعد مرحله حتى يحلوا دار البوار جهنم يصلونها و بنس القرار.

و يؤيد ما مرّ طوائف من الأخبار منها أخبار السعاده و الشقاوه ففى الأمالى مسندا عن الصادق (عليه السلام) قال: قال رسول الله (صلّى الله عليه و آله): الشقى من شقى فى بطن أمه و السعيد من سعد فى بطن أمه. الخبر. و هو خبر مستفيض رواه جمع بطرق مختلفه من الخاصه و العامه.

و فى قرب الإسناد عن ابن عيسى عن البنزطى عن الرضا (عليه السلام) فى حديث ثم قال: إن النطفه تكون فى الرحم ثلاثين يوما و تكون علقه ثلاثين يوما و تكون مضغه ثلاثين يوما و تكون مخلقه و غير مخلقه ثلاثين يوما و إذا تمت الأربعة أشهر بعث الله تبارك و تعالى إليها ملكين خلاقين يصورانه و يكتبان رزقه و أجله و شقيًا أو سعيدًا. الخبر. و هذا المعنى وارد فى روايات آخر أيضا.

و فى التوحيد و المحاسن مسندا عن ابن حازم عن أبى عبد الله (عليه السّلام) قال: إن الله خلق السعادة و الشقاوه قبل أن يخلق خلقه فمن علمه الله سعيدا لم يبغضه أبدا و إن عمل شرا أبغض عمله و لم يبغضه و إن علمه شقيا لم يحبه أبدا و إن عمل صالحا أحب عمله و أبغضه لما يصيره إليه فإذا أحب الله شيئا لم يبغضه أبدا و إذا أبغض شيئا لم يحبه أبدا. الخبر.

و فى البصائر مسندا عن محمد بن عبد الله قال: سمعت جعفر بن محمد (عليه السّلام) يقول: خطب رسول الله الناس ثم رفع يده اليمنى قابضا على كفه فقال: أتدرون ما فى كفى؟ قالوا: الله و رسوله أعلم. فقال: فيها أسماء أهل الجنة و أسماء آباؤهم و قبائلهم إلى يوم القيامة ثم رفع يده اليسرى فقال: أيها الناس أتدرون ما فى يدي؟ قالوا: الله و رسوله أعلم. فقال: أسماء أهل النار و أسماء آباؤهم و قبائلهم إلى يوم القيامة. ثم قال: حكم الله و عدل و حكم الله و عدل فريق فى الجنة و فريق فى السعير. الخبر. و روى هذا المعنى فى المحاسن أيضا.

و منها ما يدل على أن العود إلى ما كان منه البدء فى العلل مسندا عن أبى اسحاق الليثى عن الباقر (عليه السّلام) فى حديث طويل ثم قال: أخبرنى يا إبراهيم عن الشمس إذا طلعت و بدا شعاعها فى البلدان أ هو بائن من القرص؟ قلت: فى حال طلوعه بائن. قال: أ ليس إذا غابت الشمس اتصل ذلك الشعاع بالقرص حتى يعود إليه قلت: نعم. قال: كذلك يعود كل شىء إلى سنخه و جوهره و أصله. الخبر.

و هذا المعنى مع التمثيل متكرر فى أحاديث الطينه و فيه لطائف من المعانى.

و فى الأمالى و تفسير القمى فى حدیث قال: خلقهم حین خلقهم مؤمنا و كافرا و شقيا و سعیدا و كذلك یعودون یوم القیامه مهتد و ضال. إلی أن قال: كما بدأكم تعودون من خلقه الله شقيا یوم خلقه كذلك یعود إلیه و من خلقه سعیدا یوم خلقه كذلك یعود إلیه سعیدا قال رسول الله (صلی الله علیه و آله): الشقى من شقى فى بطن أمه و السعید من سعد فى بطن أمه. الخبر.

أقول: و فى أوله إشاره إلی قوله تعالى: هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ.

و منها أخبار الطينه و هى أخبار كثره جدًا تدل على اختلاف ما فى مضامينها على أن سنخ السعداء و الأشقياء و أصلهم الذى خلقوا منه و بدءوا عنه و هو المعبر عنه فيها بالطينه مختلف فطينه السعداء من عالم النور و الجنة و عليين و الأرض الطيبه و الماء العذب الفرات و مآل الجميع واحد كما سنشير إلیه إن شاء الله و طينه الأشقياء من عالم الظلمه و النار و سجين و الأرض السبخه الخبيثه و الماء الأجاج و مآل الكل واحد و إن جميع ما يستقبلهم من أنواع السعاده و الشقاوه و الخير و الشر من حین أخذوا فى السير عن موطنهم الأصلى إلی أن یعودوا إلیه و يحلوا محلهم من آثار الطينه التى منها خلقوا و لن تجد لسنه الله تبديلا.

و هذا الذى تفيده هذه الروایات مستفاده من القرآن الكريم قال تعالى: كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ فَرِيقًا هَدَىٰ وَ فَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ فَأَخْبِرْ سَبْحَانَهُ أَنَّهُمْ كَمَا يَعودون فَرِيقِينَ فَقَدْ بَدَءُوا فَرِيقِينَ ثُمَّ قَالَ سَبْحَانَهُ: كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَارِ لَفِي سَجِينٍ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا سَجِينٌ كِتَابٌ مَّرْقُومٌ وَيَلُ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ إلی أن قال: كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِيٍّ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا عَلِيُّونَ كِتَابٌ مَّرْقُومٌ يَشْهَدُهُ

الْمُقَرَّبُونَ إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ إِلَى آخِرِ الْآيَاتِ وَقَدْ قَالَ تَعَالَى:

كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا الْآيَةِ.

وقد بينا في رساله الوسائط أن كتاب كل موجود إنما هو سلسله من أمور وجوديه هي ذاته و تبعات ذاته و آثاره و لواحقه و اذنبه و إنه بنحو الاستساح من أصل ثم أصل حتى ينتهي إلى الأصل الواحد و هو أم الكتاب و إذا تأملت في هذه الآيات وجدت أن عليين و سجين كتابان كليان فيهما كتاب الأبرار و الفجار و إنهما هي الجنة و النار و منهما طينتا البر و الفاجر و قال تعالى: مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصِيرُ عَدُوُّ الْكَلِمِ الطَّيِّبِ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحِ يَزْفَعُهُ وَ الَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَكْرٌ أُولَئِكَ هُوَ يُبَوِّرُ فَأَخْبِرُ بِأَنَّ أَعْمَالَ السَّعْدَاءِ يَصْعَدُ إِلَيْهِ وَ يَرْفَعُهُ وَ أَعْمَالَ الْأَشْقِيَاءِ تَهْلِكُ وَ تَبُورُ ثُمَّ قَالَ سُبْحَانَهُ: وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا وَ مَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَى وَ لَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَ مَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَ لَا يُنْقَضُ مِنْ عُمرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ الْآيَةِ. فَأَخْبِرُ بِأَنَّ خَلْقَهُمْ وَ أَطْوَارَهُ وَ مَقَادِيرَهَا مَحْفُوظٌ عِنْدَهُ مَكْتُوبٌ قَبْلَ وَجُودِهِمْ وَ بَرئِهِمْ ثُمَّ قَالَ سُبْحَانَهُ: وَ مَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَ مِنْ كُلِّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَ تَسْتَخْرِجُونَ حَلِيَّهُ تَلْبَسُونَهَا وَ تَرَى الْفُلُكَ فِيهِ مَوَاحِرَ الْآيَةِ.

فبين سبحانه سبب اختلاف مجارى أفعال السعداء و الأشقياء فأفعال أحد الفريقين يصعد إليه سبحانه و أفعال الآخر تهلك مع إنهم جميعا مخلوقون من تراب ثم من نطفه و هم أزواج بأن الاشتراك في بعض الجهات العارضة و الفوائد المترتبة لا توجب الاستواء بعد ما كانت الذوات مختلفه الأصول فبعضها من البحر العذب و بعضها من البحر المالح و يستشتم هذا المعنى من قوله تعالى: وَ هُوَ الَّذِي مَرَجَ

الْبُحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَ جَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخاً وَ حِجْراً مَحْجُوراً وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَ صِهْراً وَ كَانَ رَبُّكَ قَدِيراً الْآيَاتِنِ، وَ قَالَ تَعَالَى: وَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَ يَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمُهُ جَمِيعاً فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ الْآيَاتِنِ.

فأخبر سبحانه بأن المشتركات من الأفعال التي توجد في جميع الموارد كما ذكره فيما سبق من الآيات ستميز و تجمع كل إلى ما يشاكله و يلحق بأصله بعد ما خلطت و مزجت في هذه الدنيا و قد قال تعالى:

الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَ الْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَ الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَ الطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ.

ثم قال تعالى حكاية عن أهل الجنة: وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَّقَنَا وَعْدَهُ وَ أَوْثَقَنَا الْأَرْضَ نَتَّبِعُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ الْآيَةِ، وَ قَالَ سبحانه: وَ مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ الْآيَةِ، فأخبر بأنه يورثهم أرضا و مساكن طيبة هي الجنة و قال سبحانه:

وَ هُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْراً بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَاباً ثِقَالاً سُقْنَا لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَيِّتَ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يُخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ الَّذِي خَبُثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِيداً كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ الْآيَاتِنِ.

فأخبر بأن التفاوت العظيم الذي بين ثمرات السعادة و الشقاوة في خلال تصرفاتهم إلى الأحياء و المحشر يرجع إلى تفاوت الأراضي التي منها تكونوا و عليها أحيوا و عاشوا و ارتزقوا فمن أرض طيبة يطلع منها كل الثمرات بماء رحمته سبحانه و من أرض خبيثة سبخه لا يخرج

إِلَّا نَكْدَا عَدِيمِ النَّفْعِ فَارْجِعِ الْأَمْرَ إِلَى الطَّيْنَةِ بِالْآخِرَةِ وَقَدْ قَالَ سَبْحَانَهُ: إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ طِينٍ لِأَرْبٍ وَقَالَ: إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ وَقَالَ سَبْحَانَهُ: مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى فَتَأْمَلُ فِيمَا قَدَمْنَا وَتَدْبُرُ فِي جِهَاتِ الْكَلَامِ وَخُصُوصِيَّاتِ الْقَوْلِ.

وَاعْلَمْ أَنَّ كَلَامَهُ سَبْحَانَهُ وَاحِدٌ وَمَا يَبْدُلُ الْقَوْلَ لَدَيْهِ وَهُوَ يَقُولُ الْحَقَّ وَيَهْدِي السَّبِيلَ فَعَلَى هَذَا الْأَصْلِ الْوَاحِدِ نَدْوَرُ وَنَجْرِي وَالْحَمْدُ لِلَّهِ.

وَفِي الْعِلَلِ مَسْنَدًا عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَمَعِيَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِنَا فَقُلْتُ: جَعَلْتَ فِدَاكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي لِأَعْتَمُّ وَأَحْزَنُ مِنْ غَيْرِ أَنْ أَعْرِفَ لَدَيْكَ سَبِيًّا، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): إِنْ ذَلِكَ الْحَزْنُ وَالْفَرَحُ يَصِلُ إِلَيْكُمْ مَنَا لِأَنَّا إِذَا دَخَلْنَا عَلَيْنَا حَزْنٌ أَوْ سُرُورٌ كَانَ ذَلِكَ دَاخِلًا عَلَيْكُمْ وَإِنَّا وَإِيَّاكُمْ مِنْ نَوْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَجَعَلْنَا وَطِينَتِنَا وَاحِدَةً وَ لَوْ تَرَكْتَ طِينَتَكُمْ كَمَا أَخَذْتَ لَكُنَّا وَأَنْتُمْ سِوَاءٌ وَلَكِنْ مَزَجْتَ طِينَتَكُمْ بِطِينَةِ أَعْدَائِكُمْ فَلَوْلَا ذَلِكَ مَا أَذْنَبْتُمْ ذُنُوبًا أَبَدًا. قَالَ: قُلْتُ جَعَلْتَ فِدَاكَ فَتَعُودُ طِينَتِنَا وَنُورِنَا كَمَا بَدَأَ، فَقَالَ: إِي وَاللَّهِ يَا عَبْدَ اللَّهِ أَخْبَرَنِي عَنْ هَذَا الشَّعَاعِ الزَّائِرِ مِنَ الْقُرْصِ إِذَا طَلَعَ أَوْ هُوَ مُتَّصِلٌ بِهِ أَوْ بَائِنٌ مِنْهُ؟

فَقُلْتُ: جَعَلْتَ فِدَاكَ بَلْ هُوَ بَائِنٌ مِنْهُ فَقَالَ: أَفَلَيْسَ إِذَا غَابَتِ الشَّمْسُ وَسَقَطَ الْقُرْصُ عَادَ إِلَيْهِ فَاتَّصَلَ بِهِ كَمَا بَدَأَ مِنْهُ؟ فَقُلْتُ:

نَعَمْ. فَقَالَ: كَذَلِكَ وَاللَّهِ شِيعَتِنَا مِنْ نَوْرِ اللَّهِ خَلَقُوا وَإِلَيْهِ يَعُودُونَ وَاللَّهُ إِنَّكُمْ لَمَلْحَقُونَ بِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ. الْخَبِيرُ.

وَفِي أَمَالِي الشَّيْخِ مَسْنَدًا عَنْ يَحْيَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِيهِ وَعَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِمَا عَنْ جَدِّهِمَا قَالَا: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ

(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): إِنْ فِي الْفَرْدُوسِ لَعِينَا أَحْلَى مِنَ الشَّهَدِ وَأَلْيَنَ مِنَ الزَّبَدِ وَأَبْرَدَ مِنَ الثَّلْجِ وَأَطْيَبَ مِنَ الْمَسْكَ فِيهَا طِينَهُ خَلَقْنَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْهَا وَخَلَقَ مِنْهَا شِيعَتَنَا فَمَنْ لَمْ يَكُنْ مِنْ تِلْكَ الطِّينَةِ فَلَيْسَ مِنَّا وَلَا مِنْ شِيعَتِنَا وَهِيَ الْمِيثَاقُ الَّذِي أَخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ وَوَلَايَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ). قَالَ عُبَيْدٌ: فَذَكَرْتُ لِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ هَذَا الْحَدِيثَ فَقَالَ: صَدَقَكَ يَحْيَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ هَكَذَا أَخْبَرَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي عَنِ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ).

و فِي الْعِلَلِ عَنْ زَيْدِ الشَّحَامِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ: إِنْ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَنَا مِنْ نُورٍ مُبْتَدِعٍ مِنْ نُورِ سَنَخِ ذَلِكَ النُّورِ فِي طِينِهِ مِنْ أَعْلَى عَلِيٍّ وَخَلَقَ قُلُوبَ شِيعَتِنَا مِمَّا خَلَقَ مِنْهُ أَبْدَانَنَا وَخَلَقَ أَبْدَانَهُمْ مِنْ طِينِهِ دُونَ ذَلِكَ فَقُلُوبُهُمْ تَهْوَى إِلَيْنَا لِأَنَّهَا خَلَقَتْ مِمَّا خَلَقْنَا مِنْهُ ثُمَّ قَرَأَ: كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِجِّينَ وَ مَا أَذْرَاكَ مَا عِثُّونَ كِتَابَ مَرْقُومٍ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ وَ إِنْ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ قُلُوبَ أَعْدَائِنَا مِنْ طِينِهِ مِنْ سَجِّينَ وَ خَلَقَ أَبْدَانَهُمْ مِنْ دُونَ ذَلِكَ وَ خَلَقَ قُلُوبَ شِيعَتِهِمْ مِمَّا خَلَقَ مِنْهُ أَبْدَانَهُمْ فَقُلُوبُهُمْ تَهْوَى إِلَيْهِمْ ثُمَّ قَرَأَ: كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سَجِّينَ وَ مَا أَذْرَاكَ مَا سَجِّينَ كِتَابَ مَرْقُومٍ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ.

و فِي الْعِلَلِ مَسْنَدًا عَنْ حَبِيبِ الْعَرْنِيِّ عَنْ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ: إِنْ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ آدَمَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مِنْ أَدِيمِ الْأَرْضِ فَمِنْهُ السِّبَاخُ وَ مِنْهُ الْمَلْحُ وَ مِنْهُ الطَّيْبُ فَكَذَلِكَ فِي ذُرِّيَّتِهِ الصَّالِحِ وَ الطَّالِحِ. الْخَبِيرِ.

أَقُولُ وَ هَذَا الْمَضْمُونُ وَ أَمْثَالُهُ يُمْكِنُ أَنْ يَنْزِلَ عَلَى الْإِرْتِبَاطِ الَّذِي بَيْنَ تَرْكِيبِ الْأَبْدَانِ وَ أَمْزَجَتِهَا وَ بَيْنَ الْأَخْلَاقِ وَ الْأَفْعَالِ كَمَا يُؤَيِّدُهُ مَا فِي النَّهْجِ مِنْ كَلَامِهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَ قَدْ ذَكَرَ عِنْدَهُ إِخْتِلَافَ النَّاسِ فَقَالَ



(عليه السلام): إنما فرق بينهم مبادئ طينهم و ذلك أنهم كانوا فلقه من سبخ أرض و عذبها و حزن تربه و سهلها فهم على حسب قرب أرضهم يتقاربون و على قدر اختلافها يتفاوتون فتام الرداء ناقص العقل و ماد القامه قصير الهمه و زاكى العمل قبيح المنظر و قريب القعر بعيد السبر و معروف الضريبه منكر الجليبه و تائه العقل متفرق اللب و طليق اللسان حديد الجنان. الخطبه.

و فى المحاسن عن على بن الحكم عن أبان عن زراره عن أبى جعفر (عليه السلام) فى حديث فقال: إن الله تبارك و تعالى قبل أن يخلق الخلق قال: كن ماء عذبا أخلق منك جنتى و أهل طاعتى، و قال: كن ماء ملحا أاجا أخلق منك نارى و أهل معصيتى، ثم أمرهما فامتزجا فمن ذلك صار يلد المؤمن الكافر و يلد الكافر مؤمنا ثم أخذ طين آدم من أديم الأرض فعركه عركا شديدا فإذا هم كالذر يدبون فقال لأصحاب اليمين: إلى الجنة بسلام، و قال لأصحاب النار: إلى النار و لا أبالى. الخبر.

فهذه انموذجه من أخبار الطينه و هى تشتمل على خمس أنواع من البيان حسب ما أوردناه كل واحد من هذه الأصناف مستفيض و الكل واحد كما عرفت.

و منها أخبار الدر و الميثاق و هى على كثرتها تبين أن الله سبحانه أخذ الميثاق بعد ما عرضه على السعيد و الشقى معا فأخذ إقرارهم على ربوبيته و حقيقه الحق و بطلان الباطل كما يومى إليه آيات من القرآن قال تعالى: وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بلى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ الْآيَات.

بين سبحانه أنه أخذ ذريته بنى آدم من ظهورهم وأخذ منهم الإقرار على ربوبيته و من المعلوم أن أباهم آدم غير معفو عن هذا الأمر فهو معهم فهو فى الحقيقه إسهاده له و لذريته جميعا فيكون قوله من بنى آدم من ظهورهم المراد به آدم و ما يخرج من ظهره و ما يخرج من ظهر كل من ذريته الخارجه من ظهره تغليبا و لذلك أطلق فيما يفسره من الأخبار أن الله أخرج من ظهر آدم ذريته إلى يوم القيامة و نكته التغليب الإشاره إلى اعتبار وساطه الناس بعضهم فى توليد بعض و عدم تأثير هذه الاختلافات فى تمام الحجه عليهم و إقرارهم إذ قالوا بلى شهدنا فيكون كالتوطئه لقوله تعالى بعد: أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ الْآيَه. فافهم.

ثم إن هذا الأخذ و الإسهاده لو كان موطنه هذه النشأه الدنيويه كان قوله: قالوا بلى شهدنا حكاية عن لسان الحال و يكون المراد من أخذهم إيجادهم بالتوليد و التناسل و إسهادهم على أنفسهم أ لست بربكم إراءتهم أنفسهم بما يشتمل على الآيات الأنفسيه التى تدل على وجود الحق و وحدانيته فيترتب عليه اعترافهم بلسان الحال بتوحيده سبحانه فيكون جملة المراد أن الله سبحانه خلق بنى آدم فى هذه الدنيا و نشرهم فيها و أشهدهم على أنفسهم بإراءه آياتها و احتياجاتها إلى رب مدبر فاعترفت بهذه الآيات و دلالتها قلوبهم و قالوا بلسان حالهم بلى شهدنا إلا أن سياق هذه الآيات يعطى أن هذا الأخذ العمومى و الإسهاده إنما كان قطعاً لحجتين يمكن أن يحتجوا بهما يوم القيامة إذ رأوا العذاب و تقطعت بهم الأسباب و هما إنا كنا عن هذا غافلين أو إنا و إن لم نغفل لكن الذنب إنما هو من آباءنا من قبل و نحن كنا ذريتهم تبعناهم فى شركهم أفتهلكنا بفعله هؤلاء المبطلون.

و يؤول المراد إلى أن هذا الأخذ و الإسهاد إنما هو ليرتفع الغفله نفسها أو يبطل أثرها و ليبطل أثر التبعية بالولاده و إن لم يغفل التابع و من الواضح أن الغايه الثانيه لا تترتب على هذا الأخذ و الإسهاد فارتفاع الغفله يقطع العذر كائنا ما كان و لا قاطع غيره فإضافه غايه أخرى إلى الأولى كائنه ما كانت توجب رداءه الكلام و سماجته و حاشا كلامه سبحانه. و لو جعل قوله تعالى: أَنْ تَقُولُوا ... إِنْ غَايَهُ لِقَوْلِهِ تَعَالَى: وَ أَشْهَدُهُمْ و قوله: أَوْ تَقُولُوا ... إِنْ غَايَهُ لِقَوْلِهِ: وَ إِذْ أَخَذَ ... إِنْ يَصِيرُ الْكَلَامُ أَرْدَى و أَسْمَجَ إِذْ يَصِيرُ الْمَعْنَى إِنْ رَبَكَ أَخَذَ ذَرِيَةَ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ و كذلك بين الجميع لثلا يقع بعضهم تحت تبعيه بعض لعدم انفصالهم عنهم فيقولوا يوم القيامة أن الفاعلين للشرك إنما هم آباؤنا فلما ذا تعذبنا، هذا إذ لا آباء و لا ذرية بعد فرض عدم الانفصال.

فهذا الموطن لا يجوز أن يكون هو موطن الحياه الدنيا بل الآيه الشريفه: أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا الْآيَهُ تَفِيدُ أَنْ هُنَاكَ كَانَ مَوْطِنًا لَوْ لَا تَفْكِيكَ الذَّرِيَةَ مِنْ آبَائِهِمْ لِأَثَرِ التَّبَعِيَةِ الْمُحْضَةِ و لم يكن فعل الشرك إلّا فعلا واحدا صادرا من آبائهم دون الذريه حتى كانت الذريه تقول يوم القيامة إنا كنا متصلين بآبائنا و موجودين بتبعتهم و الشرك كان من فعلهم فيما ذا تستوجب عذابنا بعد إذ فصلتنا منهم و ميزت وجودنا من وجودهم فأخبر سبحانه أنه فرق بينهم إذ ذاك لتقطع حجبتهم و يكون قوله تعالى: أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ الْآيَهُ احتجاجا بالغفله عن الإسهاد الذى فى هذا الموطن فلا بد حينئذ أن يكون حكمه بحيث لا يقبل التغير أى رجعا إلى الذات و نحو الوجود حتى تجرى على وتيرته و حسب اقتضائه الحياه الدنيويه التى أوجبت شقاوتهم فيها فتكون هذه الغفله غفله ذاتيه لهم

عن ربوبيته سبحانه و شهادتهم شهادته ذاتيه و أبصارا وجوديا و إشهداهم على أنفسهم إشهدادا و كشفا ذاتيا عن حقيقته أنفسهم و هي ليست إلّا باطله الذات في نفسها و قائمه الذات بالحق و لهذا أردف سبحانه قوله: وَ أَشْهَدُهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ بقوله: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ فوضع سبحانه كلمه الرب و هو المالك المدبر و لم يقل: قال أ لست بربكم لأن الكلامين أعنى قوله: وَ أَشْهَدُهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ و قوله: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ بمعنى واحد بالمعنى الذى ذكر فعاد معنى الآيات و الله العالم إلى أن هناك موطننا غير موطن الدنيا فرق فيها بين أشخاص الإنسان و كثيرهم بعد جمعهم و وحدتهم و عرفهم و أراهم نفسه بتعريفهم و إراءتهم أنفسهم فشهدوا و اعترفوا بربوبيته و لو لا ذلك لشملتهم الغفله في هذه الدنيا و لم يوحدوه في هذه الدنيا فافهم.

لأن من أسلم و وحد في ذلك الموطن لا سبيل له إلى الشرك و من أشرك هناك لم يجد بداً إلّا أن يشرك في هذه الدنيا كما يشير إليه سبحانه بقوله تعالى: (١) فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ الْآيَةِ، و ما بعد هذه الآيات وَ إِذْ أَخَذَ ... إلخ إلى سته آيات في سياق ما مرّ من المعنى و سادستها قوله تعالى: وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ الْآيَةِ.

١- و ذلك أنّ هذا التركيب لا يفيد مجرد النفي بل يفيد معنى الانتظار و الترقب في قولنا: نصحت لفلان ينتهى عن الملاهى و ما كان ليقبل نصيحتى و قد اعتاد بها فما تمحله صاحب الكشاف من أن المعنى: فما كانوا ليؤمنوا بعد مجىء الرسل بما كذبوا به من قبل على أنه يوجب تجوزا آخر في قوله: كذبوا في غير محلّه منه.

و فى آخر الآيه عطف إلى أول الآيات و تحديد للغفله بأنها إنما يكون و تتحقق فى تفهات القلوب و مبصرات العيون و مسموعات الآذان و أما شهادة النفس لنفسها و لربها فلا يحتجب بحجاب.

ثم إن فى الآيات و إذ أخذ ... إلخ إشاره كما علمت إلى أن هذا الموطن و إن أوجب منهم شهادة بالربوبيه لكنّه لم يخل مع ذلك عن موحد و مشرك فقد انشعب عن هناك توحيد و شرك و فى تعبيره عن المشركين بالمبطلين فى آخر الآيات إشاره إلى وجه انشعابهما فالباطال مع شهادته نفوسهم هو الموجب لشركهم مع توحيدهم(١) و لذلك لعله سبحانه عبر عن هذين الأمرين بالطوع و الكره فى قوله سبحانه: وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ الْآيَهُ وَ قوله تعالى: ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ فَفَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ الْآيَهُ.

و هذا الأخذ و الإشهاد هو الذى يعبر عنه سبحانه بالميثاق فى قوله: وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْرَاهِيمَ

١- و استفاد هذا من قوله تعالى: إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَ أَسْفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا الْآيَهُ، ذكر سبحانه أنّ الإنسان حمل أمانه لم تتحملها السموات و غيرها و ذلك أنه كان ظلوما جهولا، ثم ذكر غايه هذا العرض و الحمل بقوله سبحانه: لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْمُنَافِقَاتِ وَ الْمُشْرِكِينَ وَ الْمُشْرِكَاتِ وَ يُتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا الْآيَهُ، قسم تعالى الإنسان فى غايه هذا العرض إلى قسمين المنافق و المؤمن إشعارا بأن لا كافر هناك لعموم الحمل فلا رد و هو الميثاق، و قوله: وَ يُتُوبَ اللَّهُ ... الخ، دليل على أن السعاده من الله و التوبه منه، و قوله: وَ كَانَ اللَّهُ ... الخ، فى مقام تعليل العرض و إن المقتضى له صفه الغفران و الرحمه و أمّا صفه التعذيب و الانتقام و نحوهما فبعرض المغفره و الرحمه الخاصه إذ ظهور النجاه فى العالم يستدعى وجود هالكين و مستحقين فيهم النجاه كما لا يخفى و إذا تدبرت فى هذه الآيه وجدتها من آيات الشفاعة و الله الهادى.

وَمُوسَى وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ أَخَذْنَا مِنْهُم مِّيثَاقًا غَلِيظًا لِّسَيِّئِلِ الصَّادِقِينَ عَن صِدْقِهِمُ الْآيَةَ فَذِيلُ الْآيَةِ يَفِيدُ أَنْ أَخَذَ الْمِيثَاقَ (١) لِيَطْلُبَ الصَّدَقَ عَنِ الصَّادِقِينَ فَمَوْطِنُهُ الدُّنْيَا دُونَ الْآخِرَةِ فَمَوْطِنُ الْمِيثَاقِ قَبْلَ الدُّنْيَا فَافْهَمِ وَ الْآيَاتُ الَّتِي يَسْتَفَادُ مِنْهَا هَذَا الْمَعْنَى كَثِيرَةٌ وَ قَدْ فَسَّرْتَهَا بِذَلِكَ رَوَايَاتٌ مُسْتَفِيضَةٌ كَثِيرَةٌ أَوْ فَوْقَ حُدِّ الْإِسْتِفَاضَةِ.

وَ فِي تَفْسِيرِ الْقَمِّيِّ عَنِ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عَمْرٍ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْكَانٍ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ الْآيَةَ قُلْتَ: مَعَايِنُهُ كَانَ هَذَا؟ قَالَ: نَعَمْ فَثَبَّتَ الْمَعْرِفَةَ وَ نَسُوا الْمَوْقِفَ وَ سَيِّدُ كَرُونَهُ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَدْرُ أَحَدٌ مِنْ خَالِقِهِ وَ رَازِقِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَقْرَبَ بِلِسَانِهِ فِي الذَّرِّ وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِقَلْبِهِ فَقَالَ اللَّهُ: فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلِ الْحَدِيثِ.

أَقُولُ وَ مَضْمُونُ هَذِهِ الرِّوَايَةِ مَرْوِيَةٌ فِي كِتَابِ الْمَحَاسِنِ وَ الْعِلَلِ وَ التَّوْحِيدِ وَ تَفْسِيرِ الْقَمِّيِّ وَ تَفْسِيرِ الْعِيَاشِيِّ وَ غَيْرِهَا بِطَرِيقٍ وَ أَسَانِيدٍ كَثِيرَةٍ جَدًّا.

وَ فِي الْعِلَلِ مُسْنَدًا عَنِ حَبِيبٍ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ: إِنْ اللَّهُ تَعَالَى أَخَذَ مِيثَاقَ الْعِبَادِ وَ هُمْ أَظْهَرُ قَبْلَ الْمِيْعَادِ فَمَا تَعَارَفَ مِنَ الْأَرْوَاحِ ائْتَلَفَ وَ مَا تَنَاطَرَ مِنْهَا ائْتَلَفَ.

١- وَ لَوْ كَانَ الْمُرَادُ بِهَذِهِ الْغَايَةِ يُسْأَلُ هُوَ السُّؤَالُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَكَانَ الْمُرَادُ بِالسُّؤَالِ الْمَحَاسِبَةُ وَ الْحِسَابُ لَكِنِ الْمَفْهُومُ مِنْ هَذَا النِّظْمِ وَ التَّرْكِيبِ هُوَ الطَّلَبُ دُونَ الْمَحَاسِبَةِ كَمَا فِي نِظَائِرِهِ، يُقَالُ: سَأَلْتُ الْغَنِيَّ عَنِ غِنَاهُ، وَ سَأَلْتُ الْجَوَادَ عَنِ جَوْدِهِ، وَ سَأَلْتُ الْفَقِيهَ عَنِ فَقْهِهِ وَ الشَّاعِرَ عَنِ شِعْرِهِ، وَ نِظَائِرُ ذَلِكَ. وَ الْمَفْهُومُ فِي كُلِّ ذَلِكَ هُوَ الطَّلَبُ دُونَ الْحِسَابِ، نَعَمْ لَوْ كَانَ النِّظْمُ مِثْلَ قَوْلِنَا: يُسْأَلُ الصَّادِقِينَ عَنِ صِدْقِهِمْ فِيمَا صَرَفُوا مِثْلَ سَأَلْتُ الْغَنِيَّ عَنِ غِنَاهُ فِيمَا أَنْفَقَ أَفَادَ مَعْنَى الْحِسَابِ وَ الْوَجْهُ أَنْ فَرَضَ الصَّدَقَ فِي الْمَسْئُولِ يَجْعَلُ السُّؤَالَ لَغْوًا رَكِيكًا وَ يُوَضِّحُ لَكَ ذَلِكَ أَنْ تَرْجِعَ إِلَى التَّفَاسِيرِ وَ تَشَاهِدَ تَمَحُّلَاتِ الْمَفْسَّرِينَ فِي تَفْسِيرِ هَذِهِ الْآيَةِ مِنْهُ.

و فى تفسير العياشى مسندا عن عبد الله الجعفى و فى العلل مسندا عن عبد الله الجعفى و عقبه جميعا عن أبى جعفر (عليه السلام) قال: إن الله عزّ و جلّ خلق الخلق فخلق من أحبّ مما أحبّ و كان ما أحبّ أن خلقه من طينه الجنة و خلق من أبغض مما أبغض و كان مما أبغض أن خلقه من طينه النار ثم بعثهم فى الظلال.

قلت: و أى شىء الظلال؟ فقال: أ لم تر إلى ظلك فى الشمس شىء و ليس بشىء ثم بعث منهم النبيين فدعوهم إلى الإقرار بالله و هو قوله عزّ و جلّ: وَ لئن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ ثُمَّ دَعَوَهُمْ إِلَى الإقْرَارِ بِالنَّبِيِّينَ فَأَنكَرَ بَعْضٌ وَ أَقْرَبَ بَعْضٌ ثُمَّ دَعَوَهُمْ إِلَى وَلايْتِنَا فَأَقْرَبَ بِهَا وَ اللَّهُ مِنْ أَحَبِّ وَ أَنْكَرَهَا مِنْ أَبْغَضٍ وَ هُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى: فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ الْخَبْرِ.

و هو أيضا مستفيض المعنى و الأصول السابقة تكفى فى تفسيره فلا نعيد.

### تنبيه

حيث أن بين الحسنات بعضها مع بعض ترتبا و سببيه يتفرع بذلك بعضها على بعض و كذلك بين السيئات و النوعان من الأعمال كلاهما ينتهيان إلى الذوات السعيدة و الشقيه بنفسها تعين هناك طريقان من الاستدلال على الجزاء و الثواب و العقاب و الطريقان معا مستعملان فى كلامه سبحانه كقوله تعالى: فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ الْآيَةِ، و قوله تعالى: ذَلِكُمْ بِأَنكُمْ اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوعًا وَ عَرَّيْتُمْ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا الْآيَةِ، كما إن الطريقين بعينهما مستعملان فى كلام العقلاء فى تعليل الأفعال حسننها و قبيحها.

## [فصل ٧ فى ارتفاع التوهم من سبق القضاء و القدر]

قد عرفت أن النظام نظامان نظام ثابت غير متغير الأجزاء و نظام متبدل متغير الأجزاء و إن وجود أحد النظامين لا يبطل وجود الآخر و لا- يزاحمه فارتفع توهم أن سبق القضاء و القدر و وجوب تحقق ما كتبه الله فى اللوح المحفوظ المصون عن التغير و الانمحاء و وجوب انتهاء كل موجود إلى ما يقتضيه سعادته أو شقاوته الذاتيتان ينافى صحه التكليف و ترتب الثواب و العقاب عليه إذ التكليف الحقيقى يحتاج إلى اختيار حقيقى يصح معه الفعل و الترك جميعا و مع وجوب وجود الحوادث التى يبتدىئ منه سبحانه و ينتهى إلى الفعل و منها الفعل و هى سلسله متصله واحده مترتبه الأجزاء واجب وجود جميعها لا يبقى للاختيار أثر بصحه ترتب الفعل أو الترك عليه و إمكانهما بالنسبه إلى الفاعل لوجوب وجود أحد الجانبين بالضروره فلا بد من اختيار أحد الأمرين و نفى الآخر.

أحدهما بطلان القدر و هو تأثير سابق للحق فى الأفعال و إنما يسبق الفعل منه سبحانه علم غير مؤثر فيها فالأفعال مخلوقه للعباد و إن كانت الأسباب و القوى التى تولدها مخلوقه له سبحانه و هو المصطلح عليه بالتفويض و عليه جماعه المعتزله.

و ثانيهما الالتزام بالقدر و القول ببطلان تأثير الاختيار و لغويه التكليف الحقيقى و من لوازمه تصحيح التكليف بما لا يطاق و الجبر فى الأفعال و نفى الحسن و القبح العقليين و نفى الأغراض و الغايات و أمثال ذلك و هذا هو المصطلح عليه بالجبر و عليه المجبّره هذا و قد عرفت أن لا منافاه بين المرحلتين و إن القدر لا يزاحم الاختيار فلكلّ وعاء.



و هؤلاء لم يستطيعوا أن يجمعوا بين المعارف الإلهيه الحقيقيه و بين ما تقتضيه الأسباب الطبيعيه الماديه مع أن مصحح التكليف عند العقلاء من البشر هو وجود الاختيار و القدره الفاعليه التى لا ريب فيه عندهم للفرق الضرورى بين حركه الصحيح و حركه المرتعش و بين سكون الصحيح الأعضاء و سكون الفالح و مع ذلك لا ريب عندهم أن جميع الأسباب المتوقفه عليها وجود الفعل إذا تمّت كان الفعل ضرورى الوقوع.

و قد تبين فيما مرّ أن النظام نظامان نظام ثابت ذو أجزاء ثابتة لا يتطرق إليها التغير بوجه ما و نظام مادى متقوم بالإمكان و القوه و الاستعداد متغير متبدل غير ثابت و الإنسان من جمله أجزاءه و نسبتة إلى أفعاله بصحة الفعل و الترك و هو الاختيار يختارها بالحسن و القبح و الغايات و الأغراض و تحتاج أفعاله فى تحقيقها إلى ذلك و هو ظاهر كما أن المواد باستعدادها يمكن أن تصير إلى هذه الغايه أو إلى تلك الغايه و إنما يتعين فيها و لها إحدى الغايتين بواسطه اكتناف نوع الاستعدادات الملائمه لتلك الغايه و إبطالها استعدادات الغايه الأخرى و ربما تم أحد الجانبين فزاحمه جانب آخر بتضاده و أبطله بقوته و لا فرق بين الإنسان و بينها إلما بالعلم فاختيار الإنسان لأحد الجانبين بعد تمام سائر الأسباب بالعلم و تعين أحد الجانبين فيها بغيره من المقتضيات المعينه و العلم من حيث هو ذو هذا الأثر أحد تلك المقتضيات و أى فرق بين مبدأ الإحراق الذى فى النار و بين مبدأ الفعل الذى فى الإنسان و هو الإراده التامه و أى فرق بين الحطب الذى يحرق بعد اشتعاله بالنار مثلا و بين الإنسان الذى يضحك بالإراداه و مع ذلك لا يبطل نسبه الإنسان إلى الفعل و الترك بإمكانهما له و صحتهما و هو الملاك فى صحة التكليف و ترتب الجزاء بالثواب

و العقاب و هذا فى غاية الوضوح و لهذا لم نطيل فى هذا الباب أكثر من هذا المقدار.

و اعلم أن هناك نظرا آخر يرتفع به موضوع هذه الأبحاث و المشاجرات و هو نظر التوحيد الذى مرّ فى هذه الرسائل فالأفعال كلّها له كما أن الأسماء و الذوات له سبحانه فلا فعل يملكه فاعل غيره سبحانه حتى يتحقق موضوع لجبر أو تفويض فافهم.

### [فصل ٨ فى الدلائل النقلية من السنه على ما مر]

و النقل أيضا يدل على ما مرّ فقد روى عنهم (عليهم السلام): لا جبر و لا تفويض بل أمر بين أمرين. و هذا اللفظ وارد عنهم على حد الاستفاضه بطرق كثيره.

و فى التوحيد مسندا عن يونس عن غير واحد عن أبى جعفر و أبى عبد الله (عليهما السلام) قالوا: إن الله عزّ و جلّ أرحم بخلقه من أن يجبر خلقه على الذنوب ثم يعذبهم عليها و الله أعزّ من أن يريد أمرا فلا يكون. قال: فسئلا (عليهما السلام): هل بين الجبر و القدر منزله ثالثه؟ قالوا: نعم أوسع مما بين السماء و الأرض.

و فى التوحيد مسندا عن هشام بن سالم عن أبى عبد الله (عليه السلام) قال: الله أكرم من أن يكلف الناس ما لا يطيقون و الله أعزّ من أن يكون فى سلطانه ما لا يريد. الخبر و مثله ما ورد عنهم (عليهم السلام): مساكين القدرية أرادوا أن يصفوا الله بعدله فأخرجوه من سلطانه.

و فى الطرائف: إن رجلا سأل جعفر بن محمد الصادق (عليه السلام) عن القضاء و القدر، فقال: ما استطعت أن تلوم العبد

عليه فهو فعل العبد و ما لم تستطع أن تلوم العبد عليه فهو من فعل الله يقول الله للعبد لم عصيت لم فسقت لم شربت الخمر لم زنت فهذا فعل العبد و لا يقول له لم مرضت لم قصرت لم ابيضضت لم اسوددت لأنه من فعل الله تعالى.

و فى الطرائف أيضا: روى أن الفضل بن سهل سأل الرضا (عليه السّلام) بين يدي المأمون فقال: يا أبا الحسن الخلق مجبورون؟ فقال: الله أعدل من أى يجبر خلقه ثم يعذبهم. قال:

فمطلقون؟ قال: الله أحكم من أن يهمل عبده و يكله إلى نفسه.

الخبر.

و الأخبار فى هذا الباب متواتره فى المعنى و هى على كثرتها ترجع إلى نوع البيانات التى أوردنا هذه الأنموذجات منها و أنت تشاهد منها إنهم (عليهم السّلام) أوردوا فيها طريقتين من البيان و الاستدلال:

أحدهما الاستدلال باقتضاء الأسماء الإلهيه و صفاته كالرحمه و العزه و الكرامه و العدل و القهر و كذلك بالقضاء و القدر.

و ثانيهما الاستدلال بما يقتضيه العقل و سيره العقلاء من الحسن و القبح و غير ذلك و فى بعض الأخبار سكتوا عن البيان ففى التوحيد مسندا عن مهزم قال: قال أبو عبد الله (عليه السّلام): أخبرنى عما اختلف فيه من خلفت من موالينا. قال: فقلت: فى الجبر و التفويض. قال: فاسألنى. قلت: أجبر الله العباد على المعاصى؟ قال: الله أقهر لهم من ذلك؟ قال: قلت: ففوض إليهم؟ قال: الله أقدر عليهم من ذلك. قلت: فأى شىء هذا أصلحك الله؟ قال: فقلب يده مرتين أو ثلاثا ثم قال: لو أجبته فى لكفرت. الخبر. و ذلك منه (عليه السّلام) إرفاقا بحال الراوى و الله المعين.

## [فصل ٩ فى ارتفاع التوهم من سبق القضاء والقدر]

و أما سائر الأفعال التى نسبها الحق سبحانه إلى نفسه من المشيئة والإرادة والهداية والضلال والتمحيص والاستدراج والغضب والأسف ونحو ذلك فقد اتضح تضاعيف ما مرّ سنخ الكلام فيها و فى تفسيرها فهذه أفعال منتزعه من أنحاء وجودات الموجودات التى هى أفعاله وإفاضاته سبحانه فالموجود الصادر منه سبحانه حيث إنّه غير صادر بالاضطرار والجهل والغفلة تعالى عن ذلك ينتزع منه أن هناك مشيئة وإرادة له سبحانه و هو مشيئى وجوده و مراد خلقه.

و الأمور التى يتفرع عليها اهتمام جمع إلى صراط السعادة ينتزع منها هدايته سبحانه أو ضلال آخرين عن الصراط ينتزع منها الإضلال لكن بمعنى لا يوجب عليه سبحانه النقص و وجود الأمر بعد الأمر بحيث يلائم اللاحق السابق و يكمل السابق باللاحق ينتزع منه التوفيق أو بخلافه بحيث يعقم اللاحق أثرا يتوقع من السابق ينتزع منه الخذلان و إيجاد الشىء أو إبقائه بحيث يلائم السعادة و ينتجها ينتزع منه البركة.

و الأمور التى توجب تميز الشقى عن السعيد والخبيث عن الطيب ينتزع منها التمحيص والامتحان ونحوهما لكن لا- بمعنى يوجب عليه سبحانه الجهل بل بمعنى إتمام الحجة وإعلام الحكمه و الأمور التى يوجب تشدد شقاوه الشقى و تكاملها من أنحاء النعمه بعد المعصيه ينتزع منها الاستدراج والكيد ونحوهما والبلايا التى تستتبعها المعاصى ينتزع منها الغضب والإصرار على الذنب والطغيان ينتزع عن موردها الأسف و فى كل ذلك إنما يعتبر المعنى خاليا عن جهات النقص و قد ذكرنا فى رساله الأسماء الحسنى أن لأفعاله سبحانه

انسلاكا ما فى سلك صفاته الذاتيه بنظر آخر برهاني غير هذا النظر.

### [فصل ١٠ فى الدلائل النقلية من الكتاب و السنه على ما مر]

و أما الآيات و الأخبار الواردة فى هذه المعانى فهى أكثر من أن تحصى.

أما المشيئه فهناك آيات كثيره فى أن مشيئته سبحانه هى الغالبه على مشيئه غيره بل ان مشيئتهم فرع مشيئته:

قال تعالى: وَ مَا تَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَ فى التوحيد مسندا عن أبى سعيد القمطاط قال: قال أبو عبد الله (عليه السلام):

خلق الله المشيئه قبل الأشياء ثم خلق الأشياء بالمشيئه.

و فيه أيضا مسندا عن أبى أذينة عن أبى عبد الله (عليه السلام) قال: خلق الله المشيئه بنفسها ثم خلق الأشياء بالمشيئه.

و فيه أيضا مسندا عن محمد بن مسلم عن أبى عبد الله (عليه السلام) قال: المشيئه محدثه.

أقول: و الروايات فى حدوث المشيئه و إنها من صفات الفعل كثيره.

و أمّا الإراده فكثيره الورود فى القرآن و ظاهر آياته كونها من صفات الفعل قال: وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ و قال: إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا الْآيَه و أمثال ذلك من الآيات.

و روى الصدوق فى التوحيد و العيون مسندا عن صفوان قال:

قلت لأبى الحسن (عليه السلام): أخبرنى عن الإراده من الله و من الخلق. فقال: الإراده من المخلوق الضمير و ما يبدو له بعد ذلك من الفعل و أمّا من الله عزّ و جلّ فإرادته احداثه لا غير، ذلك لأنه لا

يروى ولا- يهيم ولا- يتفكر وهذه الصفات منفيه عنه و هي من صفات الخلق فيإرادته الله هي الفعل لا- غير ذلك يقول له كن فيكون بلا لفظ ولا نطق بلسان ولا هممه ولا تفكر ولا كيف كما إنّه بلا كيف.

الحديث.

أقول: و الأخبار في كون الإرادة من صفات الفعل مستفيضه أو متواتره.

و أما الكلام و الكلمه فهي المعنى التام من حيث يدل عليه باللفظ أو غيره من أسباب الإفهام كما عرفت و لذلك ورد في القرآن بوجوه مختلفه، قال تعالى: وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا و قال تعالى: وَ تَكَلَّمْنَا أَيَّدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمُ الْآيَهُ و قال: وَ كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ و قال تعالى: وَ كَلِمَتُهُ أَلْفَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْآيَاتِ و جملة الأمر أن الوجود المفاض من الحق سبحانه حيث ينبئ عن خصوصيات صفات الحق المتوسطه في إفاضته أو عن الغايه التي أرادها الحق سبحانه من إيجادها فهو دال على المقصود و ما في الضمير فهو كلمه داله أو كلام و حديث و قول و نحو ذلك و هو ظاهر فكلمه الله و كلامه هو الفعل و الإيجاد لا غير و هو الوجود.

و في أمالي الشيخ مسندا عن أبي بصير عن أبي عبد الله (عليه السلام) أبي بصير: قال سألت أبا عبد الله جعفر بن محمد (عليه السلام) لم يزل الله جلّ اسمه عالما بذاته و لا معلوم و لم يزل قادرا بذاته و لا مقدر. قلت له: جعلت فداك فلم يزل متكلمًا؟ قال:

الكلام محدث كان الله و ليس بمتكلم ثم أحدث الكلام. الحديث و قد روى هذا المعنى في روايات أخر أيضا.

و بالجملة فالأحاديث على كثرتها مصرّه في كون الإرادة و الكلام

من أسماء الأفعال و نفى كونهما من أسماء الذات و هذه الأحاديث و إن كانت لا تنفى إمكان تصحيح معنى للإرادة و الكلام  
يوجب رجوعهما إلى الصفات الذاتيه كما اهتم به صدر المتألهين (قدس سرّه) و أقام البرهان على أن ما تصوره من معنى حقيقه  
الإرادة و الكلام من صفات الذات.

لكن الإنصاف أن ما أقامه من البرهان فى مورد هاتين الصفتين الفعليتين جار فى بقيه الصفات الفعلية فلا وجه لتخصيص الكلام  
بالإرادة و الكلام بخصوصهما.

و قد مرّ فى الفصول السابقه أن الصفات الفعلية يمكن أن تلاحظ بلحاظ يوجب حلولها محل الصفات الذاتيه بوجه.

و أما الرضا و الغضب و نحو ذلك ففى التوحيد و الأمالى مسندا عن محمد بن عماره عن أبيه قال: سألت الصادق جعفر بن  
محمد (عليه السلام) فقلت له: يا ابن رسول الله أخبرنى عن الله هل له رضى و سخط؟ فقال: نعم و ليس ذلك على حد ما يوجد  
فى المخلوقين و لكن غضب الله عقابه و رضاه ثوابه. الخبر و معناه مروى مستفيضا.

و أما الهدايه و الإضلال ففى المحاسن عن عبد الله عن هشام عن سليمان قال: قال لى أبو عبد الله: يا سليمان إن لك قلبا و مسامع  
و إن الله إذا أراد أن يهدى عبدا فتح مسامع قلبه و إذا أراد به غير ذلك ختم مسامع قلبه فلا يصلح أبدا و هو قول الله عزّ و جلّ:  
أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا.

و أما الاخلاء و الاستدراج ففى الكافى مسندا عن سماعه قال:

سألت: أبا عبد الله (عليه السلام) عن قول الله عزّ و جلّ:

سَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ؟ قال (عليه السلام): هو

العبد يذنب الذنب فيجدد له النعمة معه تلهيه تلك النعمة عن الاستغفار من ذلك الذنب. الخبر و هو مستفيض و الأحاديث فى صفات الفعل كثيره جدًا اقتصرنا على هذا المقدار منها إيثارا للاختصار و جريا على نحو الفصول السابقه.

### تتمه:

روى فى التوحيد و المعانى عن الصادق (عليه السلام) فى قول الله عزّ و جلّ: فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ قَالَ: إِنْ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَا يَأْسَفُ كَأَسْفِنَا وَ لَكِنَّهُ خَلَقَ أَوْلِيَاءَ لِنَفْسِهِ يَأْسِفُونَ وَ يَرْضُونَ وَ هُمْ مَخْلُوقُونَ مَدْبُورُونَ فَجَعَلَ رِضَاهُمْ لِنَفْسِهِ رِضَى وَ سَخَطَهُمْ لِنَفْسِهِ سَخَطًا وَ ذَلِكَ لِأَنَّهُ جَعَلَهُمُ الدَّعَاةَ إِلَيْهِ وَ الأَدْلَاءَ عَلَيْهِ وَ لِذَلِكَ صَارُوا كَذَلِكَ وَ لَيْسَ إِنْ ذَلِكَ يَصِلُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ كَمَا يَصِلُ إِلَى خَلْقِهِ وَ لَكِنْ هَذَا مَعْنَى مَا قَالَ مِنْ ذَلِكَ، وَ قَالَ أَيْضًا: مَنْ أَعَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ بَارَزَنِي بِالمَحَارَبَةِ وَ دَعَانِي إِلَيْهَا، وَ قَالَ أَيْضًا: مَنْ يَطْعُ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَ قَالَ أَيْضًا: إِنْ الذِّينَ يَبَايَعُونَكَ إِنَّمَا يَبَايَعُونَ اللَّهَ وَ كُلُّ هَذَا وَ شَبَّهَهُ عَلَى مَا ذَكَرْتَ لَكَ وَ هَكَذَا الرِّضَا وَ الغَضَبُ وَ غَيْرَ هَذَا مِنَ الأَشْيَاءِ مِمَّا يَشَاكِلُ ذَلِكَ الخَبْرَ.

و هو من جوامع الأخبار يفيد ضابطا كليًا فى نوع آخر من أفعال الله سبحانه و هو إن كل فعل من كل فاعل إذا لم يلاحظ فاعله لفناء فعله فى فعله سبحانه كأفعال الأنبياء و الأولياء المخلصين و كذا إذا فنى عن بصر الإنسان فاعل فعل و لم يبق لفعله إلا الله سبحانه كما فى قضيه موسى (عليه السلام) مع شجره الطور و بالجمله كل فعل لا فاعل له فهو فعل الله سبحانه و هذا هو الذى يستنتج من الأصول



السابقه فى أول الرساله و ينحل به كثير من أمهات الإشكالات و فروعها و الله الهادى.

تمّ الكلام و الحمد لله ربّ العالمين و الصلاه على محمد و آله الطاهرين فى العشر الأخير من شهر المحرم سنه ١٣٦١ هجرية  
قمريه و تمّت الكتابه فى قرية شاذآباد من أعمال تبريز

ص: ٩٩

رسالة الوسائط

إشارة



بسم الله الرحمن الرحيم رساله الوسائط الحمد لله رب العالمين و الصلاه و السلام على أوليائه المقربين سيما محمد و آله الطاهرين.

هذا ملخص الكلام فى الوسائط الموجوده بين الله سبحانه و بين نشأه الطبيعه التى أوجدها الله سبحانه و بعده بعد واحد على ما يتحصل بالبرهان و يؤيده الكشف و يفهم من ظواهر التعاليم الدينيه من الكتاب و السنه و الله المعين.

### [فصل ١ فى ان الوجود فيه أربعة عوالم كليه مترتبه]

قد ثبت فى رساله التوحيد إن الموجودات الخارجيه الإمكانيه جميعا معاليل و مظاهر للوجود الواجبى الذى هو حقيقه صرفه فهى جميعا قائمه به فهى موجوده فى مرتبه صرافته بنحو أعلى و أشرف من غير شائبه من النقائص و الإعدام و إذ كانت الحقيقه صرفه فهذه الوجودات أسماء لها متميزه مفهوما و احده مصداقا و هذه هى الأسماء

و الصفات و ثبت إن الأسماء و الصفات مباد فى ثبوت الموجودات على جهاتها المختلفه و حيثياتها المتشتمه.

هذا بالنسبه إلى نسبه الأسماء مع ما دونها و فى مرتبتها أيضا ترتب ما على نسب المفاهيم إذ من الضرورى أن الخلق مثلا فرع القدره و القدره فرع العلم و الحياه و هكذا و من حيث أن الوجود الصريف الغير المحدود من جميع الجهات يرتفع عنه الصفات فى حد نفسه وجودا و عدما على ما تبين فى رساله التوحيد و الاتصاف تعين ما فهذا المعنى أسبق بالنسبه إلى سائر التعينات.

فتحقق به أن أقدم التعينات أعنى الأسماء هو التعين بعدم التعين و هو مقام الأحديه باصطلاح العرفاء و يليه بقيه التعينات.

و تحقق أيضا أن لا فرق فى ذلك بين الأسماء الذاتيه و الأسماء الفعلية التى تنتزع عن مقام الفعل و إن كان بين القسمين فرق فى أن الاسم الذاتى موجود فى مقام الذات قولاً مطلقاً و الاسم الفعلى موجود على نحو وجود ما انتزع عنه فليفهم.

ثم نقول إن كل موجود من الجواهر الطبيعیه طبيعیه ذات أفعال جزئیه مستنده إلى صورتها النوعيه و انفعالات جزئیه مستنده إلى مادتها على ما برهن عليه فى الأمور العامه كالإنسان الفرد الموجود خارجاً مثلاً ذا أفعال إنسانيه و انفعالات ماديّه بدنيه.

فمن الضرورى إن الإنسان و هو المطلق لا بقيد الإطلاق موجود فى الإنسان الفرد و هو طبيعیه إذا لوحظت فى نفسها كانت كليه مرسله تصدق على كل إنسان فرد مفروض نسبتها إلى جميع الأفعال و الانفعالات الإنسانيه على السواء.

و من الضرورى أيضا أن الإنسان ذا الأفعال الإنسانيه موجود

فى الإنسان الفرد و هى طبيعه إذا لوحظت كذلك لم تعرضها الكليه بل الجزئيه لكنها خاليه عن الماده و انفعالاتها غير أن معها الأفعال الموجوده فى الإنسان الفرد المادى.

فإذا فرضنا موجودا جوهريا ماديا طبيعيا تحقق هناك جهات ثلاث الوجود الجوهري مجردا عن التقييد بالماده و الأحكام التى عند الماده و الوجود الجوهري مجردا عن الماده دون الأحكام التى عند الماده و الوجود الجوهري المادى و هذه الثلاث هى التى تسميها الحكماء بالوجود و الوجود المثالى و الوجود المادى.

ثم إن من الضرورى أن فى مرتبه الوجود المثالى من الإنسان مثلا جواز الاتصاف بالأفعال الصادره عنه فى مرتبه الوجود المادى و إنما امتنع الاتصاف بها هناك فلتلك المرتبه نسبه ما مع تلك الأفعال و حيث إن المأخوذ هو الوجود و وجود النسبه و النسبه غير مستقله بذاتها لا- تتحقق إنما بتحقق الطرفين فلتلك الأفعال وجود ما فى مرتبه الوجود المثالى كالعكس و حيث إن لمرتبه الوجود المثالى تقدما فى نفسه على مرتبه الأفعال بالضروره فيبينهما تقدما و تأخرا بالوجود فبين الوجود المثالى و مرتبه الأفعال ترتبا بحسب المرتبه و عليه و معلوليه و ظاهريه و مظهرية فهما مرتبتان من مراتب ظهور الوجود.

و بمثل البيان يظهر إن مثل هذه النسبه بعينها موجوده بين الوجود المجرد و الوجود المثالى.

هذا كله فى الأمور الموجوده فى مرتبه الطبيعه المختصه بكل نوع و مثل الكلام يجرى فى الأمور الموجوده فى أزيد من نوع أو فى جميع الأنواع و الموجودات الطبيعیه فظهر أن فوق مرتبه الطبيعه مرتبتين آخريين مرتبه التجرد و مرتبه المثال.

فظهر من جميع ما مرّ إن في الوجود أربعة عوالم كليه مترتبه بحسب قوه الوجود كل على طبق الآخر:

الأول عالم الأسماء و الصفات و يسمى عالم اللاهوت.

الثانى عالم التجرد التام و يسمى عالم العقل و الروح و الجبروت.

الثالث عالم المثل و يسمى بعالم الخيال و المثل و المعلقه و البرزخ و الملكوت.

الرابع عالم الطبيعه و يسمى بعالم الناسوت و غير ذلك هذا و قد أقيم فى العلم الإلهى براهين كثيره على ما مرّ عموما و خصوصا و فيما أقمناه من البرهان كفايه للمتأمل إن شاء الله.

### [فصل ٢ فى الدلائل النقليه من الكتاب و السنه]

أما ما سمعت من كون الأسماء الإلهيه وسائط فى تنزل الوجود فمن الثابت فى الكتاب و السنه فإنك إذا تأملت و تدبرت الكتاب الإلهى وجدت إن الله سبحانه فى آيات التوحيد يعلل أسمائه الخاصه بأسمائه العامه كما فى سوره الرعد و الحديد و الحشر و غيرها و آيه السخره **إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ**، و آيه الكرسي، و آيات فى القرآن كثيره و وجدت أنه سبحانه عند بيان الخلق و القيمومه و سائر أنحاء الإفاضه جميعا و كذا فى مرحله العود كالموت و البرزخ و الحشر و غير ذلك يعلل ذلك كله بأسماء مناسبه فى المفهوم و لعلك تظفر بذلك فى أزيد من خمسمائه آيه حتى إن ذلك موجود فى مرحله الاعتبار كالتكليف.

و إذا تأملت فى روابط الأسماء و ما دونها اهتديت بخصوصيات الأسماء على كثير من شئون التنزلات و كذا العكس فتظفر بعلم

تقدر قدرها إن كنت ممن أتاك الله كفلين من رحمته و جعل لك نورا تمشى به.

و هذا أعنى علم الأسماء من مختصات هذا الكتاب الإلهي و لم نظفر فيما ينقل إلينا من الكتب السماويه على شىء من ذلك.

و كذلك السنه فإن الأدعيه المأثوره عن النبي (صلى الله عليه و آله) و أهل بيته (عليهم السلام) على كثرتها مملوه بالأسماء و الصفات و قليل من الأدعيه المفصله لا يوجد فيه «اللهم إني أسألك باسمك الذى فعلت به كذا و أسألك بمجدك الذى فعلت به كذا و بنور وجهك الذى أضاء له كل شىء و بأسمائك التى ملأت أركان كل شىء» و أمثال ذلك.

و كذلك الأسئلة بالأسماء المناسبه كالرازق فى طلب الرزق و الغفور فى طلب المغفره و نحو ذلك.

بل هذا المعنى كالمفطور للإنسان فليست ترى إنسانا يسأل الشفاء فيدعو فيقول: يا مميت يا منتقم أشف هذا المريض، بل إنما يقول: يا رحمن يا رحيم يا رءوف يا شافي يا معافي، و ما يناسب ذلك و إذا تتبععت مواردها متأملا وجدت إن هذا المعنى على بهائه و سنائه من ضروريات هذا الدين المقدس غير إن الاشتغال عما يعنى بما لا يعنى ربما صرف الناس عن التحقق به و الغور فى مزاياه.

و من جوامع الأخبار فى ذلك ما فى الكافى و التوحيد مسندا عن إبراهيم بن عمر عن الصادق (عليه السلام) قال: إن الله تبارك و تعالى خلق اسما بالحروف غير متصوت و باللفظ غير منطق و بالشخص غير مجسد و بالتشبيه غير موصوف و باللون غير مصبوغ منفى عنه الأقطار مبعده عنه الحدود محبوب عنه حس كل متوهم



مستتر غير مستور فجعله كلمه تامه على أربعه أجزاء معا ليس منها واحد قبل الآخر فأظهر منها ثلاثه أشياء لفاقه الخلق إليها و حجب واحدا منها و هو الاسم المكنون المخزون بهذه الأسماء الثلاثه التي أظهرت فالظاهر هو الله و تبارك و سبحان و سخر لكل اسم من هذه أربعه أركان فذلك اثنا عشر ركنا ثم خلق لكل ركن منها ثلاثين اسما فعلا منسوبا إليها فهو الرحمن الرحيم الملك القدوس الخالق البارئ المصور الحي القيوم لا تأخذه سنه و لا نوم العليم الخبير السميع البصير العزيز الجبار المتكبر العلى العظيم المقتدر القادر السلام المؤمن المهيمن البارى المنشئ البديع الرفيع الجليل الكريم الرازق المحيى المميت الباعث الوارث فهذه الأسماء و ما كان من الأسماء الحسنى حتى تتم ثلاثمائه و ستين اسما فهى نسبه لهذه الأسماء الثلاثه و هذه الأسماء الثلاثه أركان و حجب للاسم الواحد المكنون المخزون بهذه الأسماء الثلاثه و ذلك قوله عزّ و جلّ: قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى.

و هذا الخبر الشريف صريح فى أن المراد بالاسم المخلوق غير اللفظ و أنه مجرد لا جسمانى و لا مثالى.

و يظهر منه أن المراد بالاسم الواحد المخزون هو مقام الأحديه إذ هو المحجوب بهذه الأسماء الثلاثه التى هى الله و تبارك و سبحان و هى الهويه و الجمال و الجلال إذ الخلق محتاجون فى تحقق أعيانهم و لوازمها إلى هذه الجهات الثلاث من الهويه و صفات الثبوت و صفات السلب و أما إذا لوحظ الخلق بالنسبه إلى مقام الأحديه ففيه ارتفاع موضوعهم كما لا يخفى.

ثم انظر إلى قوله (عليه السلام): ثم خلق لكل ركن منها ثلاثين اسما فعلا منسوبا إليها أى إلى الأسماء حيث ذكر إن الخلق لله

و للفعل نسبه إليها و هذه هي الوساطه و الظهور.

و قال في آخر الخبر: «فهى نسبه لهذه الأسماء الثلاثة» و هذا هو الترتب و الوساطه بين الأسماء أنفسها.

و قوله (عليه السلام): فإظهر منها ثلاثه أشياء لفاقه الخلق إليها إشاره إلى وساطه الأسماء بالنسبه إلى ما دونها.

و من ذلك ما فى التوحيد مسندا عن عبد الملك بن عنتره الشيبانى قال: جاء رجل إلى أمير المؤمنين (عليه السلام) فقال: يا أمير المؤمنين أخبرنى عن القدر فقال: بحر عميق فلا تلجه، فقال:

يا أمير المؤمنين أخبرنى عن القدر، فقال: طريق مظلم فلا تسلكه، فقال: يا أمير المؤمنين أخبرنى عن القدر. قال: سر الله فلا تتكلفه، فقال: يا أمير المؤمنين أخبرنى عن القدر، فقال: فقال أمير المؤمنين (عليه السلام): أما إذا أبيت فإنى سائلك، أخبرنى أ كانت رحمه الله للعباد قبل أعمال العباد أم كانت أعمال العباد قبل رحمه الله؟ قال: فقال له الرجل: بل كانت رحمه الله للعباد قبل أعمال العباد. فقال أمير المؤمنين (عليه السلام): قوموا فسلموا على أخيكم فقد أسلم و قد كان كافرا. قال: و انطلق الرجل غير بعيد ثم انصرف إليه فقال له: يا أمير المؤمنين أ بالمشيئه الأولى نقوم و نقعد و نقبض و نبسط؟ فقال له أمير المؤمنين (عليه السلام):

و إنك لبعده فى المشيئه، أما إنى سائلك عن ثلاث لا يجعل الله لك فى شىء منها مخرجا أخبرنى أخلق الله العباد كما شاء أو كما شاءوا؟

فقال: كما شاء، قال: فخلق الله العباد لما شاء أو لما شاءوا؟

فقال: لما شاء. قال: يأتونه يوم القيامة كما شاء أو كما شاءوا؟

قال: يأتونه كما شاء، قال: قم فليس إليك من المشيئه شىء.

الخبر.

فقد أثبت صلوات الله عليه القدر و هو تأثير ما للحق سبحانه في نظام الموجودات بسبق الرحمة على الأعمال أى تقدم الصفه على النظام فلخصوصيات الصفات اقتضاءات فى خصوصيات النظام و لو لا ذلك لكانت الصفات متأخره عن الموجودات و باقتضاءها فيكون الموجود الخارجى سابقا على الصفه الإلهيه.

ثم أكد (عليه السلام) هذا المعنى و شيدده فى آخر الخبر بأن المشيئه الالهيه غالبه على كل حال و غايته حاصله على أى تقدير و إن الإراده لا تتخلف عن المراد و المغيا واقع على طبق الغايه لا محاله.

و هذا أعنى عدم التخلف إنما هو فى الروابط العامه الإلهيه و أما الخاصه كالرحمه الخاصه و الرزق الخاص و نحو ذلك فربما تتخلف إذا نسبت إلى كل الموجودات فافهم.

و إلى هذا يمكن أن يشير ما فى علل الشرائع مسندا عن جميل عن أبى عبد الله (عليه السلام) قال: سألته عن قول الله: وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ قَالَ: خلقهم للعباده، قلت:

خاصه أم عامه؟ قال: لا بل عامه. الخبر.

و اعلم ان آخر الخبر الشريف من شواهد ما مرّ فى آخر الفصل السابق أن صفات الفعل متقدمه على الموجودات لها وجود ما فى مرتبه الأسماء الذاتيه و إلّا لم يكن الاتصاف بالحقيقه على ما لا يخفى.

هذا إجمال ما يدل على وساطه الأسماء و الصفات بينه تعالى و بين الموجودات و الأخبار فيه كثيره.

و أما ما يدل على وجود العالمين المتوسطين أعنى عالم التجرد التام و عالم المثل فأشياء كثيره من الكتاب و السنه غير أن مورد كثير منها العود أعنى أخبار البرزخ و ما بعده و هى من شواهد ما قصدنا اثباته باعتبار تطابق المبدأ و المعاد.

و مما يدل على ذلك قوله تعالى: **وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ** الآية تدل بعمومها على أن لجميع موجودات عالمتنا هذا وجودات مخزونه عنده تعالى ذات سعه غير محدوده و لا مقدره إذ ظاهرها أن التقدير إنما يحدث مع التنزيل و ليس التنزيل بالتجافى و تخليه المحل بالنزول لقوله تعالى: **مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ** الآية و هذه الآية إذا ضمت إلى قوله تعالى:

**كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا وَجْهَهُ** و قوله تعالى: **كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ**. الآيات أفادت إن ما عند الله وجه له سبحانه ثم قوله تعالى: **وَ كَلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ** الآية تفيد أن الله سبحانه فى كل شىء و وجهها.

و بعبارة أخرى إن فى كل شىء و وجهها إليها و وجهها كونيا خلقيا و هذا الوجه حيث أنه بمقدار فهو محدود مثالى و قد أفاد قوله تعالى:

**وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا الْآيَةُ وَجْهًا آخَرَ** غير محدود و لا مقدر.

فتبين إن لعالمنا هذا وجهها إلهيا مقدارا باقيا قبله و هو عالم المثال و وجهها إليها مجردا عن المقادير باقيا و هو عالم العقل و التجرد.

و إن العوالم الثلاث متطابقه غير متفاوته إلا بالشرف و الخسه قال تعالى: **كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ** و قال تعالى: **وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ**. الآية.

و تبين أيضا أن الخلقه بنحو التنزل من غير تجاف و يؤيد هذه المعانى آيات كثيره فى القرآن الكريم.

و مما يدل على ذلك جملة أخبار الطينه و أخبار السعاده و الشقاوه و أخبار الدر و الميثاق و أخبار جنه آدم (عليه السلام).

ففى البحار نقلا عن كتاب تأويل الآيات الطاهره مسندا عن أبى حمزه الثمالى عن أبى جعفر (عليه السلام) قال: قال أمير المؤمنين

(عليه السّلام): إن الله تبارك و تعالى أحد واحد تفرد في وحدانيته ثم تكلم بكلمه فصارت نورا ثم خلق من ذلك النور محمدا و خلقني و ذريتي ثم تكلم بكلمه فصارت روحا فأسكنه الله في ذلك النور و أسكنه في أبداننا فنحن روح الله و كلمته و بنا احتجب عن خلقه فما زلنا في ظله خضراء حيث لا شمس و لا قمر و لا ليل و لا نهار و لا عين تطرف نعبده و نقدسه و نمجده و نسبحه قبل أن يخلق الخلق. الخبر.

و هذا المعنى و هو سبق خلقهم (عليهم السّلام) على كل خلق سابق و لاحق مستفيض أو متواتر في الأخبار و لا يتم معناها إلّا مع التجرد التام و يؤيدها و يؤكدّها أخبار آخر في الطينه و خلق الأرواح قبل الأجساد.

و منها ما في العلل و تفسير العياشى مسندا عن عبد الله الجعفي و عقبه جميعا عن أبي جعفر (عليه السّلام) قال: إن الله عزّ و جلّ خلق الخلق فخلق من أحبّ مما أحبّ و كان ما أحبّ أن خلقه من طينه الجنه و خلق من أبغض مما أبغض و كان مما أبغض أن خلقه من طينه النار ثم بعثهم في الظلال، قلت: و أى شىء الظلال؟ فقال:

ألم تر إلى ظلك في الشمس شىء و ليس شىء ثم بعث منهم النبيين فدعوهم إلى الإقرار بالله و هو قوله عزّ و جلّ: وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ ثُمَّ دَعَوَهُمْ إِلَى الْإِقْرَارِ بِالنَّبِيِّينَ فَأَنْكَرَ بَعْضٌ وَ أَقْرَبَ بَعْضٌ ثُمَّ دَعَوَهُمْ إِلَى وَلايَتِنَا فَأَقْرَبَهَا وَ اللَّهُ مِنْ أَحَبِّ وَ أَنْكَرَهَا مِنْ أَبْغَضٍ وَ هُوَ قَوْلُهُ: فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ الْحَدِيثِ.

و ما في تفسير القمى مسندا عن ابن مسكان عن أبي عبد الله (عليه السّلام) في قوله تعالى: وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى

قلت: معانيه كان هذا؟ قال: نعم فثبتت المعرفة و نسوا الموقف و سيدكرونه و لو لا ذلك لم يدر أحد من خالقه و رازقه فمنهم من أقر بلسانه و لم يؤمن بقلبه فقال الله: فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ.

و نحوه فى تفسير العياشى عن زراره قال: سألت أبا جعفر (عليه السلام) عن قول الله: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ... إِلَى أَنْفُسِهِمْ؟ قال: أخرج الله من ظهر آدم ذريته إلى يوم القيامة فخرجوا كالذر فعرفهم نفسه و أراهم نفسه و لو لا ذلك ما عرف أحد ربه و هو قوله: وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ الْحَدِيث.

و هذا المعنى مروى فى المحاسن و كتب الصدوق و غيرها و من الضرورى بعد تسلّم الأخبار أن هذا الموقف لم يكن فى نشأه العلم الربوبى بل بعد ثبوت الخلق و أنه كان قبل نشأه الطبيعه إذ نشأه كل واحد منّا الطبيعه مشاهده بالعيان معلومه و قد صرح عزّ و جلّ فى الآيه بأن هذا البعث و الأخذ متعلق بظهور بنى آدم لا آدم فقط و يشهد لذلك تفسيره (عليه السلام) الظلال بما عرفت مع إثباته المعانيه و من المعلوم أن المعانيه لا تحقق إلّا مع الانقطاع عمّا سواه و هذا فى غير نشأه الطبيعه لبنى آدم.

و كذا استشهاده (عليه السلام) فى خبر زراره بقوله تعالى:

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ الْحَدِيث. وَ ما كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِالْآيَةِ فِي رِوَايَةِ ابْنِ مَسْكَانٍ هَذَا وَ أَنْتَ تَرَى أَنَّهُ أَثْبَتَ فِي الرِّوَايَاتِ فِي هَذَا الْمَوْقِفِ إِقْرَارَ وَ انْكَارَ وَ خَيْرَ مَا وَ شَرَّ مَا وَ عَالَمَ التَّجْرَدِ التَّامِ وَ النُّورِ الْبَحْتِ لَا شَرَّ فِيهِ فِي جَانِبِ النُّزُولِ الْبَتِّ هَذَا الْمَوْقِفِ بَعْدَ عَالَمِ التَّجْرَدِ وَ قَدْ

ثبت أنه قبل نشأه الطبيعه فتعين أنه عالم المثال فليتأمل.

و منها ما فى تفسير القمى فى جنه آدم أنها كانت من جنان الدنيا التى تنتقل إليها أرواح المؤمنين بعد موتهم. الخبر. و ما فى أخبار آخر من تفسير الشجره المنهى عنها آدم و أنها كانت شجره الولايه و غير ذلك.

### [فصل ٣ فى الخاتمه لما مر فى الفصلين]

هو كالخاتمه لما مرّ قد ثبت فى الكتاب و السنه قبل نشأه الإنسان و الطبيعه أمور آخر و هى الحجابات و القلم و اللوح و العرش و الكرسي و السموات السبع و الملائكه و الشياطين و المطلوب بعد ما مرّ الكشف عن معانيها بحسب تفسير بعضها لبعض فنقول:

أما الكلام فى الحجب و السرادات فاعلم أن الأخبار تكاثرت فيها و فى القرآن الكريم أيضا شىء كثير يستفاد منه ذلك، قال سبحانه: إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَقَالَ تَعَالَى: وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ إِلَّا بِهِ يَفِيدُ أَنَّ الْمَوْجُودَاتِ مَعْلُومَةٌ عِنْدَهُ غَيْرَ غَائِبَةٍ عَنْهُ سَبْحَانَهُ فَلَا حِجَابَ يَحْجُبُ الْحَقَّ عَنْ مَعْلُومَاتِهِ فَالْخَلْقُ غَيْرَ مُحْتَجَبٍ عَنْهُ سَبْحَانَهُ بِشَيْءٍ ءَ و أما حجابته تعالى أى احتجابه عن خلقه فقد قال تعالى: فَلَا تَعْرَنُكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَعْزُبُ عَنْكُمْ بِاللَّهِ الْعُرُورُ وَ حِيَاةُ كُلِّ أَحَدٍ فِي الدُّنْيَا وَ جُودُهُ الدُّنْيَوِيُّ بِلُوحِهَا وَ غُرُورُهَا بِجَعْلِهَا الْإِنْسَانَ مَشْغُولًا بِنَفْسِهَا وَقَالَ تَعَالَى: وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ وَقَالَ سَبْحَانَهُ: وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْعُرُورِ الْآيَاتِ، وَ اللَّعِبُ هُوَ الْإِشْتِغَالُ بِفَعْلٍ لِمَا يَحْتَالُ عَلَيْهِ لِأَنَّ حَقِيقَتَهُ لَهُ فِي الْخَارِجِ، وَ اللَّهُ مَا يَصْرِفُ عَنْ غَيْرِهِ وَ يَشْغَلُ الْإِلَهِيَّ بِنَفْسِهِ، فَدَلَّ عَلَى أَنَّ الْحَيَاةَ الدُّنْيَوِيَّةَ وَ هُوَ الْوُجُودُ الدُّنْيَوِيُّ إِنَّمَا

هو خيال يصرف الإنسان عن غيره و هو الحقيقه التي هي الحياه الأخرويه و قد بين ذلك و أشير إليه في آيات كثيره:

قال تعالى: وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيَعِهِ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَ وَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ.

و قال تعالى: وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ.

و قال تعالى: وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَعْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ الْآيَه.

و أكثر المؤمنين و إن كانوا يشاركون كون هؤلاء في المحجوبيه عنه تعالى إلا أنه تعالى وعدهم وعدا حسنا بكشف الحجاب بالستر على ذنوبهم فقال تعالى: إِنَّمَا تُنذِرُ مَنْ اتَّبَعَ الذُّكْرَ وَ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ فَبَشَّرَهُ بِمَغْفِرَةٍ وَ أَجْرٍ كَرِيمٍ إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى الْآيَه.

فهذا هو الحجاب عن الله سبحانه و هو نفس وجود الإنسان و قد عمم حكم هذا الحجاب بالنسبه إلى سائر الأشياء في قوله سبحانه:

لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ الْآيَه فصدر الآيه و إن كان في الناس حيث حكم بالبروز في هذا اليوم لله و هم بارزون دائما و ليس ذلك إلا بظهور الأمر لهم بارتفاع الوسائط بعد خفائه قبل هذا اليوم كما حكى سبحانه ذلك عنهم بقوله: وَ لَوْ تَرَى إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُؤُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ الْآيَه إلا أن ذيل الآيه لمن الملك تعميم لجميع الخلق كقوله تعالى:

وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ قَوْلُهُ: وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ قَالَ تعالى: وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا طَائِرٍ يَطِيرُ



بِجَنَاحِيهِ إِلَّا أُمَّمٌ أُمَّتُكُمْ مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ الْآيَةَ.

و بالجمله فحكم الحشر جار على جميع الموجودات و عنده ارتفاع الحجاب و انتباه الجميع عن نومه الغفله باثبات الملك لله وحده و قال تعالى: أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ إِلَّا إِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ إِلَّا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ الْآيَةَ، فأثبت الحجاب مع الحكم بعدمه فقد تبين من جميع ذلك أن نفس وجود الخلق حجاب لهم عن الحق سبحانه فلا حجاب بينه و بينهم إِلَّا أَنفُسَهُمْ و هذا هو المتحصل عن الأخبار.

ففى الإرشاد و الإحتجاج عن الشعبى عن أمير المؤمنين (عليه السّلام) فى كلام له: أن الله أجلّ من أن يحجب بينه و بين خلقه، الخطبه. و هذا يدل على أنه سبحانه مشهود لكل موجود كما فى قوله تعالى: أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ الْآيَةَ.

و كما عن كتاب إثبات الوصيه للمسعودى عن على (عليه السّلام) فى خطبه له: فسبحانك ملأت كل شىء و باينت كل شىء فأنت لا يفقدك شىء. الخطبه.

و كما فى التوحيد مسندا عن حماد بن عمرو النصيبى قال:

سألت جعفر بن محمد (عليه السّلام) عن التوحيد فقال: واحد صمد أزلى صمدى لا ظلّ له يمسه و هو يمسه الأشياء بأظلتها عارف بالمجهول معروف عند كل جاهل. الحديث.

و يظهر من هنا أن هذا الشهود يجمع الجهل أيضا كمن يرى و لا يعرف.

و يدل عليه أيضا ما فى العلل مسندا عن أبى حمزه الثمالى قال:

قلت لعلى بن الحسين (عليه السّلام) لأى علّه حجب الله عزّ و جلّ

الخلق عن نفسه قال: لأن الله عزّ وجلّ بناهم بنيه على الجهل.

الحديث.

و هذا يدلّ زياده على ما مرّ على أن هذا الجهل ذاتى أى ان العلم ليس إلّا له و به سبحانه فافهم كما يشير إليه قوله سبحانه:

وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ.

و قريب مما مرّ الأخبار المستفيضه كما فى التوحيد مسندا عن يعقوب بن جعفر الجعفرى عن موسى بن جعفر (عليه السلام) ليس بينه و بين خلقه حجاب غير خلقه احتجب بغير حجاب محجوب و استتر بغير ستر مستور لا إله إلّا هو الكبير المتعال الحديث و مثله عن النبى و على و الرضا (عليهم السلام).

و من هنا يتبين أن الحاجب هو ذوات الأشياء بوجوداتها المستعاره و أن الذوات حاجبه غير حاجبه أى أن الشهود إنما يتحقق بالغفله عن الذات.

و يظهر أيضا إن كل حاجب للشىء عن الحق سبحانه فهو غير خارج عنه بل داخل فى ذاته أى من مراتب وجوده.

و هذا هو الذى يدلّ عليه الخبر المشهور المروى عن طرق العامه إن لله تعالى سبعين ألف حجاب من نور أو ظلمه لو كشفت لأحترقت سبحات وجهه ما دونه أو ما انتهى إليه بصره الحديث. إذ الإحتراق و الإحراق هاهنا ليس من جنس إحراق النار و احتراق الحطب بتبديل الحطب بجنس النار و الترميد و إنما هو إفناء الذات من حيث المشاهده كما فى خطبه الأشباح لعليّ (عليه السلام) بعد بيان تسييح الملائكه قال (عليه السلام): و وراء ذلك الرجيج الذى تستك منه الأسماع سبحات نور تروع الأبصار عن بلوغها فتقف خاسئه على حدودها. الخطبه.

و حيث أن هذا الاحتراق متعلق بذات الشئ ء فباحتراق مرتبه من مراتب الذات تفنى الذات و يبقى وجه ربك ذى الجلال و الإكرام.

و فى خبر المعراج المروى فى الكافى و تفسير العياشى فيما سأله النبى ليله المعراج جبرائيل عن البحار التى شاهدها فوق السماء السابعة فقال يعنى جبرائيل: هى سرادقات الحجب التى احتجب الله تبارك و تعالى بها و لو لا تلك الحجب لهتك نور العرش كل شئ ء.

الخبر.

و يظهر من هنا من حيث نسبه الهتك إلى الأشياء و هو إنما يتحقق بالحجاب مثل قوله ليس بينه و بين خلقه حجاب غير خلقه أن ذات كل شئ ء من جمله الحجب.

و يظهر أيضا أن بعض الموجودات ربما يحتجب عن بعض كالعرش بالبحار و يشهد له أيضا ما فى خطبته (عليه السلام) لذعلب: حجب بعضها عن بعض ليعلم أن لا حجاب بينه و بين خلقه. الخطبه كما لا يخفى.

يظهر من خبر حدوث الأسماء المنقول سابقا أن الاحتجاب موجود فى مرحله الأسماء و الصفات أيضا و أن بعض الأسماء يحتجب ببعض.

و فى التوحيد مسندا عن الصادق (عليه السلام) قال:

الشمس جزء من سبعين جزءا من نور الكرسي و الكرسي جزء من سبعين جزءا من نور العرش و نور العرش جزء من سبعين جزءا من نور الحجاب و نور الحجاب جزء من سبعين جزءا من نور الستر.

الحديث. و فى هذه الروايه إشاره ما إلى التنزلات أيضا.

فظهر من جميع ما مرّ أن ذات كل شئ ء حجاب بالنسبه إلى

نفسه و كذا الموجودات بعضها بالنسبه إلى بعض إذا كان من مراتب الذات داخله في الذات فكل مرتبه من الوجود أعنى ظهوره حجاب بالنسبه إلى ما دونها و كذا نفس المرتبه بالنسبه إلى نفسها فالحجابات هي التعينات الوجوديه فيتعدد الحجابات في كل شىء بعدد المراتب التي يتقدم بها ذاته هذا.

و اعلم أن الأخبار مختلفه اختلافا فاحشا في تعداد الحجب و هذا هو الذى منعنا عن إيرادها و استقصاء ذكرها في هذه الرساله و ان احتمال حملها على اختلاف اعتباراتها كما هو كثير في موارد الروايات ظاهر للمتبع.

و أما الكلام في العرش فاعلم أن ثبوت العرش من ضروريات دين الإسلام و قد تكرر ذكره في القرآن المجيد و تواترت الأخبار من طرق العامه و الخاصه فيه.

أقول إذا رجعنا إلى ما عند العقلاء وجدنا أن عرش الملك معتبر عندهم لمعنى ما و هو أن الملك عندهم حيث انه إنسان بيده أزمه مملكته المدنيه و قد اعتبروا في لوازم الحياه حال صاحبها و الملك لاختصاصه بحفظ الأزمه اعتبر لوازم حياه مختصه به و منها مجلسه فاختص به العرش و هو مستقره و محل صدور أحكامه و قضائه و هذا هو حقيقه العرش و الكرسي أعم منه يوجد لغير الملك كما يوجد له إلا أنه مع ذلك مجلس فيه اختصاص ما.

و من هنا تعرف أن مفهوم هذا اللفظ يعطى أنه موجود نسبته إلى الموجودات مطلقا أو عالم الأجسام فقط نسبه عرش الملك إلى المدنيه و نسبته إلى الحق سبحانه نسبه عرش الملك إلى الملك فهو مرتبه من الوجود هي مجلى جميع صفات الحق سبحانه مما للموجودات إليه حاجه كمستقر الملك و هي محل صدور تفاصيل أحكام الموجودات

فهو ظاهر الوجود المنبسط الشامل للمجرد و المثالي و المادى.

و إلى هذا المعنى و هو محليه صدور الأحكام يشير قوله تعالى:

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ ۗ إِلَيْهِ قَوْلُهُ تَعَالَى: اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ ۗ إِلَيْهِ.

و الآيات فى نسق هاتين الآيتين كثيره و اردف الاستواء على العرش بالتدبير(١) و نفى الولى و الشفيع غيره تعالى و هو كالتفسير له فالعرش يرتبط به نظام الوجود بما أنه نظام بين الموجودات.

و يدل على ارتباط ذوات الموجودات أيضا به و سببه على هذا النظام قوله تعالى: وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ ۗ إِلَيْهِ.

و فى حديث القمى و كان عرشه الماء على الهواء و الهواء لا يحد و لم يكن يومئذ خلق غيرهما و الماء عذب فرات الحديث.

ثم من المعلوم أن الحاجة إلى العرش فى أمرين: أحدهما صدور الأحكام و هو الذى يشتمل عليه الآيات السالفه.

و الثانى العلم بما يصدر منها و يشتمل عليه آيات أخرى قال تعالى: خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ۗ إِلَيْهِ.

١- التدبير هو الإتيان بالأمر و هو الأمر و بالشىء عقيب الشىء فتدبير الأمر منه سبحانه هو تفصيل أمره و إيجاد منه.

و حيث أن هذا النظام نازل من هناك و معلوم حاضر هناك فهو هناك ثابت باق و وجه إلهي كما مرّ سالفاً فهناك وجوه جميع الموجودات و وجوداتها الشريفة تفصيلاً كما في قوله تعالى: **وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ الْآيَةَ** و حينئذ يعود إليه معنى قوله تعالى: **وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ الْآيَةَ** بوجه و يتحد بوجه مع الكتاب المبين و سيجي ء كلام فيه.

و إلى تتميم هذه المعاني يشير قوله تعالى: **الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ الْآيَةَ** و قوله تعالى:

**وَ تَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ الْآيَةَ** و قوله تعالى:

**وَ الْمَلِكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةَ الْآيَةَ**.<sup>(١)</sup> و يشير إلى ما مرّ ما في روايه حنان بن سدير من تفسير العرش العظيم بالملك العظيم.

و في التوحيد أيضاً مسندا عن سلمان الفارسي (رضى الله عنه) فيما أجاب به علي (عليه السلام) الجاثليق فقال علي (عليه السلام): إن الملائكة تحمل العرش و ليس العرش كما تظن كهيئة السرير و لكنه شئ ء محدود مخلوق مدبر و ربك مالكة لا أنه عليه ككون الشئ ء علي الشئ ء. الخبر.

و حيث أنه شامل للموجودات ففيه تفاصيل وجوداتها و إليه يشير ما في كتاب روضه الواعظين عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جده قال في العرش تمثال ما خلق الله في البر و البحر قال: و هذا تأويل قوله تعالى: **وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنزِّلُهُ إِلَّا**

---

١- فإنّ كلّ تفصيل لا- يتم إلما بإجمال سابق عليه فالحمله هم حفظه الإجمال و من حول العرش و علي أرجاء السماء ملائكة يحفظون تفاصيل الأمر منه.

بِقَدْرِ مَعْلُومٍ و ما ورد فى تفسير دعاء يا من أظهر الجميل و ستر القبيح. الدعاء.

و حيث أنه منبسط على المجرد و المادى فهو مجرد ففيه فعليات جميع الموجودات السافله حاضره عند الحق سبحانه و للحق سبحانه بتمام وجوداتها فهو من مراتب العلم فهو العلم الفعلى بالوجودات الذى يحصل فيه الموجودات.

و من هنا كان معظم الأخبار الوارده عن أئمه أهل البيت (عليهم السّلام) يفسر العرش بالعلم فى الكافى مسندا عن البرقى رفعه قال: سأل الجاثليق فقال أخبرنى عن الله عزّ و جلّ يحمل العرش أو العرش يحمله؟ فقال أمير المؤمنين (عليه السّلام): الله عزّ و جلّ حامل العرش و السموات و الأرض و ما فيهما و ما بينهما و ذلك قول الله عزّ و جلّ: إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَ لَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا.

قال: فاخبرنى عن قوله: وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةَ فَكَيفَ ذَاكَ و قلت أنه يحمل العرش و السموات و الأرض؟

فقال أمير المؤمنين (عليه السّلام): إن العرش خلقه الله تبارك و تعالى من أنوار أربعة نور أحمر منه أحمرت الحمره و نور أخضر منه اخضرت الخضره و نور أصفر منه اصفرت الصفره و نور أبيض منه أبيض البياض و هو العلم الذى حمّله الله الحمله و ذلك نور من نور عظمته فبعظمته و نوره ابصر قلوب المؤمنين و بعظمته و نوره عاداه الجاهلون و بعظمته و نوره ابتغى من فى السموات و الأرض من جميع خلائقه إليه الوسيله بالأعمال المختلفه و الأديان المتشتمته فكل شىء محمول يحمله الله بنوره و عظمته و قدرته لا يستطيع لنفسه ضرًا و لا نفعًا و لا موتًا و لا حياه و لا نشورا فكل شىء محمول و الله تبارك و تعالى

الممسك لهما أن تزولا و المحيط بهما من شىء و هو حياه كل شىء و نور كل شىء سبحانه و تعالى عما يقولون علوا كبيرا. قال له: فاخبرنى عن الله عزّ و جلّ أين هو؟ فقال أمير المؤمنين (عليه السّلام): و هاهنا و هاهنا و فوق و تحت و محيط بنا و معنا و هو قوله: ما يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثِهِ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَ لَا حَمْسِهِ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَ لَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا فَالْكُرْسِيُّ مُحِيطٌ بِالسَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ مَا تَحْتَ الثَّرَى وَ إِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَ أَخْفَى وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ لَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ فالذين يحملون العرش هم العلماء الذى حملهم الله علمه و ليس يخرج من هذه الأربعة شىء خلق الله فى ملكوته و هو الملكوت الذى أراه الله أصفياه و أراه خليله فقال: وَ كَذَلِكَ نُرَى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ وَ كيف يحمل حمله العرش الله و بحياته حيت قلوبهم و بنوره اهدوا إلى معرفته. الخبر و هو من غرر الأخبار.

و قد فسر (عليه السّلام) الحمل فى الروايه و هو قيام ذوات الوجودات بالله سبحانه بقوله (عليه السّلام): لا يستطيع ...

الخ، و منه يظهر كيفيه حمل الحمله العرش و هو قيامه بالحمله بتحميله سبحانه إياه لهم.

و قد اعتبر فى الروايه العرش و الكرسي واحدا باعتبار كونهما من العلم و لذا ورد حديث الحمله الأربع فى كل منهما فى الخصال عن الصفار قال: قال الصادق (عليه السّلام): إن حمله العرش أحدهم على صورته ابن آدم يسترزق الله لولد آدم و الثانى على صورته الديك يسترزق الله للطير و الثالث على صورته الأسد يسترزق الله للسباع و الرابع على صورته الثور يسترزق الله للبهائم و نكس الثور



رأسه منذ عبد بنو إسرائيل العجل فإذا كان يوم القيامة صاروا ثمانية. الخبر.

و الروايات في هذا المعنى مستفيضه و في بعضها النسب مكان الديك و لعل هذا المعنى من جهة اختلاف المشاهده كما هو معلوم عند أصحاب المشاهده و يشهد له قوله: و نكس الثور ... الخ، فافهم.

و قد ورد مثله في الكرسي أيضا ففي تفسير العياشي عن الأصمغ قال: سئل أمير المؤمنين (عليه السلام) عن قول الله:

وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ فَقَالَ: إن السماء و الأرض و ما فيهما من خلق مخلوق في جوف الكرسي و له أربعة أملاك يحملونه بإذن الله. الحديث.

و يظهر من هذه الأخبار أعني أخبار الحمل إن في ذلك المقام تفصيلا ما أي انفصالا للنوع عن النوع حيث يثبت إنسانا و ديكا و ثورا و أسدا.

و النظر الصحيح فيها يعطى أن الكرسي مقام تفرق الأنواع و تفصيلها من الوجود المنبسط و أن الحمله الأربع له و للعرش باعتباره و أما العرش بالمعنى الذي استفدناه فهو مقام الكون الذي يجتمع فيه التفاصيل و يظهر روابطها و لذا ورد أن الكرسي ظاهر العلم و العرش باطنه و في التوحيد مسندا عن حنان بن سدير قال: سألت أبا عبد الله (عليه السلام) عن العرش و الكرسي فقال: إن للعرش صفات كثيرة مختلفه له في كل سبب و صنع في القرآن صنعه على حده فقوله ربّ العرش العظيم يقول ربّ الملك العظيم و قوله الرحمن على العرش استوى يقول على الملك احتوى و هذا علم الكيفوفيه في الأشياء ثم العرش في الوصل متفرد عن الكرسي لأنهما بابان من أكبر

أبواب الغيوب و هما جميعا غيبان و هما فى الغيب مقرونان لأن الكرسى هو الباب الظاهر من الغيب الذى منه مطلع البدع و منها الأشياء كلها و العرش هو الباب الباطن الذى يوجد فيه علم الكيف و الكون و القدر و الحد و الأين و المشيئة و صفه الإراده و علم الألفاظ و الحركات و الترك و علم العود و البداء فهما فى العلم بابان مقرونان لأن ملك العرش سوى ملك الكرسى و علمه أغيب من علم الكرسى فمن ذلك قال رب العرش العظيم أى صفته أعظم من صفه الكرسى و هما فى ذلك مقرونان، قلت: جعلت فداك فلم صار فى الفضل جار الكرسى؟ قال (عليه السلام): إنه صار جاره لأن علم الكيف فيه و فيه الظاهر من أبواب البداء و انتها و حد رتقها و فتقها فهذان جاران أحدهما حمل صاحبه فى الصرْف و بمثل صرف العلماء و ليستدلوا على صدق دعواهما لأنه يختص برحمته من يشاء و هو القوى العزيز.

الخير.

و قوله (عليه السلام): «و فيه الظاهر» أى فى الكرسى و وجهه ظاهر مما قدمنا.

و قوله (عليه السلام): «أحدهما حمل صاحبه» يمكن إرجاع الضمير إلى كل منهما بوجه فإن الظاهر يحمل الباطن بوجه كالعكس لكن لا يوجد فى الروايات شىء يوجد فيه حمل العرش للكرسى و قد يوجد العكس.

و قوله (عليه السلام): «و بمثل صرف العلماء» ظاهره البناء للمجهول و إن كان البناء للمعلوم أيضا صحيحا و التصريف بالأمثال إنما هو ستر للأسرار الإلهية.

و قوله (عليه السلام): «و ليستدلوا على صدق دعواهما» الظاهر إن الضمير للعرش و الكرسى و ذلك إن فى التمثيل إعطاء

الدليل فافهم. و ما عدّه (عليه السّلام) من أقسام العلوم فيها قابل الاستفاده من الآيات التي ورد فيها ذكرهما.

و إلى ما مرّ يشير قول علي (عليه السّلام) علي ما في الإحتجاج في جواب من سأله عن بعد ما بين الأرض و العرش فقال (عليه السّلام): قول العبد مخلصا لا إله إلا الله.

و في الفقيه و العلل و المجالس للصدوق روى عن الصادق (عليه السّلام) أنه سئل لم سمى الكعبه كعبه؟ قال: لأنها مربعه فقيل له: و لم صارت مربعه؟ قال: لأنها بحذاء البيت المعمور و هو مربع، فقيل له: و لم صار البيت المعمور مربعا؟ قال: لأنه بحذاء العرش و هو مربع؟ فقيل له: و لم صار العرش مربعا؟ قال: لأن الكلمات التي بنى عليها الإسلام أربع سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله و الله أكبر. الحديث.

و هذه الكلمات الأربعة كما ترى أولها يتضمن مرحله التنزيه و الثانيه مرحله التشبيه و الثالثه مرحله التوحيد و الرابعه التوحيد الأعظم و قد ورد عن الصادق (عليه السّلام) ان معنى الله أكبر الله أكبر من أن يوصف.

و في العلل عن علل ابن سنان عن الرضا (عليه السّلام):

عله الطواف بالبيت أن الله تبارك و تعالى قال للملائكه: إني جاعل في الأرض خليفه قالوا أ تجعل فيها من يفسد فيها و يسهفك الدماء فردوا على الله تبارك و تعالى هذا الجواب فعلموا أنهم اذنبوا فندموا فلاذوا بالعرش و استغفروا فاحب الله عزّ و جلّ أن يتعبد بمثل ذلك العباد فوضع في السماء الرابعه بيتا بحذاء العرش يسمّى الضراح ثم وضع في السماء الدنيا بيتا يسمّى البيت المعمور بحذاء

الضراح ثم وضع البيت بحذاء البيت المعمور ثم أمر آدم فطاف به فجرى ذلك في ولده إلى يوم القيامة. الخبر.

و الأخبار في هذا المعنى كثيره و منها يظهر أن نسبه العرش إلى عالمه نسبه الكعبه إلى عالمنا الدنيا و قد مرّ في الكلام على الحجب روايه أن الشمس جزء من سبعين جزءا من نور الكرسي و نور الكرسي جزء من سبعين جزءا من نور العرش. الخبر.

و منه يظهر أن نسبه العرش إلى حومته كنسبه الشمس إلى عالمنا الدنيا حيث أن لها تدبير أجسام ما في حومتها و نظامها بما دبرها العليم الخبير.

فقد تبين من جميع ما مرّ أن العرش هو باطن عالم التجرد و هو عالم العقول الطولية من الوجود المنبسط و الكرسي هو ظاهره و هو عالم العقول العرضيه و ما دونه.

### تمه

و أنت بعد الإحاطه بما مرّ تعرف معنى ما ورد في المقام من متفرقات الأخبار ففي التفسير.

و في حديث آخر حمله العرش ثمانيه أربعه من الأولين و أربعه من الآخرين فأما الأربعة من الأولين فنوح و إبراهيم و موسى و عيسى و أما الأربعة من الآخرين فمحمد و على و الحسن و الحسين (عليهم السلام).

و في روضه الواعظين روى جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه (عليه السلام) إلى أن قال: و إن بين القائم من قوائم العرش و القائم الثاني خفقان الطير المسرع مسير ألف عام و العرش يكسى كل يوم سبعين ألف لون من النور لا يستطيع أن ينظر إليه خلق

من

خلق الله و الأشياء كلها فى العرش كحلقة فى فلاة. أقول: و هذه المعانى مرويه بطرق كثيره أخرى.

و ورد أن آيه الكرسي و آخر البقره و سوره محمد من كنوز العرش.

و ورد أن صاد نهر يخرج من ساق العرش.

و ورد أن العرش سقف الجنة.

و ورد أن العرش يرتج عند بكاء اليتيم.

و ورد أن الأفق المبين قاع بين يدى العرش فيه أنهار تطرد فيه من القدحان عدد النجوم.

و ورد أن روح بعض الأئمه على العرش ينظر إلى زواره.

و ورد أن قلب المؤمن عرش الرحمن.

و ورد فى الحديث القدسى ما وسعنى أرضى و لا سمانى و وسعنى قلب عبدى المؤمن إلى غير ذلك من متفرقات الروايات.

و اعلم أن ما يعتقدہ الناس من كون العرش جسما أعظم ما يكون كهيئہ السرير فوق الأفلاك أو أنه الفلك التاسع المحدد للجهات تطبيقا بهيئہ بطليموس فلم نجد له شاهدا يركن إليه من الروايات بل بعض الروايات فى مقام تكذيبه كما مرّ فيما مر.

و أما الكلام فى القلم و اللوح فهما أيضا من ضروريات الإسلام تكرر ذكرهما فى القرآن و تواترت بهما أخبار العامه و الخاصه. قال سبحانه: لا يُعْزَبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ لا فِي الْأَرْضِ وَ لا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَ لا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ وَ قال تعالى: وَ عِنْدَهُ مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ لا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَ يَعْلَمُ ما فِي الْبُرِّ وَ الْبَحْرِ وَ ما تَسْقُطُ مِنْ وَرَقِهِ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَ لا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَ لا رَطْبٌ وَ لا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ وَ قال تعالى: وَ ما مِنْ دَابَّةٍ فِي

الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلُّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ الْآيَاتِ.

مزج سبحانه بين علمه و بين الكتاب فأفاد إن علمه عين الكتاب الذى هو مبين و قال تعالى: وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ الْآيَةِ. و سياق الآيات يعطى أن هذا العلم علم بالجزئيات و أشخاصها فلو كان كتابه هذا الكتاب بالتخطيط و التسطير نظير الكتب التى بيننا لم يحتو إلا على المفاهيم التى هى كليات دون الجزئيات إذ المفهوم و لو تعين بأى تعين فرض يقبل الانطباق على أمور كثيرة متماثله و يشير إليه قوله سبحانه: أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثِهِ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَ لَا خَمْسَهُ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَ لَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا الْآيَةِ، و قال تعالى: قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَ عِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ الْآيَةِ، فوصفه بأنه حفيظ و أنه عنده و قد أخبر سبحانه بأن ما عنده باق لا ينفد فهذا الكتاب شامل لجميع جزئيات الموجودات و كلياتها بوجود باق محفوظ لا يتبدل و لا يتغير كما قال سبحانه: يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَثْبُتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ.

ثم أنه سبحانه أثبت فى هذه الآيات كتابا واحدا سمّاه فى موضع بالكتاب المبين و فى آخر بأم الكتاب و فى آخر بالكتاب الحفيظ و الكتاب المكنون و الكتاب المسطور و اللوح المحفوظ ثم قال تعالى:

كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ كِتَابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ وَ قَالَ سبحانه: كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَارِ لَفِي سِجِّينٍ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ كِتَابٌ مَرْقُومٌ وَيْلٌ لِّلْمُكْذِبِينَ الْآيَاتِ، فأثبت سبحانه كتابا للسعادة و كتابا آخر للشقاوه ثم قال تعالى: يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ وَ قَالَ تعالى: كُلُّ أُمَّةٍ

تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا الْآيَةَ، فَأُثِبَتْ لِكُلِّ أَمَةٍ كِتَابًا عَلَى حُدِّهِ ثُمَّ قَالَ تَعَالَى: وَكُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَشُورًا الْآيَةَ، فَأُثِبَتْ لِكُلِّ إِنْسَانٍ كِتَابًا عَلَى حُدِّهِ ثُمَّ قَالَ سُبْحَانَهُ: مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَقَالَ تَعَالَى: لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ الْآيَةَ، فَأُثِبَتْ لِكُلِّ مَوْجُودٍ مِنَ الْمَوْجُودَاتِ كِتَابًا وَاحِدًا بِشَخْصِهِ ثُمَّ قَالَ سُبْحَانَهُ:

هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ الْآيَةَ، فَأُثِبَتْ أَنْ أَعْمَالَهُمْ بِنَحْوِ الْاِسْتِنْسَاخِ مِنْ أَمِ الْكِتَابِ وَأَنْ سَائِرِ الْكِتَابِ فَرُوعَ مَأْخُودِهِ مِنْهُ وَهَذَا هُوَ تَنْزِيلُ الْمَوْجُودَاتِ مِنْ مَرَحَلَةِ الْغَيْبِ إِلَى حَيْزِ الشَّهَادَةِ فَهَذَا حَدِيثُ الْكِتَابِ وَالْأَلْوَاغِ.

ثُمَّ أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَفَادَ بِذَلِكَ لَنَا أَنَّ بَيْنَهُ سُبْحَانَهُ وَبَيْنَ الْوُجُودَاتِ أَمْرًا سَبِيلَهُ سَبِيلُ الْكِتَابِ يَكْتُبُهُ الْمَلِكُ مَنْ لِيَكُونَ مَأْخُذَ الصَّدُورِ أَحْكَامِ مَمْلَكَتِهِ وَبِرَنَامَجٍ لِتَفْصِيلِ إِجْرَائِهِ فِي مَقَامِ الْعَمَلِ فَهَنَّاكَ مَا يَجْرِي مَجْرَى الْمَدَادِ وَالْقَلَمِ وَالْكِتَابِ وَلَمْ يَرِدْ فِي الْقُرْآنِ ذِكْرٌ مِنَ الْمَدَادِ وَالْقَلَمِ غَيْرَ قَوْلِهِ تَعَالَى: ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ عَلَى مَا يَفْسِرُهُ بَعْضُ الرِّوَايَاتِ وَقَوْلُهُ تَعَالَى: الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ الْآيَةَ.

وَلَعَلَّ ذَلِكَ لِشَدَّةِ طَرِيقِهِ الْمَدَادِ وَالْقَلَمِ فِي الْمَطَالِبِ كَمَا هُوَ الْمَعْمُولُ أَيْضًا فَإِنَّ الذِّكْرَ إِنَّمَا يَقَعُ عَلَى الْكِتَابِ دُونَ الْقَلَمِ وَالْمَدَادِ وَأَمَّا ذِكْرُ الْكِتَابِ فَكَثِيرٌ كَمَا لَا يَخْفَى وَهُوَ مَوْجُودٌ وَاحِدٌ مَنْبَعٌ لِفَيْضَانِ الْفِيوضَاتِ فَهُوَ مَلِكٌ بِلَا شَكٍّ وَكَيْفَ لَا وَهُوَ مَصْدَرُ الْفِيوضَاتِ وَمَنْشَأُ الْخَيْرَاتِ وَالْبَرَكَاتِ وَالْإِدْرَاكَاتِ فَهُوَ دِرَاكٌ فَعَالٌ فَهُوَ حَيٌّ فَهُوَ مَلِكٌ إِذْ هُوَ الْمَوْجُودُ الْحَيُّ الْعَالَمُ الْفَعَالُ الَّذِي يَتَوَسَّطُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْخَلْقِ وَإِنْ كَانَ كُلُّ مَالِهِ فَلَمْبَدَعِهِ تَعَالَى.

أقول و الأخبار أيضا تبين هذا البيان و تفسرها على هذه الاعتبارات.

و قد ظهر من روايه حنان السابقه أن هذه أمثال ضربت للناس و ما يعقلها إلّا العالمون و الإشاره إلى هذا المعنى كثيره فى الكتاب و السنه.

و فى الاحتجاج عن هشام بن الحكم أنّ الزنديق سأل أبا عبد الله (عليه السّلام) فقال: أو ليس توزن الأعمال؟ قال: لا إن الأعمال ليست بأجسام و إنّما هى صفه ما عملوا و إنما يحتاج إلى وزن الشىء من جهل عدد الأشياء و لا يعرف ثقلها و خفتها و ان الله لا يخفى عليه شىء. قال: فما معنى الميزان؟ قال: العدل.

الحديث.

و هذه الروايه تعطى ميزانا كليًا و إن ما ورد عنهم فى أمثال ذلك بأنّه لإتمام الحجه جواب مطابق لظواهر المعارف و أمّا ممثلات هذه الأمثال فلها معان تحت هذه المعانى غير أن السنخيه اللازمه بين المثل و الممثل لا بد من وجودها و على أى حال فإذا رجعنا إلى ما عندنا من الأمور وجدنا أن المداد و القلم و اللوح معتبره عندنا لحفظ الإشاره إلى الأعيان الخارجيه فى النفس.

و بعباره مجازيه مراتب الوجود عند الناس ثلاث: الوجود الخارجى، و الوجود الذهنى، و الوجود الكتبى، و كل من هذه الثلاث يحكى عمّا قبله و الحوادث المكتوبه موجوده فى مقام الإجمال فى القلم و فى مقام التفصيل فى اللوح و بنظر أدق من ذلك الإجمال و التفصيل كلاهما فى المداد و القلم حافظ لإجماله مفيض لتفصيله هذا فإذا ثبت فى الوجود مداد و قلم و لوح مسطور فيه نظام الوجود كان القلم مرتبه من مراتب الوجود موجودا فيها الموجودات بنحو الإجمال



و البساطه مفيضا للتفصيل و كان اللوح مرتبه أخرى موجودا فيها تفاصيل الموجودات و كان المداد مرتبه ثابتا فيها الإجمال و التفصيل معا و هو الوجود المنبسط على ما دون الأسماء.

و هذه المراتب حيث انها مجردة الوجود أزيد من نوع واحد فيها فمعها الحياه و العلم على ما تقرر فى محله فإذا لوحظت المراتب كانت متحده اتحادا ما بالعرش و إذا لوحظت الحدود و الماهيات كانت أملاكا ثلاثه.

و إلى المعنى الأول يشير ما فى تفسير القمى فى قوله تعالى:

بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ قَالَ (عليه السلام): اللوح المحفوظ له طرفان طرف على العرش و طرف على جبهه إسرائيل.

الخبر و ما سيأتى فى روايه الأقرص.

و يدل على المعنى الثانى ما فى تفسير القمى مسندا عن هشام عن أبى عبد الله (عليه السلام) قال: أول ما خلق الله القلم فقال له اكتب فكتب ما كان و ما هو كائن إلى يوم القيامة.

أقول و هذا المعنى مروى بطرق العامه أيضا و فى معانى الأخبار مسندا عن إبراهيم الكرخى قال: سألت جعفر بن محمد عن اللوح و القلم فقال: هما ملكان.

و فيه أيضا مسندا عن سفيان عن أبى عبد الله (عليه السلام) عن ن، فقال: هو نهر فى الجنة قال الله عزّ و جلّ: اجمد فجمد فصار مدادا، ثم قال عزّ و جلّ للقلم: اكتب فسطر القلم فى اللوح المحفوظ ما كان و ما هو كائن إلى يوم القيامة فالمداد مداد من نور و القلم قلم من نور و اللوح لوح من نور. قال سفيان: فقلت له:

يا ابن رسول الله بين لى أمر اللوح و القلم و المداد فضل بيان و علمنى مما علمك الله، فقال: يا بن سعيد لو لا أنّك أهل للجواب

أجبتك فنون ملك يؤدى إلى القلم و هو ملك و القلم يؤدى إلى اللوح و هو ملك و اللوح يؤدى إلى إسرائيل و إسرائيل يؤدى إلى ميكائيل و ميكائيل يؤدى إلى جبرئيل و جبرئيل يؤدى إلى الأنبياء و الرسل.

قال: ثم قال لى قم يا سفيان فلا آمن عليك.

و فى تفسير القمى عن أبيه عن ابن أبى عمير عن عبد الرحيم الأقصر عن أبى عبد الله (عليه السلام) قال: سألته عن ن و القلم قال: إن الله خلق القلم من شجره فى الجنة يقال لها الخلد ثم قال:

لنهر فى الجنة كن مدادا فجمد النهر و كان أشد بياضا من الثلج و أحلى من الشهد ثم قال: للقلم اكتب قال يا رب ما أكتب قال اكتب ما كان و ما هو كائن إلى يوم القيامة فكتب القلم فى رق أشد بياضا من الفضة و أصفى من الياقوت ثم طواه فجعله فى ركن العرش ثم ختم على فم القلم فلم ينطق بعد و لا ينطق أبدا فهو الكتاب المكنون الذى منه النسخ كلها أو لستم عربا فكيف لا تعرفون معنى الكلام و أحدكم يقول لصاحبه انسخ ذلك الكتاب أ و ليس إنما ينسخ من كتاب آخر من الاصل و هو قوله إننا كنا نستنسخ ما كنتم تعملون. الحديث.

أقول و روى هذا المعنى فى تفسير العياشى و العلل و معانى الأخبار قوله: «خلق القلم من شجره فى الجنة» يستدعى سبق الجنة على خلق القلم و قد مرّت الروايه أن القلم أول مخلوق و لا منافاه بناء على ما يعرفه أهله أن من مراتب الجنة ما لا يطلق عليه لفظ الخلق و قريب منه قوله (صلى الله عليه و آله): أول ما خلق الله نور نبيك يا جابر. ما ما ورد إن طينتهم مأخوذه من الجنة و الناس فى غفله عن هذا المعنى. (١)

١- و إن كانت الطينه أدنى مرتبتها من النور منه.

و مقتضى الروايه ان المداد أما مع القلم و أما قبله و لم نجد روايه تدل على أن أول ما خلق الله المداد غير ما فى الخصال عن الباقر (عليه السّلام) قال: إنّ لرسول الله (صلى الله عليه و آله) عشر أسماء خمسه فى القرآن و خمسه ليست فى القرآن فأما التى فى القرآن محمد و أحمد و عبد الله و يس و ن الحديث زمع ما فى الخبر المشهور أول ما خلق الله نور نبيك يا جابر هذا.

و يمكن بيان وجه لفظى له و هو أن المعتبر فى الوساطه عند الناس القلم و اللوح فأما المداد فهو فإن فيها منقول عنه غير منظور إليه استقلالاً و قد مرّ هذا الوجه فافهم.

و قوله: «فى رقّ أشدّ بياضا من الثلج» تعبير عن اللوح و الرق الجلد و قد مرّ تعبير آخر عنه فى روايه سفيان بأنه لوح من نور و له تعبير آخر فى حديث القمى فى نزول اسرافيل على رسول الله (صلى الله عليه و آله) قال جبرئيل إن هذا اسرافيل و هو حاجب الربّ و أقرب خلق الله منه و اللوح بين عينيه من ياقوته حمراء الحديث.

و قد اختلف التعبير عن القلم أيضا تاره بأنه من شجره الخلد فى الجنه و تاره بأنه قلم من نور و عن المداد تاره بأنه نهر فى الجنه أشدّ بياضا من الثلج و أحلى من الشهد و تاره بأنه مداد من نور و عن الجميع بأن المداد و اللوح و القلم أملاك ثلاثه و لعمري هذا الاختلاف فى التعبير و أمثاله من أوضح الدليل على أنّها أمثال مضروبه بحسب اختلاف الجهات أو الأفهام فهب أن هذه صنائع لفظيه و تشبيهات شعريه ارتكبتها أئمه الإسلام لتزيين اللفظ بتسميه أشياء باللوح و القلم و المداد و الكتاب و الميزان و أمثال ذلك فما معنى تذييله بأنه كان أشدّ بياضا من الثلج و أحلى من الشهد و نحو ذلك فهل هذا إلّا أنّها

أمثال مضروبه و أستار دونها أسرار و الله الهادى.

و قوله (عليه السلام): «ثم طواه فجعله فى ركن» إشاره إلى اتحاده بالعرش كما مرّ فى حديث القمى.

و قوله (عليه السلام): «ثم ختم على فم القلم» إشاره إلى حتميه القضاء المكتوب فيه كما فى التوحيد و تفسير القمى عن النبى (صلّى الله عليه و آله) قال: سبق العلم و جف القلم و مضى القضاء و تمّ القدر بتحقيق الكتاب و تصديق الرسل و بالسعاده من الله لمن آمن و اتقى و بالشقاء لمن كذب و كفر الحديث و لا منافاه بين كون هذا النظام فى مرتبه من مراتب وجوده محتوما غير قابل للتغير و فى مرتبه آخر قابلا- له فإن الإجمال و قبول التغير من لوازم مرتبه القوه و الإمكان من الاستعدادات المتفرقه و أما المراتب العليا فمقدسه عن شوب القوه و الإمكان و إلى الله الرجعى.

و قوله (عليه السلام) «أ و لستم عربا» إشاره إلى تنزل وجود الأعمال من مراتب الغيب إلى مراتب الشهاده فإن الظاهر من الأخبار أن أعمال بنى آدم الواقعه تنسخ أولا عن اللوح المحفوظ فيجىء به الملكان إلى هذا العالم ثم يصعدان به إلى اللوح فيقابل به.

ففى كتاب سعد السعود فى روايه أنهما إذا أرادا النزول صباحا و مساء ينسخ لهما إسرائيل عمل العبد من الوح المحفوظ فيعطيهما ذلك فإذا صعدا صباحا و مساء بديوان العبد قابله إسرائيل بالنسخ التى انتسخ لهما حتى يظهر أنه كان كما نسخ منه. الخبير.

و فى الوسائط من الملائكه الكتاب بين إسرائيل و الملكين أخبار أخر منها ما فى كتاب محاسبه النفس لابن طاوس مسندا عن أمير المؤمنين (عليه السلام) فى حديث البيت المعمور فيه كتاب أهل

الجنة عن يمين الباب يكتبون أعمال أهل الجنة و كتاب أهل النار عن يسار الباب يكتبون أعمال أهل النار بأقلام سود. الخبر.

و فى المحاسن و العلل مسندا عن حبيب السجستاني قال: قال أبو جعفر (عليه السّلام): «إنما سمّيت سدره المنتهى لأن أعمال أهل الأرض تصعد بها الملائكة الحفظة إلى محل السدره، قال:

و الحفظة الكرام البرره دون السدره يكتبون ما يرفعه إليهم الملائكة من أعمال العباد فى الأرض فينتهى بها إلى محل السدره»  
الخبر.

و فى تفسير القمى عن الباقر (عليه السّلام) قال: السجّين الأرض السابعة و عليون السماء السابعة. الخبر.

أقول: و هذه الأخبار بظاهاها مختصه بكتّاب أعمال بنى آدم و يدل على الأعم من ذلك ما فى تفسير القمى مسندا عن حماد عن أبى عبد الله (عليه السّلام) أنه سأل الملائكة أكثر أم بنو آدم؟ فقال (عليه السّلام): و الذى نفسى بيده لملائكة الله فى السموات أكثر من عدد التراب فى الأرض و ما فى السماء موضع قدم إلّا و فيها ملك يسبحه و يقده و لا فى الأرض شجر و لا مدر إلّا و فيها ملك موكل بها يأتى الله كل يوم بعملها و الله أعلم بها. الخبر.

أقول و الإحاطه بما قدمنا من الأصول يغنى عن الإطاله فى بيانها على أن البناء على إثثار الاختصار.

ثم اعلم أن الأخبار تكاثرت فى ثبوت المحو و الإثبات فى الحوادث الخارجيه و هو البداء و قد نطق به القرآن قال تعالى:

يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ الْآيَه، و هذا يوجب ثبوت ألواح و كتب أخرى بعد اللوح المحفوظ يتطرق إليها التغير و حيث أن الوجود لا ينقلب عمّا هو عليه بالضروره فالمكتوب فى هذه

الألواح من الحوادث وجوداتها الناقصه التى فى ضمن مقتضياتها فيوجب ذلك إجمالاً و احتمالاً لا يتعين وجوداتها التامه فيها و هذا الإجمال غير الإجمال الذى سبق فى المداد و القلم فإنه فيهما بمعنى بساطه الوجود و شدّه صرافتها بخلاف ما هاهنا فإنه بواسطه شوب الماده و الاستعداد بوجه و منه يعلم أن هذه الألواح ماديه طبيعيه و أمّا المثاليه و المجرده منها فينبغى أن يتصور على ما صورناه فى رساله أفعال الله. هذا:

و مثل هذا المحو و الإثبات ثابت فى كتب الأعمال بالكتاب و السنه كمحو السيئه و إثبات الحسنه و حبط الأعمال بواسطه بعض الذنوب و الخطايا و المغفره و الشفاعة و الله أعلم.

و أمّا الكلام فى السموات و الأرض فالكتاب و السنه مملوآن من ذكرهما أقول و المحصل من ذلك أن فى الوجود سبع سماوات، و أن السماء الدنيا هى التى فيها هذه النجوم و الكواكب المحسوسه و هى تسبح فيها و المجره شرحها كأنها عروه كيس تجمع رأسها، و أن هذا الجو مكفوف مجتمع، و أن فى الوجود سبع أرضين مخصوصه فى الكتاب العزيز بالذكر فى قوله تعالى: **وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ أَحَدَهَا أَرْضُنَا وَ نَحْنُ مِنَ الْأَرْضِ وَ هِيَ فِي الْجَوْ وَ هِيَ مَدْحِيه مَبْسُوطه لَيْسَتْ بِالْمَوْجُوده دَفَعه وَ لَهَا حَرَكَه مَاء، وَ أَنَّ فِي الْوَجُودِ عَوَالِمَ كَثِيره لَا تَحْصِي قَدْ انْقَرَضَ مِنْهَا عَدَدٌ كَثِيرٌ وَ عَدَدٌ كَثِيرٌ مِنْهَا بَاقٍ بَعْدَ.**

هذا هو الذى يتحصل من الكتاب و السنه للذهن الخالى الغير المتقلد بالتقليد قال الله تعالى: **الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا وَ قَالَ تَعَالَى: إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكُوكَبِ وَ قَالَ تَعَالَى:**

**وَ كُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبُحُونَ.**

و فى كتاب الاحتجاج و غيره عن أمير المؤمنين (عليه السلام)

و قد سئل عن المجره، قال: شرح السماء. الخبر.

و فى النهج قال (عليه السّلام): اللهم ربّ السقف المرفوع و الجو المكفوف الذى جعلته مفيضا لليل و النهار و مجرى للشمس و القمر و مختلفا للنجوم السياره. و قال تعالى: الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ مِنْ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَنْزِلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ وَ قَالَ تعالى:

وَ الْأَرْضَ بَعِيدَ ذَلِكَ دَحَاها وَ قَالَ تعالى: وَ الْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَ أَلْقَيْنَا فِيهَا رَواسِيَ وَ قَالَ تعالى: وَ الْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنَعْمَ الْمَاهِدُونَ وَ قَالَ تعالى: هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَأَمْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَ كُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَ إِلَيْهِ النُّشُورُ إِلَى أَنْ قَالَ: أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَفَاتٍ وَ يَقْبِضْنَ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ الْآيَه.

و قد نطقت الأخبار أن لله عوالم كثيره فيها خلائق كثيرون مكلفون و أن الله خلق ألف ألف عالم و ألف ألف آدم أنتم فى آخرهم و غير ذلك مما يخرجنا استقصاءها إلى الإطناب.

أقول: و أما أن غير السماء الدنيا و الأرض من بقيه السموات و الأرضين ما هى فى حقيقتها فلا يظهر تمام الظهور.

و الذى ينبغى أن يقال هو أنه تواترت النصوص كتابا و سنه أن هذه السموات السبع مملوءه من الملائكه و أن منهم سدنه لأبوابها و منهم حفظه لها و منهم ملائكه متعبده متنسكه راعه أو ساجده أو قائمه أو والهه و منهم سياره تنزل بالأمر الإلهى أو تعرج بالأخبار و الكتب أو تصعد بالألواح و الأعمال سماء سماء إلى ما فوق السماء السابعه و هناك سدنه المنتهى تنتهى إليها أعمال بنى آدم و عندها جنّه المأوى و بحار الأنوار و الحجب و أن من الملائكه من رأسه تحت العرش و رجلاه فى

تخوم الأرض السابعة و أن من أرواح الأنبياء و الأولياء من هو ساكن في السماء إلى غير ذلك.

و إذ سيجىء أن هذه كلها موجودات غير مادية بل هي بين أجسام لطيفه مفارقه للماده مثاليه أو جواهر مجردة تماما فحينئذ حقيقه الأمر على أحد وجهين:

أمّا أن يكون تمكنهم في هذه الأماكن كتمكن نار البرزخ في البرهوت و جنه البرزخ في وادي السلام و بين قبر النبي و منبره و مثل كون القبر روضه من رياض الجنه أو حفره من حفر النيران و هو وجود أمر في باطن أمر.

و أما أن تكون هذه السموات أمورا برزخيه كما يظهر من أخبار آخر.

لكن ظاهر الأخبار أن في عالمنا المادى أرضون و سماوات مادية و على كلا التقديرين يثبت سماء و أرض من غير ماده.

و مما هو ظاهر الدلاله على ذلك ما في كتاب الغارات بإسناده عن ابن نباته قال: سئل أمير المؤمنين (عليه السلام) كم ما بين السماء و الأرض؟ قال (عليه السلام): مد البصر و دعوه المظلوم.

الخبر.

و روى مثله بسند آخر و في آخره: لا نقول غير ذلك.

و الجمع بين الحكمين مع كون أحدهما حكم المادى و الآخر حكم غير المادى من جهه اتحادهما في الحقيقه و كون النسبه بينهما نسبه الظاهر و الباطن و هذا كثير في الأخبار الحاكيه عن شئون السماء و غيرها كالجنه و النار و قال تعالى: وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوَعَدُونَ وَ مَا فِي عِلَلِ الشَّرَائِعِ فِي حَدِيثِ عَنِ الصَّادِقِ (عليه السلام) فهكذا الإنسان خلق من شأن الدنيا و شأن الآخرة فإذا جمع



الله بينهما صارت حياته فى الأرض لأنه نزل من شان السماء إلى الدنيا فإذا فرّق الله بينهما صارت تلك الفرقة الموت تردّ شان الأخرى إلى السماء فالحياء فى الأرض و الموت فى السماء و ذلك أنّه يفرق بين الأرواح و الجسد فردّت الروح و النور إلى القدس الاولى و ترك الجسد لأنّه من شأن الدنيا. الحديث.

فيظهر مما مرّ أنّه كما أن فى عالمنا المادى أرضا و سماء كذلك فوق هذا العالم سماء و هى التى تعرج إليها الأرواح الطيبه السعيده و تتنعم فيها و هى جنه البرزخ و أرض و هى التى تهبط إليها الأرواح الخبيثه الشقيه و تتعذب فيها و هى نار البرزخ و الأرواح فى هاتين حتى تفنى بفناء المثل و تقوم الناس لربّ العالمين. هذا:

و من هنا أنّك إذا راجعت الأخبار التى فيها أن الملائكه بعد قبض أرواح السعداء يعرجون بها إلى السماء إلى الله سبحانه ثم يؤمر بها إلى الجنه لا يوجد فيها ما يحكى عن أنها يهبط بها إلى الأرض ثم تدخل الجنه مع أن جنه البرزخ بمقتضى الأخبار فى الأرض و فى القبر.

و يشهد لما مرّ أيضا ما فى البصائر مسندا عن جابر عن أبى جعفر (عليه السلام) قال: سألته عن قول الله عزّ و جلّ:

وَ كَذَلِكَ نُرَى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ قَالَ: فكنّت مطرقا إلى الأرض فرفع يده إلى فوق ثم قال لى: ارفع رأسك فرفعت رأسى فنظرت إلى السقف قد انفجر حتى خلص بصرى إلى نور ساطع حار بصرى دونه قال: ثم قال لى: رأى إبراهيم ملكوت السموات و الأرض هكذا. الخبر.

و ما عن الصادق (عليه السلام) قال: إذا كان ليله القدر نزلت الملائكه و الروح إلى السماء الدنيا فيكتبون ما يكون من قضاء

الله في تلك السنه. الحديث. مع ما ورد أن الروح بعد ما نزل إلى الأرض مسددا لرسول الله (صلى الله عليه وآله) لم يعرج بعد و هو مع أهل البيت يسددهم. الخبر.

و يظهر منهما أن إحاطه السماء الأولى بالأرض من قبيل إحاطه الباطن بالظاهر لا كما يقولون من إحاطه الفلك.

و أما الكلام في الملائكة فوجودهم من ضروريات الإسلام و يمكن أن يقال أن الأمر كذلك في الجملة في سائر الملل و قد استفاضت الأخبار بأنهم أكثر خلق الله أصنافا و أفرادا و استقصاء أصنافهم تفصيلا خارج عن العهده لكن يجمعهم أقسام ثلاث:

القسم الأول الملائكة المهيمون و هم الوالهيون في عظمه الله سبحانه لا يشعرون بشيء و لا بأنفسهم.

ففي البصائر عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال:

الكروبيين قوم من شيعتنا من الخلق الأول جعلهم الله خلف العرش لو قسم نور واحد منهم على أهل الأرض لكفاهم ثم قال (عليه السلام): أن موسى لما سأل ربه ما سأل أمر واحدا من الكروبيين فتجلى للجبل فجعله دكا. الحديث.

و أنت بعد التدبر في قوله: فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ الْآيَةَ و الروايات التي في موردها تقضى بأن هذه الملائكة فانون في الله سبحانه لا يشعرون بغيره و ليس لهم إله الله سبحانه.

و قوله (عليه السلام): «جعلهم الله خلف العرش» يومى إليه فإن العرش هو عالم التدبير و القضاء و القدر إليه ينتهى التفاصيل و الأحكام فلا أثر خلفه من ذلك البته.

و في الخبر أيضا أن العالين قوم من الملائكة لا يتلفتون إلى غير

الله و لم يؤمروا بالسجود لآدم و لم يشعروا أن الله خلق العالم و لا آدم.

القسم الثانى الملائكة المتعبدون المتنسكون فى النهج فى خطبه له (عليه السلام): ثم فتق ما بين السموات العلى فملاهن أطوارا من ملائكته منهم سجود لا يركعون و ركوع لا ينتصبون و صافون لا يتزايلون و مسحون لا يسأمون لا يغشاهم نوم العيون و لا سهو العقول و لا فتره الأبدان و لا غفله النسيان. الخطبه و هذا المعنى مروى مستفيضا.

القسم الثالث الملائكة العمال الموكلون بالعالم من حمله العرش و الكرسي و الموكلين بالسموات و الشمس و القمر و النجوم و الليل و النهار و الجو و السحاب و الأمطار و الرعد و البرق و الصواعق و الشهب و الرياح و الأرض و العناصر و البحار و الجبال و الأودية و النبات و الحيوان و الإنسان و الأعمال و الأزمان و الأمكنه و الحياه و الرزق و الموت و البرزخ و الحشر و الجنه و النار و غير ذلك حتى يظهر من بعض الأخبار عموم وساطتها لجميع جزئيات جهات العالم من الذوات و الأعيان و آثارها و قد تقدم بعضها فى الكلام على اللوح و القلم.

و هذا القسم بنفسه طبقات مختلفه من أمر و مأمور و رئيس و مرعوس فى كل عمل موكل به و منهم جبرائيل و ميكائيل و اسرافيل و عزرائيل.

و اعلم أن أصناف الملائكه كلهم معصومون بنص القرآن و تواتر الأخبار غير ما فى بعض أخبار قصه هاروت و ماروت و قد رده أخبار آخر و ما فى خبر واحد عامى من قصه دردايل و فى آخر من قصه فطرس و هى على أنها آحاد مجمله.

و الغرض فى المقام بيان أن هذه الأصناف موجودات مفارقه

للماده بين مثالي و مجرد تام و البرهان المذكور فى أول الرساله يثبت هاهنا أن لكل من موجودات عالمنا المادى مرتبه من المثال و مرتبه من العقل هما فى طوله و هو المطلوب و فى الآيات و الأخبار شواهد على ذلك.

منها قوله تعالى: قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقوله تعالى: نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ وَقوله تعالى: مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى أَفَتَمَارُونَهُ عَلَى مَا يَرَى.

و من المعلوم أن هذا القلب ليس المراد به اللحم الصنوبرى المعلق عن يسار المعده بل هو الذى يفهم و يعقل و هو النفس فنزوله على القلب لا يستقيم إلّا مع كون وجود النازل مجردا فى الجملة كوجود المعنى.

وقوله تعالى: وَ قَالُوا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَ لَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكَاً لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكاً لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَ لَلْبَشَنَاءُ عَلَيْهِمْ مَا يُلْبَسُونَ الْآيَهُ وَ مثلها آيات أخر إذ ظاهرها أن إنزال الملك بلباسه الملكى و وجوده الملكوتى ملازم لقضاء الأمر و عدم الأنظار و دخول الناس فى نشأه ما بعد الموت حتى يتسانخوا و يتجانسوا مع الملائكه و تلك نشأه مفارقه للماده فوجود الملائكه منها فهى مفارقه.

و منها ما ورد فى الأرواح فى البصائر مسندا عن الحلبي عن الصادق (عليه السّلام) فى قوله تعالى: يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي قَالَ: إِنْ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَحَدُ صَمَدٍ وَ الصَّمَدُ الَّذِي لَيْسَ لَهُ جَوْفٌ وَ إِنَّمَا الرُّوحُ خَلْقٌ مِنْ خَلْقِهِ لَهُ بَصَرٌ وَ قُوَّةٌ وَ تَأْيِيدٌ يَجْعَلُهُ اللَّهُ فِي قُلُوبِ الرُّسُلِ وَ الْمُؤْمِنِينَ.

و فيه مسندا عن الحسن بن إبراهيم عن الصادق (عليه

السَّلام) قال: سألته عن علم العالم، فقال: إن في الأنبياء والأوصياء خمسة أرواح روح البدن وروح القدس وروح القوه وروح الشهوه وروح الإيمان و في المؤمنين أربعه أرواح إنما فقدوا روح القدس، روح البدن وروح القوه وروح الشهوه وروح الإيمان و في الكفار ثلاثه أرواح روح البدن وروح القوه وروح الشهوه. ثم قال: وروح الإيمان يلزم الجسد ما لم يعمل بكبيره فإذا عمل بكبيره فارقه الروح وروح القدس من سكن فيه فإنه لا يعمل بكبيره أبدا.

و في الكافي مسندا عن أبي بصير عن أبي عبد الله (عليه السَّلام) قال: إن للقلب أذنين فإذا همَّ العبد بذنب قال له روح الإيمان لا تفعل و قال له الشيطان افعل و إذا كان على بطنها نزع منه روح الإيمان. الحديث. يشير (عليه السَّلام) إلى الزنا.

و في الكافي مسندا عن حماد عن أبي عبد الله (عليه السَّلام) قال: ما من قلب إلّا و له إذنان على إحداهما ملك مرشد و على الأخرى شيطان مفتن هذا يأمره و هذا يزجره الشيطان يأمره بالمعاصي و الملك يزجره عنها و ذلك قول الله عزّ و جلّ: عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشُّمَالِ قَعِيدٌ مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ الحديث.

قوله (عليه السَّلام): «و ذلك قول الله عزّ و جلّ» يظهر منه أن مراده تعالى من قعودهما عن اليمين و الشمال قعودهما عن يمين القلب و شماله أي النفس و سعادته و شقاوته و كونه ذا اذنين باعتبار سمعه و طاعته لأمر الخير و أمر الشر.

و قوله (عليه السَّلام) في خبر أبي بصير: «نزع منه» و نظير هذه العبارة في انتزاع روح الإيمان وارد في الأخبار كثيرا يلوح منه أن لها اتحادا ما بالنفس فهي مقومات لجهات النفس.

و يظهر من ضم الخبرين الأخيرين أن روح الإيمان مع ملك و يدل عليه ما فى الكافى و تفسير العياشى عن الصادق (عليه السلام): ما من مؤمن إلّا و لقلبه اذنان فى جوفه اذن ينفث فيها الوسواس الخناس و اذن ينفث فيها الملك فيؤيد الله المؤمن بالملك فذلك قوله تعالى: وَ أَيْدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ الْخَبْرِ.

و كذا ما فى الأخبار الكثيره أن روح القدس ملك و ربما أيد المؤمن.

و بالجملة فمن المعلوم أن ليس فى قلوبنا حين الهم بالحسنه أو السيئه إلّا خطرات تخطر و هى كلام نفسى لنا و هى بعينها كلام ملك أو شيطان و الكلام واحد بعينه فمتكلمه واحد بعينه فلو كان الملك الذى يكلمنا أمرا ماديا لكان اللازم اتحاد الاثنين و هو محال فليس إلّا أنه موجود مثالى و لا يلزم من ذلك الاتحاد المستحيل لكون أحدهما فى طول الآخر فافهم و هذا الوجه ناهض فى مثاليه الشيطان المفتن أيضا.

و منها ما ورد مستفيضا فى أخبار البرزخ من وجود ملائكة موكله بروح الإنسان بعد موته فى البرزخ كمنكر و نكير و مبشر و بشير و ملائكة جنته و ناره و الصاعدين بروحه و حيث أن البرزخ مثال فهى مثاليه.

و منها الأخبار الواردة فى غريب خلقهم و عجيب شأنهم ففى نهج البلاغه فى خطبه له (عليه السلام) فى الملائكة: و منهم الثابته فى الأرضين السفلى أقدامهم و المارقه من السماء العليا أعناقهم و الخارجه من الأقطار أركانهم و المناسبه لقوائم العرش أكتافهم.

الخطبه.

و فى تفسير القمى مسندا عن جابر عن أبى جعفر (عليه

السِّلام) قال: كان بينا رسول الله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) جالسا و عنده جبرئيل إذ حانت من جبرئيل قبل السماء فانتقع لونه حتى صار كأنه كركم ثم لاذ برسول الله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فنظر رسول الله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) إلى حيث نظر جبرئيل فإذا شيء قد ملأ- بين الخافقين مقبلا- حتى كان كقباب من الأرض إلى أن قال: قال- يعني جبرئيل -: يعني جبرئيل هذا اسرافيل حاجب الرب. الخبر.

و في التوحيد عن الصادق (عليه السِّلام) أنه سئل عن قوله تعالى: لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى فقال: رأى جبرئيل على ساقه الدر مثل القطر على البقل له ستمائه جناح قد ملأ ما بين السماء والأرض. الحديث.

و الروايات وردت أكثر من أن تحصى في نزولهم و اختلافهم و أن منهم سكنه الهواء و الأرض و الأماكن و المقدسه آلاف آلاف و أنهم ينزلون مع قطرات الأمطار و مع كل شخص و كل عمل و في ليلة القدر ألوف من الملائكة لا يحصى عددهم إلا الله سبحانه.

و مساق هذه الأخبار و الآثار يأبى أن نقول أن لاختلاف موجودات عالمنا و تقلباتها و انقلاباتها تأثيرا فيهم فلا يوطئون بالأقدام و لا- يضغطون و لا- تخرق حركات الأجسام أبدانهم مع أنهم قد ملئوا الفضاء و السطح مع أن الضروره تقضى بالمزاحمه بين الماديات و الجسمانيات و لا يبصرون و لا يلمسون و لا يحس بهم و لا غير ذلك من أحكام الماديات فليسوا بالأجسام الماديه و إنما للماديات نسبه إليهم.

هذا:

و ما ربّما يقال أن الله سبحانه قادر أن يصرف الماديات عنها فلا تحس بها و لا تراحمها و يجعل القوه على رؤيتهم و الارتباط بهم في بعض أشخاص الإنسان كالأنبياء (عليهم السِّلام) فيختصون برؤيتهم

و كلامهم مثلا فكلام يشبه بظاهرة كلام المسلمین من المسلمین و بباطنه يهدم أساس الدين إذ لو جاز مثل هذا الخطأ العظيم في الحس لم يثبت لنا نبى و لا كتاب و لا شرع و لا إعجاز و لحقنا بالسوفسطائيه و لم يثبت توحيد حتى تصل النوبه إلى الكلام في الملائكه على أن الضروره تدفعه.

و ما أثبتنا في محله من الخطأ في الحس إنما هو الخطأ في الحكم الذى معه لا في المحسوس الحاصل عند الحس فما نراه من صغر النجوم مثلا فالذى عند الحس من نقطه بيضاء هو هذا القدر و هو ضرورى بديهى و الخطأ إنما هو في حكمنا أن النجم في نفسه على هذا المقدار من الحجم على ما يثبتته أحكام الزوايا المثلثيه من حجمها.

و منها الأخبار الكثيره الوارده في عصمتهم الذاتيه و قد قال تعالى: بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْتَبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ و قال تعالى: فَإِنِ اسْتَكْبَرُوا فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ هُمْ لَا يَسْأَمُونَ الْآيَةَ، فمن المعلوم أن لو كانت فيهم ماده و هى حامله للقوه و الإمكان و أفعالهم صادرة عن علم كان ذلك منهم اختياريا متساوى الوجود و العدم كالإنسان و لم يكونوا مجبولين على الطاعه و لاستوجبوا بالطاعه مزيد الثواب مع أن العمالاه منهم عماله إلى أبد الآبدين من قبل و فى الدنيا و الآخره و فى الجنة و النار.

و منها ما ورد أن طعامهم التسييح و شرابهم التهليل أى أن قوام وجودهم الخارجى بالتوحيد و التنزيه و أما الحمد و التشبيه فلم يرد فيه نص غير ما فى قوله تعالى: وَ الْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ الْآيَةِ، و لم يرد و يحمدون و وجهه واضح عند العارف بالحقائق.

و فى روايه أخرى فى العلل لمحمد بن على بن إبراهيم سئل أبو



عبد الله (عليه السلام) عن الملائكة يأكلون و يشربون و ينكحون؟

قال: لا إنهم يعيشون بنسيم العرش. فقليل له: فما العله في نومهم؟ فقال (عليه السلام). فرقا بينهم و بين الله عزّ و جلّ لأن الذى لا تأخذه سنه و لا نوم هو الله. الخير.

و حديث نومهم وارد فى أحاديث آخر منها ما فى إكمال الدين مسندا عن داود بن فرقد فى حديث حدثه بعض أصحابه عن الصادق (عليه السلام) فقال (عليه السلام): ما من حى إلّا و هو ينام خلا الله وحده عزّ و جلّ و الملائكة ينامون. فقلت: يقول الله:

يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ قال: أنفاسهم تسبيح.

الخير.

و قد مرّ فى أول الكلام قول على (عليه السلام): لا يغشاهم نوم العيون. الخطبه، فلو صحّت هذه الأخبار كان المراد من نومهم ما هو مثل قوله (عليه السلام) الناس نيام فإذا ماتوا انتبهوا و ما ورد مستفيضا فى أخبار البرزخ كما فى الكافى مسندا عن سالم عن أبى عبد الله (عليه السلام) فى حديث: ثم تؤخذ روحه فتوضع فى الجنة حيث رأى منزله ثم يقال له نم قرير العين فلا تزال نفحه من الجنة تصيب جسده يجد لذتها و طيبها حتى يبعث. الحديث.

و جملة المعنى أن نسبه جنه الآخره إلى البرزخ و كذلك نسبه البرزخ إلى الدنيا كنسبه اليقظه إلى النوم و كذا فى الملائكة نوم غير نوم العيون و غفله العقول نسبه إلى ما عليه الحق سبحانه نسبه النوم إلى اليقظه فمن فقد شيئا فقد نام عنه و الحاصل أن تعيشهم بنسيم العرش و هو التسبيح و التهليل و قد عرفت أن العرش ما هو إنما هو مشاهده التوحيد و التنزيه فبه قوام وجودهم فحجاب المادة ليس مضروبا دونهم.

و فى كتاب الدرر و الغرر للآمدى عن المناقب: و سئل يعنى عليا (عليه السّلام) عن العالم العلوى فقال: صور عاريه من المواد خاليه عن القوه و الاستعداد تجلى لها فاشرقت و طالعتها فتلاّأت و ألقى فى هويتها مثاله فأظهر عنها أفعاله. الحديث. و هاهنا مباحث آخر ربما تعرضنا لبعضها فى الكلام على الشيطان على حسب ما يسوغه المجال.

و أما الكلام فى الشيطان فهو أيضا من ضروريات هذا الدين بل سائر الملل و قد تواترت الآثار و تكرر فى القرآن إثبات خصوصيات عجيبه لهذا المخلوق و الكلام الجامع فيه أن نقول كما أن الإسلام يثبت وراء الحس موجودات كثيره موكله بجميع جهات العالم تدعوا إلى الخيرات و تهدي إلى الحسنات و تفيض البركات و سميتها الملائكه فالملك موجود غير محسوس له مبدئيّه ما للخيرات و الحسنات و البركات كذلك يثبت وراء الحس موجودات أخرى موكله بالإنسان و غيره تدعوا إلى الشرور و تهدي إلى كل معصيه و مخالفه يسميها الشيطان و ذريته فالشيطان موجود غير محسوس له مبدئيّه ما للشرور و المعاصي.

أقول: إذا فرضنا معصيه ما فهى مخالفه و المخالفه لا تتحقق إلّا مع تصور موافقه فى محلها و إطاعه و الموافقه بالطاعه لا تكون بشباهه الفعل بالفعل بل بمطابقه الفعل لما يريدّه أمر بأمر مثلا و الأمر اللفظى إنما هو لا يصال الأمر إلى الأمور لا لموضوعيه له فى نفسه بالضروره. و لذا كان الأمر العقلى كالأمر اللفظى و الأمر أمر اعتبارى اعتبر للتوصل إلى وجود فعل مراد من الغير بالبعث و التحريك الاعتبارى للمأمور إلى المأمور به و إرادته الفعل لا تكون إلّا بمحبته تامه فالذى يصدر عن الفاعل المطيع إنما هو الذى يحبه الأمر من حيث أنّه

يجبه و إنما لم يكن موافقه أى أن علم الفاعل فى إرادته الفعل إنما تعلق بالفعل بما أن الأمر يجبه أى بمحبه الأمر مشاهدا تعلقها بالفعل و وجودها فى الفعل و حيث أن العلم متحد بالمعلوم فمنشأ الفعل إرادته الأمر التى عند الفعال فهذا الفعل إنما تحقق بفناء إرادته الفاعل فى إرادته الأمر و حيث أن الفعل أثر الفاعل و وجوده رابط غير مستقل بالنسبه إلى الذات فللذات وجود ما فى مرتبته ففناء الإرادة فى الإرادة يستلزم فناء ما للذات فى الذات فى هذه المرتبه فيختلف الفناء المذكور باختلاف الأفعال فهناك فناءات مختلفه بالنسبه إلى الأفعال المختلفه و الطاعات المتشتمه.

و مثل البرهان يثبت فى جانب المعصيه أن المعصيه لا تحقق إلّا بأنانيه بالنسبه إلى ذات الأمر بوجه ما و هى خلاف الفناء أى الغفله عن ذات الأمر و توجه المأمور إلى ذات نفسه.

و حيث أن الكلام فى إطاعه الحق سبحانه و معصيته و لا ذات موجوده بالاستقلال إلّا ذاته فالتوجه إلى ذات أخرى غير متصوره هناك بل هى الغفله عن أنه هو به لا عن هو البسيط فإنه غير متحقق البته.

فقد تحقق أن المعاصى بجميع أنحاءها لا تحقق إلّا مع الغفله عن الحق سبحانه و دعوى الأنانيه و تختلف أقسام هذه الدعاوى باختلاف أقسام الأفعال التى هى معاصى اختلافا شديدا فهذا هو المتحقق فى مرتبتنا الطبيعیه و لها بالضروره مثل فى مرتبه المثال نسبتها فى الكليه و الجزئيه و المنشئيه و التولد نسبه ما فى عالم الطبيعیه بمقتضى ما مر من البرهان فى أول الرساله فهى موجودات متقدمه عليها بوجه إحياء فى أنفسها لها مبدئيه ما بالنسبه إلى ما فى عالم الطبيعیه من ممثلاتها و هذا الموجود غير المحسوس الذى هو مبدأ عام للمعاصى مع المبادئ

الجزئيه التي لها هو الذي نسميه بالشیطان و ذریته هذا ما سنح بیالی من البرهان علی وجوده و لم أجد مجال المراجعة إلی کتب القوم فما أدری هل سبقنی إلیه أحد أو جاء ببرهان غیر هذا و منه یتبین معانی عامه ما ورد فی خصوصیات وجوده و ذریته و حالاتهم و کیفیه وساوسهم و غیر ذلك.

و من البرهان یتظهر وجه عدم سجده لعنه الله لآدم لأنه غیر خاضع لذات الإنسان النوریه التي هی خلیفه الله فی أرضه لأن ذاته قائمه بالأنانیه و قد ورد فی الخبر: أن أول من قال أنا إبليس و أنه إنما استحق اللعن بذلك قال تعالی: إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ الْآيَات. و یتظهر مما مر أنه لعنه الله كما لم يسجد لآدم لم يسجد لذریته أيضا و شاهد ذلك قوله تعالی: وَ لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ الْآيَه. و كما أنه لم يسجد هو لعنه الله لم تسجد ذریته أيضا ففي نهج البلاغه فی خطبه له (عليه السلام) فی صفة آدم (عليه السلام):

و استادی الله سبحانه الملائكه وديعته لديهم و عهد وصيته إليهم في الإذعان بالسجود له و الخشوع لتكريمته فقال سبحانه: اسجدوا لآدم فسجدوا إلا إبليس و قبيله اعترتهم الحميه و غلبت عليهم الشقوه.

الخطبه، و استفاد هذا المعنى من قوله سبحانه: إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَ قَبِيلَهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ الْآيَه.

و من البرهان یتظهر أن المتخلص منه لعنه الله بالکلیه لا- یتحقق إلا مع الخلوص لله سبحانه قال سبحانه حکایه عن إبليس حين رجم و أنظر قال: فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ

المُخْلِصِينَ وَ هُم الَّذِي اخْلَصُوا اللَّهَ - بِالْبِنَاءِ لِلْمَجْهُولِ - فَلَا يَبْقَى غَايَهُ لَهُمْ اِمَّا ذَاتَا أَوْ اِسْمَا أَوْ فِعْلًا فَقَطْ اِلَّا اللَّهُ سَبْحَانَهُ وَ هُوَ الْخُلُوصُ بِأَحَدٍ وَ جَوْهَهُ وَ ذَلِكَ لِأَنَّهُ يَرْتَفِعُ مَوْضُوعَ الْوَسْوسَةِ حَيْثُذ وَ هُوَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْغَفْلَةُ عَنِ الْحَقِّ سَبْحَانَهُ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): إِنْ شَيْطَانِي أَسْلَمَ عَلَى يَدِي وَ فِي رِوَايَةٍ قَتَلْتَهُ وَ فِي رِوَايَةٍ عَنِ الصَّادِقِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عَلَى أَنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَتَعَرَّضُ بِنَا. هَذَا وَ أَمَّا وَقُوعُ الْخَطَا وَ هُوَ مَخَالِفُهُ الْأَمْرَ الْإِرْشَادِي دُونَ الْمَوْلُوي مِنْهُ وَ تَرَكَ الْأَوْلَى مِنَ الْأَنْبِيَاءِ فَقَدْ صَرَّحَ بِهِ الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ وَ تَوَاتَرَتْ بِهِ الْأَخْبَارُ قَالَ تَعَالَى فِي آدَمَ وَ حَوَاءَ: فَآزَلَهُمَا الشَّيْطَانُ الْآيَةَ، وَ كَذَا فِي سَائِرِ الْأَنْبِيَاءِ وَ كَذَلِكَ وَقُوعُ الْخَطَا الْخَالِي قَالَ تَعَالَى: وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا الْآيَةَ، وَ قَالَ تَعَالَى حِكَايَهُ عَنِ فَتَى مُوسَى وَ هُوَ يُوْشِعُ فِي قِصَّةِ الْحَوْتِ: وَ مَا أُنْسَانِيَهُ اِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَدْكُرَهُ الْآيَةَ، وَ قَالَ تَعَالَى حِكَايَهُ عَنِ أَيُّوبَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَ عَذَابٍ.

وَ يَتَبَيَّنُ مِمَّا مَرَّ مِنَ الْأَمْثَلِ أَنْ عَمَدَهُ تَصَرُّفَاتِهِ لَعْنَةُ اللَّهِ فِي هَذَا الْعَالَمِ الطَّبِيعِيِّ عَلَى ثَلَاثَةِ أَقْسَامٍ:

الْقِسْمَ الْأَوَّلَ تَصَرَّفَهُ فِي الْإِنْسَانِ بِالْوَسْوسَةِ فِي صَدْرِهِ وَ الْإِلْقَاءِ فِي قَلْبِهِ قَالَ تَعَالَى: وَ إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُؤْحِنُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ وَ قَالَ تَعَالَى: مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ وَ الْخَنَّاسِ اِسْمٌ لِلشَّيْطَانِ الْمُوَكَّلِ عَلَى النَّاسِ كَمَا فِي الْأَخْبَارِ وَ قَدْ مَرَّ رِوَايَةُ الْكَافِي فِي هَذَا الْمَعْنَى.

وَ هَذَا الْقِسْمُ هُوَ الَّذِي عَصِمَ مِنْهُ الْمَعْصُومُونَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْلِيَاءِ وَ لِذَلِكَ لَوْ تَحَقَّقَ مِنْهُ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ وَسْوسَهُ لَهُمْ كَانَ ذَلِكَ بِالظُّهُورِ وَ التَّجَسُّمِ لَهُمْ كَمَا وَرَدَتْ أَخْبَارٌ كَثِيرَةٌ فِي قِصَصِ نُوحٍ وَ إِبْرَاهِيمَ

و إسماعيل و موسى و عيسى و يحيى و نبينا (عليهم السلام) فى هذا المعنى.

القسم الثانى تصرفه لعنه الله فى الإنسان غير قلبه كأعضائه مثلا- كما فى قصة أيوب و مرضه مرضا شديدا و هذا فى غير المعصومين من الأولياء مقدمه للقسم الأول و فيهم ينتج إيذاء.

القسم الثالث تصرفه لعنه الله فى غير الإنسان من الأمور الخارجة عنه قال تعالى: قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ و الأخبار فى هذا الباب أكثر من أن تحصى.

كما فى الكافى بإسناده عن على (عليه السلام) قال: قال رسول الله (صلى الله عليه و آله) لا تؤووا منديل اللحم فى البيت فإنه مريض الشيطان و لا تؤووا التراب خلف الباب فإنه مأوى الشيطان.

الخبر.

و فيه مسندا عن الصادق (عليه السلام) أن على ذروه كل جسر شيطانا فإذا انتهيت إليه فقل بسم الله يرحل عنك.

و فى أخبار كثيرة أنه لعنه الله تصرف فى العنب و الكرمه و النخلة و فى أخبار كثيرة أنه لعنه الله يتصرف فى النطفه و المأكلة و المشرب و الملبس و المسكن إذا لم يذكر اسم الله عليه.

و فى الكافى مسندا عن على قال: قال رسول الله (صلى الله عليه و آله) بيت الشيطان فى بيوتكم بيت العنكبوت.

و فى الكافى أيضا مسندا عن أحدهما عليهما السلام) قال: لا تشرب و أنت قائم و لا تبل فى ماء نقيع و لا تطف بقبر و لا تخل فى بيت وحدك و لا تمش بنعل واحده فإن الشيطان أسرع ما يكون إلى العبد

إذا كان على بعض هذه الأحوال. إلى غير ذلك من نظائرها التي وردت في الشريعة و هذا القسم أيضا مقدمه للقسم الأول من تصرفاته لعنه الله.

و من البرهان المذكور يظهر أيضا أن الشياطين مفارقة الوجود للماده و الوجود المذكوره فى مجرد الملائكه غير الوجه الأخير منها جار فى الشياطين بعينها قال تعالى: يَعدُهُمْ وَ يَمَنِّيهِمْ وَ ما يَعدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُوراً وَ قال تعالى: وَ إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَئِيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيائِهِمْ وَ قال تعالى: وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ وَ قال تعالى:

لَأَفْعَدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ثُمَّ لَأَتَيْنَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنَ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنَ شَمَائِلِهِمْ وَ قال تعالى: إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لا تَرَوْنَهُمْ وَ قال تعالى: الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَ أَمَلَى لَهُمْ وَ قال تعالى: كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قالَ لِلإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قالَ إِنِّى بَرىءٌ مِنْكَ الآيات. و أمثال الأخبار التي أوردناها فى الكلام على الملائكه وارده فى هذا المقام و لا نطيل بالإيراد و البيان بل الأخبار الواردة هاهنا أوضح دلالة من هناك لأن كثيرا من تصرفاته الواردة بتمثيل جسمانى مفسر هاهنا بخلافه هناك.

كما فى المحاسن عن الرضا عن آبائه عن على (عليه السّلام) فى حديث: فأَمّا كحلّه فالنوم و أمّا سفوفه فالغضب و أما لعوقه فالكذب.

و فى الكافى مسندا عن أبى جعفر (عليه السّلام): إن هذا الغضب جمره من الشيطان توقد فى قلب ابن آدم.

و عن النبى (صلّى الله عليه و آله): إن الشيطان يجرى من ابن آدم مجرى الدم فضيقوا مجاريه بالجوع.

و فى الخبر أن موسى (عليه السلام) رآه و عليه برنس فسأله عن برنسه فقال لعنه الله: به اصطاد قلوب بنى آدم.

و فى مجالس ابن الشيخ مسندا عن الرضا عن آبائه (عليهم السلام): أن إبليس كان يأتى الأنبياء من لادن آدم إلى أن بعث الله المسيح (عليه السلام) يتحدث عندهم و يسائلهم و لم يكن بأحد منهم أشد أنسا منه يحيى بن زكريا فقال له يحيى (عليه السلام): يا أبا مرّه إن لى إليك حاجه، فقال له: أنت أعظم قدرا من أن أردك بمسأله فاسألنى ما شئت فإننى غير مخالفك فى أمر تريده. فقال يحيى:

يا أبا مرّه أحب أن تعرض على مصائدك و فخورحك التى تصطاد بها بنى آدم. فقال له إبليس: حبّا و كرامه و واعدده لغد فلما أصبح يحيى قعد فى بيته ينتظر الوعد و أغلق عليه الباب إغلاقا فما شعر حتى ساواه من خوخه كانت فى بيته فإذا وجهه صوره وجه القرد و جسده على صوره الخنزير و إذا عيناه مشقوقتان طولاً و إذا أسنانه و فمه مشقوقات طولاً عظما واحدا بلا ذقن و لا لحيه و له أربعة أيد يدان فى صدره و يدان فى منكبته و إذا عراقبيه قوادمه و أصابعه خلفه و عليه قباء و قد شدّ وسطه بمنطقه فيها خيوط معلقه بين أحمر و أصفر و أخضر و جميع الألوان و إذا بيده جرس عظيم و على رأسه بيضه و إذا فى البيضه حديده معلقه شبيهه بالكلاب فلما تأمله يحيى (عليه السلام) قال له: ما هذه المنطقه التى فى وسطك؟ فقال: هذه المجوسيه أنا الذى سنتها و زينتها لهم. فقال له: ما هذه الخيوط الألوان؟ قال: هذه جميع أصناع النساء لا تزال المرأه تصنع الصنيع حتى يقع مع لونها فافتن الناس بها. فقال له: فما هذا الجرس الذى بيدك؟ قال:

هذا مجمع كل لذه من طنبور و بربط و معزفه و طبل و ناي و صرناى و أن القوم ليجلسون على شرابهم فلا يستلذونه فأحرّك الجرس فيما بينهم



فإذا سمعوه استخفّ بهم الطرب فمن بين من يرقص و من بين من يفرقع أصابعه و من بين من يشق ثيابه. فقال له: و أى الأشياء أقرّ لعينك؟ قال: النساء هن فخوحى و مصائدى فإننى إذا اجتمعت على دعوات الصالحين و لعناتهم صرت إلى النساء فطابت نفسى بهن.

فقال له يحيى (عليه السلام): فما هذه البيضة على رأسك؟ قال:

بها أتوقى دعوه المؤمنين. قال (عليه السلام): فما هذه الحديدية التى أرى فيها؟ قال: بهذه أقلب قلوب الصالحين. قال يحيى (عليه السلام): فهل ظفرت بى ساعه قط؟ قال: لا و لكن فيك خصله تعجبني. قال يحيى (عليه السلام): فما هى؟ قال: أنت رجل أكلت فإذا افطرت أكلت و بشمت فيمنعك ذلك من بعض صلاتك و قيامك بالليل. قال يحيى (عليه السلام): فإننى أعطى الله عهدا إننى لا أشبع من الطعام حتى ألقاه. فقال له إبليس: و أنا أعطى الله عهدا إننى لا أنصح مسلما حتى ألقاه. ثم خرج فما عاد إليه بعد ذلك. الحديث، و هو مروى عن طرق العامه أبسط من ذلك و الروايات فى أقسام إغوائته و تزييناته عند أنواع المعاصى و الذنوب بتصويرات عجيبه فوق حد الإحصاء و كل ذلك يشهد أنّها تمثلات مثاليه منه لعنه الله غير ماديه.

و بما تقرر يندفع ما ذكره بعضهم أنّا إذا عملنا سيئه فلا نجد فى أنفسنا إلّا تصورا للفعل و تصديقا و جزما و إرادته و تحريكا للأعضاء بالعضلات و لم نجد أثر المؤثر آخر يسمى شيطانا فليس إلّا القوى الماديه لميلها إلى الشهوه و الغضب و الخواطر المنبعثه فالشيطان كناية عنها و الوسوسه كناية عن الخواطر من حيث وقوعها فى طريق الشر و هذا الكلام يطرد فى جانب الملك و الهامه كما لا يخفى.

و وجه الاندفاع ظاهر إذ الشيطان و الملك فى طول الإنسان

الطبيعي لا في عرضه حتى يتوجه ما ذكر.

و من أجاب عنه بأن فعل الشيطان و الملك الذكر و التذكير فلا يلزم ما أوردوه كأنه غفل عن مئات أو ألوف من الأخبار و الآثار في أقسام تصرفاته لعنه الله أو أنه حمل جميعها على المجاز و الاستعاره و سائر الصنائع الشعريه و حاشا مقام أئمه الإسلام عن ذلك.

و من البرهان المذكور يظهر كيفيه وجود الملائكه أعني العمالء منهم و يظهر أيضا أن ذات الإنسان كالمؤلف من تصرفات ملكيه أو شيطانيه و ليس له ذات مستقل منحاز.

و من البرهان المذكور يظهر مع ملاحظه الأصول المقرره في محلها أنه لعنه الله و جنوده و إن كان لهم تقدم على هذه النشأه لتقدم المثال على الماده إلا أن لهم تأخرا ما و تعينا ما بالماده إذ تحقق المعصيه بأنواعها يحتاج إلى تعين مادي.

و من هنا ربما يظهر وجه معنى شمول الخطاب بالسجده لآدم (عليه السلام) لإبليس لعنه الله مع أنه لم يكن من الملائكه و الخطاب كان متوجها إليهم و أنه كان في السماء إذ لم يكن إذ ذاك أرض متعينه بل لم يكن إلا أسماء نورانيه طاهره و إنما تعينت الأرض بعد وقوع المعصيه قال سبحانه: قَالَ أَذْهَبَ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاءُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا و قال سبحانه: وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينِ الْآيَةِ، فأرض آدم الأرض الطبيعیه و أرض إبليس الأرض السابعة و الأرض مع ذلك أرض واحده إذ الاختلاف بالبطون و الظهور لا يوجب الاختلاف حقيقه كما هو ظاهر قوله تعالى: أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا الْآيَةِ.

و من هنا ربّما يظهر معنى ما ورد مستفيضا من أئمه أهل البيت (عليهم السّلام) كما فى الكافى و تفسيرى القمى و العياشى بطرق متعدده ان إبليس كان مع الملائكه و لم يكن منهم و كانت الملائكه ترى أنّه منهم. الخبر و ذلك لعدم ظهور معصيته و مخالفته إذ ذاك.

و من هنا ربّما يظهر معنى تولد ذريته قال تعالى: أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِى وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ الْآيَهُ.

و فى تفسير العياشى عن جابر عن النبىّ (صلّى الله عليه و آله) فى حديث: فقال إبليس لعنه الله ربّ هذا الذى كرّمت علىّ و فضّلته و ان لم تفضل علىّ لم أقو عليه. قال: لا يولد له ولد إلّا ولد لك ولدان. الحديث، و هذا على سبيل التكثر.

و يؤيده ما فى تفسير العياشى مسندا عن الصادق (عليه السّلام) فى حديث: فقال أبو عبد الله (عليه السّلام): و الذى بعث محمدا للعفاريت و الأبالسه على المؤمن أكثر من الزنابير على اللحم. الحديث.

و فى الكافى مسندا عن أبان عن الصادق (عليه السّلام) قال: لإبليس عون يقال له تمرّيح إذا جاء الليل ملأ ما بين الخافقين. الحديث، و هو حديث غريب فى معناه.

و اعلم أن مثل هذا المعنى وارد فى الملائكه أيضا و أن لم يعبر عنه فى الأخبار بالذريه و التولد ففى الكافى مسندا عن أبى جعفر (عليه السّلام) قال: إن فى الجنه نهرا يغمس فيه جبرئيل كل غداه ثم يخرج منه فيتنفض فيخلق الله عزّ و جلّ من كل قطره منه ملكا.

الحديث. و هو مروى فى حديث المعراج من طرق العامه و الخاصه و هذا المعنى كثير فى روايات العبادات أيضا.

و اعلم أن هذه المقابلة بين الملك و الشيطان يوضح معنى ما ورد أن الملك مخلوق من النور و الشيطان من النار قال تعالى: **خَلَقْتَنِي مِنْ نَارِ الْآيَةِ حَكَايَهُ عَنْهُ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ فِي الْكَافِي مَسْنَدًا عَنْ دَاوُدَ الرُّقِيَّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الْمَلَائِكَةَ مِنْ نُورٍ. الْخَبَرِ.**

### تتمه:

و مما يتعلق مجال الشياطين قضيه رجمها بالشهب قال تعالى:

**وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَ زَيَّنَّاها لِلنَّاظِرِينَ وَ حَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ الْآيَات.**

و فى المجالس عن الصادق (عليه السلام) كان إبليس يخترق السموات السبع فلما ولد عيسى حجب عن ثلاث سماوات و كان يخترق أربع سماوات فلما ولد رسول الله (صلى الله عليه و آله) حجب عن السبع كلها و رميت الشياطين بالنجوم. الحديث، و مضمون الخبر مروى مشهور بين الفريقين.

و فى العلل مسندا عن أبى بصير عن أبى عبد الله (عليه السلام) قال: ٧ نما كان بليه أيوب التى ابتلى بها فى الدنيا لنعمه أنعم الله بها عليه فأذى شكرها و كان إبليس فى ذلك الزمان لا يحجب دون العرش فلما صعد عمل أيوب (عليه السلام) بأداء شكر النعمة حسده إبليس لعنه الله. الخبر.

و يظهر منه أن عروجه لعنه الله إلى السموات لم يكن منحصرا فى سماع الأخبار عن الملائكة و قد ذكروا فى معنى هذه المسألة بعض الوجوه منها ما ذكره صدر المتألهين (قدس سرّه) فى المفاتيح من أراده فليرجع إليه.

و الذى يظهر من معناها بما يناسب البناء على ما مرّ من الأصول أن يقال أن السموات السبع و الأرضين السبع ما كانت منحازة فى زمن الأنبياء السابقين كل الانحياز و لا كانت شرائعهم مستوعبه للأعمال النازله من السموات غير ما نزلت مما فوق السماء السابعة كأصل التوحيد و الولايه و النبوه و بعض مما دونها بحسب استعداد الأمم الماضيه فلما تولد المسيح عيسى بن مريم (عليه السلام) منع إبليس لعنه الله من ثلاث سماوات و هى السابعة و السادسة و الخامسه و انحازت إذ ذاك ثلاث من الأرضين و استوعبت شريعته بتكميل شريعته موسى (عليه السلام) من الأعمال بنسبه ذلك ثم لما تولد محمد (صلى الله عليه و آله) منع لعنه الله ببركته (صلى الله عليه و آله) من جميع السموات السبع و انحازت بذلك جميع الأرضين السبع و قذفت الشياطين بالشهب و انقطعت الكهانه و استوعبت شريعته المقدسه جميع الأعمال النازله من السموات السبع فافهم إن كنت من أهله إن شاء الله.

و اعلم أن الشياطين غير منحصره فى الجن بل ربما لحق بهم شياطين من الإنس أيضا و هو الذى يقتضيه الأصول السابقه و هو الفناء فى الشيطان قال تعالى: شَيَاطِينِ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ وَ قَالَ تَعَالَى: مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ الَّذِى يُوَسْوِسُ فِى صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ.

و فى قصص الراوندى مسندا عن عبد العظيم الحسنى (عليه السلام) عن على بن محمد العسكرى فى حديث ظهور إبليس لعنه الله لنوح (عليه السلام) فقال نوح (عليه السلام): تكلم. فقال إبليس لعنه الله: إذا وجدنا ابن آدم شحيحا أو حريصا أو حسودا أو

جباراً أو عجولاً تلقفناه تلقف الكره فإن اجتمعت لنا هذه الأخلاق سميناه شيطاناً مريداً.

هذا آخر ما أردنا إيراده من هذه المباحث على ما يسمح به الوقت و يسعه الباع و الله المستعان و إليه المصير و الحمد لله رب العالمين و صلّى الله على محمد و آله الطاهرين.

و كان الفراغ ليله الجمعة منتصف المحرم سنة ١٣٥٧ و فرغ عن كتابته فى العشر الأوسط من شهر الصفر سنة ١٣٦١ هجرية قمرية و وقعت الكتابه فى قرية شادآباد من أعمال بلده تبريز

ص: ١٦١

رسالة الانسان قبل الدنيا

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم هذه رساله الإنسان قبل الدنيا و هى الرساله الأولى من كتاب الإنسان الحمد لله رب العالمين و الصلاه و السلام على أوليائه المقربين سيما محمد و آله الطاهرين.

هذه رساله الإنسان قبل الدنيا نشير منها إلى ما جرى على الإنسان قبل هبوطه و وقوعه فى ظرف الحياه الدنيا على ما دبّره العليم القدير على ما ينتجه البرهان و يستفاد من ظواهر الكتاب و السنه و الله المعين.

### [فصل ١ فى ان الانسان بجميع خصوصيات ذاته و صفاته و افعاله]

قد تبين بالبرهان فى الفلسفه الأولى أن العليه تقتضى قيام المعلول فى وجوده و كمالاته الأولى و الثانويه بالعله و إن ذلك كله من تنزلات العله دون النواقص و الجهات العدميه.

و أيضا إن عالم الماده مسبق الوجود بعالم آخر غير متعلق بالماده فيه أحكام الماده و هو علته و بعالم آخر مجرد عن الماده و أحكامها هو علته و يسميان بعالمى المثال و العقل و عالمى البرزخ و الروح.



و يستنتج من ذلك ان الإنسان بجميع خصوصيات ذاته و صفاته و أفعاله موجود فى عالم المثل من غير تحقق أوصافه الرذيله و أفعاله السيئه و لوازمه الناقصه و جهاته العدميه فهو كان موجودا هناك فى أهنا عيش و أقر عين فى زمرة الطاهرين و صف الملائكه المقدسين مبتهجا بما يشاهده من نور ربّه و نورانيه ذاته و تشعشع أفقه ملتذا بمرافقه الأبرار و مسامره الأخيار لا يمسه فيها تعب و لا لغوب و لا يتكدر بكدورات النواقص و العيوب لا حجاب بينه و بين ما يشتهيهِ و لا ألم و لا ملال يعترية.

### [فصل ٢ فى الدلائل النقلية من الكتاب و السنه على ما مر]

و ظواهر الكتاب و السنه تدل على ما مرّ قال تعالى: أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ففرق سبحانه بين الخلق و الأمر فعلمنا أن الخلق غير الأمر بوجه و ليس الأمر مختصا بآثار أعيان الموجودات حتى تختص الأعيان بالخلق و آثار الأعيان بالأمر لقوله سبحانه: قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي فنسب سبحانه الروح و هو من الأعيان إلى الأمر، و قوله تعالى: إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ أفاد إن أمره هو إيجاده بكلمه كن سواء كان عينا أو أثر عين و حيث ليس هناك إلّا وجود الشىء الذى هو نفس الشىء تبين فى إن كل شىء أمر إلهيا.

ثم قال سبحانه: إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ و قال:

إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ و غير ذلك من الآيات المفيده إن الخلق بالتدرج.

و قد قال سبحانه: وَ مَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةً كَلِمَةٍ بِالْبَصْرِ و قال: مَا خَلَقَكُمْ وَ لَا بَعْثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ و قال: ما

أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَّمَحِ الْبَصْرِ فَأَفَادَ عَدَمَ التَّدْرِيجِ فِي الْأَمْرِ.

تبين بمجموع الآيات إن الأمر أمر غير تدريجي بخلاف الخلق و إن كان الخلق ربّما استعمل في مورد الأمر أيضا.

و بالجمله ففيما يتكون بالتدريج و هو مجموع الموجودات الجسمانيه و آثارها و جهان في الموجود الفاضل من الحق سبحانه و وجه أمرى غير تدريجى و وجه خلقى تدريجى و هو الذى يفيد لفظ الخلق من معنى الجمع بعد التفرقه.

و قد أفاد قوله سبحانه: إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ الْآيَةَ، إن الأمر سابق على الخلق و أن الخلق يتبعه و يتفرع عليه و هو الذى يفيد قوله سبحانه: يَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ فعمل الملائكه و هم المتوسطون فى الحوادث بواسطه الأمر.

فتحصل من الجميع أن فوق عالم الأجسام و فيه نظام التدريج عالما آخر يشتمل على نظام موجودات غير تدريجيه أى غير زمانيه يتفرع كل موجود زمانى من مظروفات نظام التدريج على ما هنالك من الموجودات الأمرية و هى محيطه بها موجوده معها قائمه عليها كما يفيد (فالتدبير و هو الإتيان بالأمر دبر الأمر و عقبيه يصدر من العرش أولا ثم ينزل الأمر من سماء إلى سماء و قد أوحى إلى كل سماء ما يختص بها من الأمر فإن الأمر كلمته سبحانه فإلقائه إلى شىء و حى منه إليه و لا يزال ينزل سماء سماء حتى ينتهى إلى الأرض ثم يأخذ فى العروج فهذا هو المتحصل من الآيات) قوله سبحانه: ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ وَ قَوْلِهِ سبحانه: ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا شَفِيعٍ أَ فَلَا تَتَذَكَّرُونَ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَخْرُجُ إِلَيْهِ وَ قَوْلِهِ سبحانه: ثُمَّ اسْتَوَى

إِلَى السَّمَاءِ إِلَى أَنْ قَالَ تَعَالَى: فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَقَوْلُهُ سُبْحَانَهُ: خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ مِنْ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَنْزِلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ الْآيَاتِ.

و هي مع ذلك تفيد أن الأمر في تنزله ذو مراتب فإنه سبحانه أخبر عن أن التنزل بينهن فالتنزل نسبه إلى كل واحد منها لوقوعه من عال إلى سافل حتى ينتهي إلى آخرها فيتجاوزها إلى الأرض و هو قوله سبحانه: يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ هذه حال الأمر بعد تقديره بالقدر و المقادير و محدوديته بالحدود و النهايات كما قال سبحانه: وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا وَ هناك وجود أمرى غير محدود و لا مقدر ينبى عنه قوله سبحانه: وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ الْآيَةَ حَيْثُ أَفَادَ إِنْ لِكُلِّ شَيْءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ وَجُودًا مَخزُونًا عِنْدَهُ سُبْحَانَهُ وَ إِنْ تَنَزَّلَ إِنَّمَا هُوَ بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ وَ الْآيَةَ حَيْثُ تَفِيدُ أَنْ التَّنَزُّلُ يَلْزَمُ التَّقْدِيرَ بِالْمَقْدَارِ أَفَادَتْ أَنَّ الخَزَائِنَ الَّتِي مِنْ كُلِّ شَيْءٍ عِنْدَهُ سُبْحَانَهُ وَجُودَاتٍ غَيْرِ مَحْدُودَةٍ وَ لَا مَقْدَرَهُ فَهِيَ مِنْ عَالَمِ الْأَمْرِ قَبْلَ الْخَلْقِ.

وَ حَيْثُ عَبَّرَ سُبْحَانَهُ بِلَفْظِ الْجَمِيعِ الْمَشْعُرِ بِالكَثْرَةِ فَلَا بَدَّ أَنْ يَكُونَ الْإِمْتِيَازُ بَيْنَ أَفْرَادِهَا بِشَدَّةِ الْوُجُودِ وَ ضَعْفِهِ وَ هُوَ الْمَرَاتِبُ دُونَ الْإِمْتِيَازِ الْفَرْدِيِّ بِالْمَشْخَصَاتِ مِثْلَ الْأَفْرَادِ مِنْ نَوْعٍ وَاحِدٍ وَ إِلَّا وَقَعَ الْحَدُّ وَ الْقَدْرُ وَ قَدْ أَنْبَأَ سُبْحَانَهُ أَنَّ لَا قَدْرَ قَبْلَ التَّنَزُّلِ فَفِي هَذَا الْقِسْمِ مِنَ الْمَوْجُودِ الْأَمْرِيِّ الْغَيْرِ الْمَحْدُودِ أَيْضًا مَرَاتِبٌ وَقَعَهُ.

وَ لَيْسَ التَّنَزُّلُ عَنْ هُنَاكَ كَيْفَمَا كَانَ بِالتَّجَافِي وَ تَخْلِيهِ الْمَكَانِ السَّابِقِ بِالنَّزُولِ إِلَى الْوَلَايَةِ لِقَوْلِهِ سُبْحَانَهُ: مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَعُكُمْ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ الْآيَةَ وَ هَذِهِ الْمَوْجُودَاتُ الْغَيْرِ الْمَحْدُودَةِ حَيْثُ لَا حَدَّ لَهَا وَ لَا بَيْنَهَا فِيهَا مَوْجُودَةٌ جَمِيعًا بِوُجُودِ وَاحِدٍ عَلَى كَثْرَتِهَا وَ مَشْتَمَلَةٌ عَلَى جَمِيعِ

الكلمات التى فى عالمها و لا خبر و لا أثر هناك عن الإعدام و النواقص التى تفيدها المادة و الإمكان أو الجد و الفقدان.

و لا- تزال تنزل عن مرتبه إلى مرتبه حتى تشرف على عالم الأجسام و هى فى جميع مراحلها مشتمله على جمل الكلمات مبراه عن النواقص غير أنها فى كل مرتبه بحسب ما يقتضيه حال المرتبه من قوه الموجود و ضعفه و لا حجاب و لا غيبوبه بل أشعه الكل واقع من الكل على الكل و منعكسه من الكل إلى الكل فهى أنوار طاهره و لذلك وصف سبحانه الروح الذى هو من عالم الأمر بالطهاره و القدس فقال: وَ أَيْدِنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَقَالَ: قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ وَ حكى سبحانه ذلك عن الملائكه فقال سبحانه: وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ الْآيَةَ، أى نظهر قدسك و طهارتك عن النواقص بذواتنا و أفعالنا حيث إن ذواتنا بأمرك و أفعال ذواتنا بأمرك كما يومى إلى جميع المرحلتين قوله سبحانه: بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ الْآيَاتِ، فالآيه الثانيه فرع للأولى فهو إكرام ذاتى لهم هذا و ليس فى أعمالهم إلا حيشه الأمر إذ هو المصحح للثناء عليهم و إكرامهم منه سبحانه و إلا ففى كل فعل من كل فاعل أمر منه سبحانه كما يستفاد من قوله سبحانه: ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ ءِ وَقوله: إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ الْآيَاتِ، فتخصيصه سبحانه عملهم بالذكر بأنه بأمره سبحانه ليس إلا لأن عملهم لا جهه فيه إلا جهه الأمر و كذلك ذواتهم و يشير إليه آيات أخر كقوله تعالى: قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ وَقوله:

كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَقوله: وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ

يَاذُنِ رَبِّهِ وَالَّذِي حَبِثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا إِلَىٰ غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْآيَاتِ.

و أيضا فإن الملائكة لم تقل: أ تجعل فيها من يفسد... الخ و لم يستفد صدور هذه المعاصي إلا بالاستفاده من قوله تعالى: إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً إِنْ الْخَلَافَةَ وَ هِيَ قِيَامُ الشَّيْءِ مَقَامِ آخِرٍ وَ نِيَابَتُهُ عَنْهُ تَقْتَضِي اتِّصَافَ الْخَلِيفَةِ بِأَوْصَافِ الْحَقِّ سُبْحَانَهُ وَ هِيَ مَحْمُودَةٌ مَقْدَسَةٌ لَا يَصِحُّ فِي قِبَالِهِ دَعْوَاهُمْ: وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ فَلَمْ يَبْقَ لِلْإِسْتِنَادِ إِلَّا الْجَعْلُ فِي الْأَرْضِ فَمِنْ هُنَا فَهَمُّوا أَنَّهُ سَيُؤَثِّرُ فِي أَعْمَالِهِ وَ سَيَتَلَوْنَ بِكَدُورِهِ الْأَرْضَ وَ ظَلَمَاتِ الطِّينِ ذَاتَهُ وَ لِذَلِكَ عَتَبُوا عَنْ الْخَلِيفَةِ بِالْمَوْصُولِ وَ الصَّلَةِ فَقَالُوا: مَنْ يَفْسُدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدَّمَاءَ وَ هُوَ الْإِسْمُ فَيَكُونُ مَقَابِلَتَهُ بِدَعْوَاهُمْ: نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ مَقَابِلَهُ بِالْإِسْمِ فَهَمُّ طَاهِرُونَ مَقْدَسُونَ فِي أَسْمَائِهِمْ أَى ذَوَاتِهِمْ مِنْ حَيْثُ الْوَصْفِ وَ هُوَ الْمَطْلُوبُ فَافْهَمُ.

و لنرجع إلى ما كُنَّا فِيهِ وَ بِالْجُمْلَةِ فَعَالِمُ الْأَمْرِ عَالِمُ الْقُدُسِ وَ الطَّهَارَةِ وَ سَمَّى بِالْأَمْرِ لِكَوْنِهِ لَا يَحْتَاجُ فِي وُجُودِهِ إِلَىٰ أَزِيدٍ مِنْ كَلِمَةٍ كُنْ وَ مِنْ هُنَا رَبَّمَا يَعْتَبِرُ سُبْحَانَهُ عَنْهُ بِالْكَلِمَةِ كَقَوْلِهِ: وَ كَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ وَ رُوْحٌ مِنْهُ كَمَا يَعْتَبِرُ عَنِ الْقَضَاءِ الْمَحْتَمِ بِالْكَلِمَةِ كَقَوْلِهِ:

وَ كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ وَقَالَ: وَ لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِإِعَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمُنْصُورُونَ وَ إِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْعَالِيُونَ الْآيَاتِ. وَ الْقَضَاءُ مِنْ عَالِمِ الْأَمْرِ عَنْهُ وَ قَدْ أَطْلَقَ عَلَيْهِ الْأَمْرَ كَثِيرًا كَقَوْلِهِ سُبْحَانَهُ: أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ وَ قَوْلِهِ:

وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا وَ قَوْلِهِ: وَ اللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ إِلَىٰ غَيْرِ ذَلِكَ وَ قَالَ سُبْحَانَهُ: لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ الْآيَةِ، إِذِ التَّبْدِيلُ فِرْعَاقُ قَبُولِ التَّغْيِيرِ الَّذِي هُوَ مِنْ لَوَازِمِ الْمَادَةِ وَ الْقُوَّةِ وَ عَالِمِ الْأَمْرِ

كما عرفت مبرى منها وقال سبحانه: قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا وَقَالَ سُبْحَانَهُ: وَ لَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ الْآيَةَ.

فتبين من جميع ذلك أن عالم الأمر مؤلف من عوالم كثيرة مترتبة بعضها لا تحديد ولا تقدير لموجوداتها غير أنها معلوله له سبحانه بل هي موجودات طاهره نوريه متعالیه دائمه غير نافذه و لا محدوده و بعضها يشتمل على موجودات نوريه طاهره غير نافذه لكنها محدوده و يشتمل الجميع على جميع كمالات هذه النشأه الجسمانيه و لذائذها و مزاياها بنحو أعلى و أشرف غير مشوب بنواقص الماده و إعدامها و كدوراتها و آلامها و لا حجاب يحتجب الحق سبحانه به عنها كل ذلك بحسب وجودهم و مراتب ذواتهم.

ثم إن الحق سبحانه بين أن الروح من هذا العالم فقال تعالى:

وَيَشِئُلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا وَمِمَّا مَرَّ مِنَ الْبَيَانِ تَعْرِفُ أَنَّ قَوْلَهُ سُبْحَانَهُ: قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي يَشْتَمِلُ عَلَى بَيَانِ الْحَقِيقَةِ وَ لَيْسَ اسْتِنكَافًا عَنِ الْجَوَابِ وَ الْبَيَانُ فَيُبَيِّنُ سُبْحَانَهُ إِنَّ الرُّوحَ مَوْجُودٌ أَمْرِي غَيْرَ خَلْقِي كَمَا يَوْمِي إِلَيْهِ قَوْلُهُ تَعَالَى: ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ فَظَهَرَ بِذَلِكَ أَنَّهُ مُشَارِكٌ مَعَ سَائِرِ مَوْجُودَاتِ عَالَمِ الْأَمْرِ فِي شُؤْنِهِمْ وَ أَوْصَافِهِمْ وَ أَطْوَارِهِمْ ثُمَّ قَالَ سُبْحَانَهُ: فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَيُبَيِّنُ أَنَّ الرُّوحَ كَانَ غَيْرَ الْبَدَنِ وَ أَنَّهُ إِنَّمَا سَكَنَ هَذِهِ الْبَنِيَةَ بِالنَّفْخِ الرَّبَّانِيِّ وَ هَبَطَ إِلَيْهِ مِنْ مَقَامِهِ الْعُلُويِّ ثُمَّ قَالَ سُبْحَانَهُ: كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ.

فبان بذلك أن هذا الطائر القدسي سترك هذه البنيه المظلمه

بجذب ربّاني كما سكنها أولاً بنفخ ربّاني وقد قال سبحانه: مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ قَالَ سبحانه: وَقَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ زَعَمًا مِنْهُمْ أَنَّهُمْ هُمُ الْأَبْدَانُ وَهِيَ تَتَلَشَّيْ وَتَضَلُّ فِي الْأَرْضِ فَقَالَ سبحانه: بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ الْآيَةَ.

فبين سبحانه أن الذي يلقي الله تعالى و يتوفاه ملك الموت أى يأخذه و يقبضه هو روحهم و هو نفسهم المدلول عليها بلفظ كم فما يحكى عنه الإنسان بلفظ أنا هو روحه و هو الذي يقبضه الله و يأخذه بعد ما نفخه و هو غير البدن ثم قال سبحانه: مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَىٰ وَ قَالَ سبحانه: فِيهَا تَحْيَوْنَ وَ فِيهَا تَمُوتُونَ وَ مِنْهَا تُخْرَجُونَ فبين أن للروح مع ذلك اتحاداً أما مع البدن فى هذه الحياه الدنيا فهو هو و يشير إليه ما فى العلل مسندا عن عبد الرحمن عن أبى عبد الله (عليه السلام) قال: قلت لأى عله إذا خرج الروح من الجسد وجد له مساً و حيث ركبت لم يعلم به؟ قال:

لأنه نما عليها البدن. و قال سبحانه: ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ وَ قَالَ سبحانه: قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ الْآيَةَ.

فبين سبحانه أنه ملك الروح بعد توحيده مع البدن و إعطائه جوارح البدن و أعضائه قوى سامعه و باصره و متفكره عاقله و تم له إذ ذاك جميع الأفعال الجسمانيه التى ما كان يقدر على شىء منها لو لا- هذا الإعطاء و الجعل و هيأ سبحانه له جميع التصرفات الجسمانيه فى عالم الاختيار و سخر له ما فى السموات و الأرض و سخر له الشمس و القمر دائبين و سخر له الليل و النهار قال سبحانه: مُّسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ

فالتسخير و التدبير للأمر و بالأمر دون الخلق و إنما للخلق و هو مجموع عالم الأجسام الآليه و الأدواتيه قال تعالى: وَ آتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا آيَهُ.

فهذا أول الفروق التي يفترق بها الروح عن الملائكته و هما جميعا من عالم الأمر فالروح موجود مجرد محلّي بحلل الكمالات الحقيقيه مبرّى عن القوه و الاستعداد و المنقصه و العدميات منزّه عن الاحتجاب بحجب الزمان و المكان سائر في مراتب الأمر و مدارج النور و هو مع ذلك يقبل أن ينزل عن عالمه إلى هذا العالم فيتحد بالأجسام و يتصرف في جميع الأنحاء الجسميه و الجهات الاستعداديه و الإمكانيه بالاتحاد من غير واسطه بخلاف الملائكته فإنهم محدودو الوجود بعالم الأمر لا يجاوزون أفق المثال.

ثم أنه سبحانه قال: قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ آيَهُ فبين أن هبوطهم إلى الأرض يوجب انشعاب الطريق إلى شعبتين شعبه السعاده و شعبه الشقاوه و تفرقهم فريقين فريق في الجنه و فريق في السعير ثم قال سبحانه: أَلَمْ تَرِ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ.

فبين أن طريق الشقاوه في الحقيقه هلاك و بوار فهناك منتهى سفرهم من عالم القدس و أما طريق السعاده فهو الحياه الجاريه الدائمه قال تعالى: أَنْ لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ قَالَ سبحانه: مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَ قَالَ سبحانه:

وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ وَ قد قال تعالى: كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ فَرِيقًا هَدَى وَ فَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ



فبين أن الفريقين يعودان على ما كانا عليه قبل النزول والهبوط و تبين به أن أصحاب الشقاء يعيشون و يحيون بعد العود عيشا في صوره البوار و حياه في صوره الموت قال سبحانه: ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ وَإِنْ أَصْحَابُ السَّعَادَةِ يَعودونَ إِلَىٰ مَا كَانُوا عَلَيْهِ مِنَ الْحَيَاةِ الطَّيِّبَةِ قَالَ تَعَالَىٰ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ هُمُ الَّذِينَ يُوجِرُونَ بِأَعْمَالِهِمُ النَّاشِئَةَ عَنِ ذَوَاتِهِمُ السَّعِيدَةَ وَ يَزِيدُهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَلمُوا وَ يَزِيدُهُمُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ فَغَايَةُ هَذَا السَّيْرِ وَ السَّرَىٰ وَ الهَبْوَطِ وَ النَّزُولِ مِنْ فَرِيقِ الرُّوحِ هَلَاكٌ بَعْضُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ رَجُوعٌ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ مَقَامِهِ الشَّامِخِ الْأَوَّلِ مَعَ مَزَايَا اكْتَسَبَهَا قَالَ تَعَالَىٰ: قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَ مِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلِيِّهِ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَ الْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَ أَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ الْآيَاتِ.

و هذا هو الفرق الثاني بين الروح و الملائكة فالروح بواسطة نزوله إلى هذه النشأة و إقامته فيها يقع على مفترق طريقين و منشعب خطين غايه أحدهما البوار و الهلاك و غايه الآخر التمكن في معارج العليا و جنه الخلد و مقام القرب و الملائكة بخلاف ذلك فليس لهم إلا خط واحد و هو خط السعادة.

و اعلم إننا قد فضلنا القول في رساله الأفعال في باب السعادة و الشقاوه أن محتد هذه المعاني و منشعب السعادة و الشقاء قبل نشأه المادة. هذا:

ثم إنه سبحانه قال في وصف المؤمنين: أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَ أَيْدُهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ فَعَلِمْنَا إِنْ هُنَاكَ رُوحًا آخَرَ غَيْرَ مَا

يشترك فيه جميع أفراد الإنسان يختص به المؤمنون و هو المسمى بروح الإيمان و قال سبحانه: فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى فَعَبَّرَ عَنْهُ بِكَلِمَةِ التَّقْوَى وَ بَيْنَ أَنَّ هَذَا الرُّوحَ يَلْزَمُ التَّقْوَى.

و فى الكافى مسندا عن أبى بصير عن أبى عبد الله (عليه السلام) قال: إن للقلب أذنين فإذا همَّ العبد بذنوب قال له روح الإيمان لا تفعل و قال له الشيطان افعل، و إذا كان على بطنها نزع منه روح الإيمان. الحديث.

ثم قال تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ فَعَبَّرَ عَنْهُ بِالنُّورِ وَ بَيَّنَّ ذَلِكَ فِي آيَاتٍ أُخَرَ.

ثم قال سبحانه: يُلْقَى الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ وَ قَالَ سبحانه: وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ لَأَ الْإِيمَانُ وَ لَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَ إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ الْآيَاتِ.

فبين أن هناك روحا آخر يختص به الرسل (عليهم السلام) و هو نور يهتدى به الغير كما أن روح الإيمان نور يهتدى به الإنسان فى نفسه.

و قوله: مَا كُنْتَ تَدْرِي .... الخ، يبين أن هذا الروح مهيم على روح الإيمان حيث يفيد علم الكتاب و نور الإيمان فظهر أن اختلاف الروحين إنما هو بشده الوجود و ضعفه و ليس بالاختلاف الشخصى.

و قوله: وَ إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ إشاره إلى أن

بينه و بين الروح الإنساني اتحادا فالاختلاف بينهما أيضا بالشده و الضعف دون الشخص فما هناك إلّا روح واحد.

ثم قال سبحانه: يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ وَقَالَ سَبْحَانَهُ: وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ الْآيَةَ، فبين بذلك أن الروح أرفع منزله من الملائكة و أنه يتحد معهم قائما عليهم كما يشير إليه قوله سبحانه: قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ وَقَالَ سَبْحَانَهُ: نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ وَقَالَ سَبْحَانَهُ: قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ الْآيَاتِ.

فعبر سبحانه في كلامه تاره بالروح و تاره بجبرئيل (عليه السلام) و هو يعطى الاتحاد الذي ذكرناه و أنت تعلم أن هذا غير الاتحاد و الحلول المقدس عنه ساحه الوجود.

و في البصائر مسندا عن الحسن بن إبراهيم عن الصادق (عليه السلام) قال: سألته عن علم المعالم فقال: إن في الأنبياء و الأوصياء خمسه أرواح روح البدن و روح القدس و روح القوه و روح الشهوه و روح الإيمان و في المؤمنين أربعه أرواح إنما فقدوا روح القدس، روح البدن و روح القوه و روح الشهوه و روح الإيمان. و في الكفار ثلاثه أرواح روح البدن و روح القوه و روح الشهوه. ثم قال (عليه السلام): و روح الإيمان يلزم الجسد ما لم يعمل بكبيره فإذا عمل بكبيره فارقه الروح و روح القدس من سكن فيه فإنه لا يعمل بكبيره أبدا.

و في تفسير العياشي عن الصادقين (عليهما السلام) في قوله تعالى: يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ الْآيَةَ، إنما الروح خلق من خلقه له بصر و قوه و تأييد يجعله في قلوب المؤمنين و الرسل. الحديث، و في إشعار ما باتحاد الروحين.

و يؤيده ما رواه العياشى أيضا فى الآيه عن أحدهما (عليهما السّلام): سئل عن الروح، قال: التى فى الدواب و الناس.

قيل: و ما هى؟ قال: هى من الملكوت من قدره.

و فى تفسير القمى عن الصادق (عليه السّلام) أنه سئل عن هذه الآيه فقال:

خلق أعظم من جبرئيل و ميكائيل كان مع رسول الله (صلى الله عليه و آله) و هو مع الأئمه، هو من الملكوت.

و فى تفسير العياشى عنه (عليه السّلام) أنه سئل عنها فقال:

خلق عظيم أعظم من جبرئيل و ميكائيل لم يكن مع أحد ممن مضى غير محمد (صلى الله عليه و آله) و مع الأئمه يسددهم و ليس كلما طلب وجد. الحديث و يستشم منه أن الروح المؤيد به الرسل (عليهم السّلام) أيضا ذو مراتب.

و فى تفسير القمى عن الصادق (عليه السّلام): أن الروح أعظم من جبرئيل و أن جبرئيل من الملائكه و أن الروح هو خلق أعظم من الملائكه أ ليس يقول الله تبارك و تعالى: تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ.

و فى تفسير القمى عن الصادق (عليه السّلام) و فى الكافى عن الكاظم (عليه السّلام): نحن و الله المأذونون لهم يوم القيامة و القائلون صوابا. قيل: ما تقولون إذا تكلمتم؟ قالوا: نمجّد ربّنا و نصلى على نبينا و نشفع بشيعتنا و لا يردنا ربّنا. الحديث. يشيران (عليهما السّلام) إلى قوله تعالى: يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلَائِكَةُ صِفًّا لا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أذنَ لَهُ الرّحمنُ وَ قالَ صواباً الآيه، و فيه من الإشاره إلى توحيد الأرواح ما يخفى.

و هذا هو الفرق الثالث بين الملائكه و الروح فالروح من الأمر و هو أرفع درجه من الملائكه و مهيمن عليهم و الله أعلم.

و قوله تعالى: وَ لَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا الْآيَةَ مَعَ كَوْنِ الْمَلَائِكَةِ قَائِمَةً بِالرُّوحِ وَ مُتَّحِدَةً ذَاتًا وَ فِعْلًا بِهِ كَمَا مَرَّ  
يُعْطَى أَنَّهُمْ أَنْوَارُ إِلَهِيَّةٍ وَ حِينئذٍ فَيَتَضَحُّ اتِّضَاحًا مَا قَوْلُهُ تَعَالَى:

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ الْآيَةَ، وَ قَوْلُهُ سُبْحَانَهُ: لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ الْآيَةَ، وَ قَوْلُهُ سُبْحَانَهُ:

مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ إِلَى قَوْلِ تَعَالَى: نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ  
مَنْ يَشَاءُ وَ لِنَقْتَصِرَ عَلَى هَذَا الْمَقْدَارِ مِنَ الْكَلَامِ وَ اللَّهُ الْهَادِي.

### خاتمه:

تناسب ما مر من الكلام، قال سبحانه: وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَ تَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ  
يَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى  
الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ قَالَ يَا آدَمُ  
أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ.

قوله سبحانه: قَالُوا أَ تَجْعَلُ فِيهَا ظَاهِرٌ فِي أَنَّهُمْ قَايَسُوا خِلَافَهُ الْأَرْضِ عَلَى خِلَافَتِهِمُ السَّمَاوِيَّةِ وَ ذَكَرُوا إِنْ خِلَافَهُ السَّمَاوِيَّةِ  
خِلَافَهُ تَامَةً تَظْهَرُ تَنْزَهُ الْحَقِّ سُبْحَانَهُ وَ قُدْسَهُ بِخِلَافِ خِلَافَةِ الْأَرْضِ فَإِنَّ فِيهَا ظُهُورَ الْفَسَادِ وَ سَفْكَ الدِّمَاءِ وَ بِالْجُمْلَةِ السِّئَاتِ الَّتِي  
أَخْبَرَ الْحَقُّ سُبْحَانَهُ فِي كِتَابِهِ بِأَنَّهَا لَيْسَتْ مِنْهُ وَ ذَلِكَ يُوْجِبُ تَغْيِيرًا فِي حَقِيقَةِ الْخِلَافَةِ وَ عَدَمَ بَقَائِهِ عَلَى قُدْسِهِ حَتَّى يَحْكِيَ كَمَالَ  
الْحَقِّ بِمَا يَلِيقُ

بقدس ذاته سبحانه و ذلك كان كالاتفسار منهم لكيفيه هذه الخلافه مع هذه النواقص دون الاعتراض عليه و تخطئته سبحانه.

و الدليل على ذلك قولهم: إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ و قوله تعالى: قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ بيان لنقص خلافتهم بان اسم العلم لم يظهر فيهم تمام الظهور و ليس من قبيل الإسكات كما يقوله أحدنا لمن ينكر شيئاً من أمره إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ.

و يشرح ذلك قوله سبحانه: وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ يَظْهَرُ مِنَ السِّيَاقِ أَنَّ هَذِهِ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا مَوْجُودَاتٌ حَيْثُ عَالَمُهُ عَاقِلُهُ وَ أَنَّ هُمْ عَيْنُ الْأَسْمَاءِ الَّتِي عَلَّمَهَا سَبْحَانَهُ آدَمَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) كَمَا أَنَّ الْأَسْمَاءَ عَيْنُ الْمَسْمُومِ وَ إِنَّ الَّذِي عَلَّمَهُ هُوَ جَمِيعُ الْأَسْمَاءِ وَ هِيَ حَيْثُ عَالَمُهُ فَالْمُرَادُ بِالْأَسْمَاءِ غَيْرِ الْأَلْفَاظِ قِطْعًا بَلِ الذَّوَاتِ مِنْ حَيْثُ اتَّصَفَتْ بِصِفَاتِ الْكَمَالِ وَ هِيَ ظُهُورَاتُهَا الَّتِي يَتَفَرَّعُ عَلَى ذَوَاتِهَا يَدُلُّ عَلَيْهِ قَوْلُهُ: أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ وَ قَوْلُهُ: فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ وَ حِينَئِذٍ (١) فَيَنْطَبِقُ عَلَى قَوْلِهِ سَبْحَانَهُ: وَ إِنَّ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عَلَّمْنَا خَزَائِنَهُ وَ مَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ فَهَؤُلَاءِ الْأَسْمَاءُ هِيَ خَزَائِنُ الْغَيْبِ الَّتِي هِيَ غَيْرُ مَحْدُودَةٍ وَ لَا مَقْدَرَهُ وَ فِيهَا كُلُّ شَيْءٍ.

و يظهر من هنا إن هؤلاء الملائكة المخاطبين إنما كانوا هم الذى لا يرقى وجودهم عن عالم التقدير و الحدود و يشير إليه قوله تعالى:

إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ وَ قَوْلُهُ: إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ.

١- و الشاهد على ذلك أنه سبحانه كرر قوله: إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ بتبديله بقوله: إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ فللسماوات و الأرض غيب كما أن لهما شهادة و الأسماء التى علمها سبحانه آدم (عليه السلام) هم غيبهما فافهم منه.

و بهذا يتضح ما فى بعض الأخبار أن لله ملائكة لم يشعروا أن الله خلق عالما و لا آدمًا.

و ما فى أخبار آخر أن الملائكة لما عرفوا خطأهم فى قولهم لاذوا بالعرش ثم قال سبحانه فى موضع آخر من كتابه: وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يُعَلِّمُهَا إِلَّا هُوَ وَ الْمَفَاتِحُ هُوَ الْخَزَائِنُ أَوْ مَفَاتِحِهَا فَعَلِمَ آدَمُ إِنَّمَا هُوَ عِلْمُهُ سُبْحَانَهُ الْمَحْجُوبِ عَنِ الْمَلَائِكَةِ وَ هَذَا لَا يَتَحَقَّقُ بِغَيْرِ الْوَلَايَةِ كَمَا حَقَّقَ فِي مَحَلِّهِ فَالَّذِي صَنَعَهُ سُبْحَانَهُ هُوَ أَنَّهُ وَضَعَ فِي جَبَلِهِ آدَمَ الْوَلَايَةَ وَ التَّخَلُّقَ بِجَمِيعِ الْأَسْمَاءِ وَ الصِّفَاتِ فِي جَمِيعِ الْأَسْمَاءِ وَ قَدْ حَجَبَ عَنْهُ الْمَلَائِكَةُ وَ لَمْ يَصِيرُوا بَعْدَ إِبْنَاءِ آدَمَ إِتَاهُمُ الْأَسْمَاءَ مِثْلَ آدَمَ وَ إِلَّا لَمْ يَصِحَّ الْجَوَابُ الَّذِي أَجَابَ بِهِ سُبْحَانَهُ عَنْهُمْ وَ هُوَ وَاضِحٌ.

ثم اعلم أنه سبحانه لم يذكر قصه هذه المخاطبه فى كتابه فى أزيد من موضع واحد من سورة البقره بل يدل هذا التفصيل بنحو قوله سبحانه: إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّى خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ طِينٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِى فَيُظْهِرُ أَنَّ قَوْلَهُ: وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِى يَشْتَمِلُ عَلَى إِجْمَالِ مَا يَفْصَلُهُ قَوْلُهُ سُبْحَانَهُ: وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ... الخ و يظهر منه حقيقه هذا الروح الذى نفخه سبحانه و وجه تخصيصه بنفسه بقوله: مِنْ رُّوحِى و لم يرد فى القرآن إضافه الروح إليه سبحانه إلا فى قصه آدم و الباقي على غير هذا النحو من الإضافه كقوله سبحانه: فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا وَ قَوْلُهُ سُبْحَانَهُ: نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ وَ قَوْلُهُ: وَ أَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ الْآيَاتِ، وَ قَوْلُهُ سُبْحَانَهُ: وَ أَعَلَّمْ مَا تُبَيِّنُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ يشعر بأنه كان هناك أمر ما مكتوم و قوله سبحانه بعد ذلك: وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ الْآيَهُ. حيث عبر بقوله: وَ كَانَ

مَنْ كَالْبَيَانِ لِهَذَا الْأَمْرِ الْمَكْتُومِ وَ لَذَا وَرَدَ فِي الرِّوَايَاتِ كَمَا فِي تَفْسِيرِ الْقَمِّيِّ وَ غَيْرِهِ أَنَّ الْمَرَادَ مِمَّا كَانُوا يَكْتُمُونَ مَا كَانَ يَضْمُرُهُ إِبْلِيسُ مِنْ عَدَمِ السَّجْدَةِ لِأَدَمَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ).

وَ قَدْ بَيَّنَّا فِي رِسَالَةِ الْوَسَائِطِ أَنَّ هَذِهِ النَّشْأَةَ الْمَتَقَدِّمَةَ عَلَى الدُّنْيَا لَا يَتِمَّازُ فِيهَا السَّعَادَةُ وَ الشَّقَاوَةُ وَ إِنَّمَا مَوْطِنُ التَّمَايُزِ وَ مَبْدَأُ الدُّنْيَا وَ لِذَلِكَ فَحَالُ إِبْلِيسَ هُنَاكَ حَالُ سَائِرِ الْمَلَائِكَةِ وَ قَدْ شَمِلَهُ الْخَطَابُ بِالسَّجُودِ كَمَا يَفِيدُهُ الْإِسْتِثْنَاءُ ثُمَّ تَمَيَّزَ إِبْلِيسُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ صَارَ رَجِيمًا وَ يَسْتَشْعِرُ ذَلِكَ مِنْ قَوْلِهِ سَبْحَانَهُ: وَ قُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ فَازْلَهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَخَرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَ قُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ إِلَى أَنْ قَالَ:

قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ الْآيَاتِ.

فَقَوْلُهُ: قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا ... الْخِ وَ قَالَ سَبْحَانَهُ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ: قَالَ اهْبِطُوا.

وَ فِي رِوَايَةِ الْقَمِّيِّ عَنِ الصَّادِقِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): وَ لَمْ يَدْخُلْهَا إِبْلِيسُ. الْحَدِيثُ.

وَ قَالَ سَبْحَانَهُ بَعْدَ حِكَايَةِ آبَائِهِ عَنِ السَّجْدَةِ: قَالَ فَخَرَجُ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ يَوْجِبُ إِشْكَالًا فِي كَيْفِيهِ وَ سَوْسْتَهُ لَعْنَةُ اللَّهِ فِي الْجَنَّةِ وَ هُوَ مَمْنُوعٌ مِنْ وِرْوَدِهِ وَ سَوْسْتَهُ لِأَدَمَ وَ هُوَ مَعْصُومٌ وَ يَنْحَلُّ الْإِشْكَالَ بِمَا ذَكَرْنَاهُ مِنْ عَدَمِ تَمَيُّزِ السَّعَادَةِ وَ الشَّقَاوَةِ قَبْلَ الْهَبُوطِ فَافْهَمْ.



و يظهر منه إن عصيان آدم لم يكن بالعصيان المنافي لعصمته (عليه السّلام) و إنما هو عصيان جبلى ذاتى و هو اختياره الهبوط إلى الدنيا و هو ترك عالم النور و الطهارة و اختيار الظلمة و الكدوره و إليه يلمح قوله سبحانه: فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ و هذا معنى قوله سبحانه: وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى الآيه، و الدليل عليه قوله سبحانه بعده: ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَى الآيه، و قد قال سبحانه: وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ و لو كانت معصيته (عليه السّلام) معصيه فسق لكانت جنّته دار اختيار فكانت من دار المادة و الظلمة فكانت فى الأرض دون السماء على ما سيجى ء.

و قوله سبحانه: قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا إِلَى قَوْلِهِ: وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ سياق الكلام يعطى أن الهبوط إنما كان من غير الأرض و هو السماء إلى الأرض و هو ظاهر قوله فى موضع آخر: فِيهَا تَحْيَوْنَ وَ فِيهَا تَمُوتُونَ وَ مِنْهَا تُخْرَجُونَ الآيه. و يدل عليه قول على (عليه السّلام) فى احتجاجه على الشامى حين سأله عن أكرم واد على وجه الأرض فقال (عليه السّلام) له: واد يقال له سرانديب سقط فيه آدم من السماء.

و فى النهج فى خطبه له (عليه السّلام) يصف فيها قصه آدم (عليه السّلام): ثم بسط الله سبحانه له فى توبته و لقيه كلمه رحمته و وعده المرد إلى جنّته فاهبطه إلى دار البليه و تناسل الذريه. الخطبه.

يشير (عليه السّلام) بقوله: «و وعده» إلى قوله سبحانه:

فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ ... الخ و قوله: ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَى الآيه.

و من الممكن أن يكون قوله سبحانه: قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا

جَمِيعاً ... تلميحا إلى أن ذريه آدم مشاركون مع أبيهم فى الخروج عن الجنة بعد دخولها.

و يؤيد ذلك بقوله تعالى: فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي فَإِنَّ إبليس يائس من رحمته و قد قال فيه: قَالَ فَالْحَقُّ وَ الْحَقُّ أَقُولُ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبَعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ فلا يبقى للخطاب إلا آدم و زوجته و الخطاب لهم إنما هو بالثنيه دون الجمع.

و ما فى بعض الروايات أن فى الهابطين حيه كان إبليس ألقى و سوسته إليهما فى الجنة بواسطتها لا يصحح الخطاب الجمع فإن الحيه و هى غير مكلفه بتكليف آدم و زوجته خارجه عن الخطاب قطعاً فليس إلا أن الحكم لآدم و زوجته و ذريتهما و قد قال سبحانه فى موضع من كتابه: وَ لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ الْآيَةَ.

و كيف كان فظاهر سياق الآيات أن دخولهما الجنة كان بعد تسويتهم و النفخ و السجود و هو المتحصل بل الصريح من الروايات.

و مما فى بعض الروايات و هى روايتان أو ثلاثه أنه سبحانه نفخ فى خلق آدم يوم الجمعة و أدخله الجنة بعد الظهر من يومه ذلك و ما لبث فى الجنة إلا ست ساعات من النهار أو سبعا حتى خرج منها.

و يظهر من الجميع أن ذلك كان حالاً - برزخياً له و لزوجته (عليهما السلام) و تمثل لهما الشجره المنهيه فيها فأكلا منها و ظلما أنفسهما و كان ذلك منهما هبوطاً إلى الأرض و حياه فيها و ظهور سوآتتهما.

و ورد فى الخبر أنها كانت شجره الحنطه و السنبله، و ورد أيضاً أنها كانت تحمل جميع الأثمار كسائر أشجار الجنة و ورد أنها كانت شجره علم محمد و آله و ولايتهم.

و هذه التعبيرات جميعها مستقيمه واضحه عند الممارس المستأنس بالتعبيرات المتشابهه التي وردت فى الشرع.

و على أى حال كانت شجره كان أصلها يستوجب الهبوط إلى الدنيا و حيث أن الغايه فيها هى التحقق بعلم الأسماء كلها كما يتبين من سابق الآيات و هى الولايه فلدلك عتبر عنها تاره بشجره الحنطه و تاره بشجره تحمل كل ثمره و تاره بشجره علم محمد و آله.

و يمكن أن يكون شجره الحنطه و الإنسان يعيش بها فيؤول إلى تمثل الحياه الدنيا له (عليه السلام) و يؤيده قضيه ظهور السوآه و بدوآها و روى عنهما و الله العالم.

و يمكن أن يكون إلى ما مرّ الإشاره بقوله سبحانه: إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا الْآيَه.

فقوله سبحانه: إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا يحكى عن ظلم سابق و جهاله سابقه فموطن هذا العرض إن كان هو الوجود الدنيوى فالظلم فى نشأه سابقه و الأمانه هى التكليف كما يفسره به بعض الروايات و إن كان قبل الوجود الدنيوى فالظلم قبلها بطريق أولى و الأمانه هى الولايه كما يفسره بعض آخر من الروايات و كلاهما صحيحان فإن الدنيا جاريه على ما جرى عليه الأمر قبلها من سعاده و شقاوه.

و قوله سبحانه بعده: لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا الْآيَه بيان لغايه عرض الأمانه و قد قسم الإنسان بقسمين مؤمن و منافق إشعارا بأن الكل حاملون فمنهم من حملة ظاهرا و باطنا و منهم من

حملة ظاهر الالـ باطنا و معلوم إن ظاهر تلك النشأه باطن فى هذه النشأه و بالعكس فالكافر فى هذه النشأه كافر فى ظاهر لكنه معترف بجبلته و فطرته فطرت الله اللى فطر الناس عَلَيْهَا لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ و بالجمله فتطبق الآيتان على قضيه أخذ الميثاق و قد شرحناها بعض الشرح فى رساله الأفعال و هى الرساله الثالثه من كتاب التوحيد.

تم الكلام و لله الحمد و على رسوله و آله الصلاه و السلام ليله الأحد لعشرين خلون من شهر صفر الخير و هى ليله الأربعين المقدسه من سنه واحد و ستين و ثلاثمائه و ألف قمريه من الهجره و وقعت الكتابه فى قريه شادآباد من أعمال بلده تبريز



ص: ١٨٥

رساله الانسان فى الدنيا

اشاره



بسم الله الرحمن الرحيم هذه رساله الإنسان فى الدنيا من كتاب الإنسان و هى الرساله الثانيه الحمد لله رب العالمين و الصلاه و السلام على أوليائه المقربين سيما محمد و آله الطاهرين.

هذه رساله الإنسان فى الدنيا نضع فيه إجمال القول فى ما يصير إليه حال الإنسان فى وروده فى دار الحياه الدنيا بعد ما كان عليه قبل الدنيا مما عرفنا ملخصه فى رساله الإنسان قبل الدنيا و الله سبحانه هو المستعان.

### فصل ١ فى ان صور علومنا الذهنيه على قسمين

اعلم أن المعانى التى عندنا و هى صور علومنا الذهنيه على قسمين:

أحدهما المعانى التى تقع على الموجودات الخارجيه فى نفسها مطابقه بها و معها بحيث أنها فى نفسها كذلك سواء انتزعنا منها تلك المعانى و تعقلناها و أوقعنا عليها هذه المعانى أولا و ذلك كمعنى الأرض



و السماء و الكواكب و الإنسان فإن مطابقت هذه المعانى موجوده فى الخارج فى نفسها سواء انتزعنا منها هذه المعانى و تعقلناها فى أذهاننا و أوقعنا المعانى المنتزعه عليها أولا و هذه المعانى هى التى نسميها الحقائق.

و ثانيهما المعانى التى نوقعها على الأمور الخارجيه لكنها بحيث لو أغمضنا و قطعنا النظر عن التعقل و التصور لم يكن لها فى الخارج تحقق و لا- لها وقوع و ذلك كمعنى الملك مثلا فإنه معنى به يتمكن المالك من انحاء التصرفات فى العين المملوك من غير أن يزاحمه فيها أحد من نوعه و كمعنى الرئاسة فإنها معنى بها يتمكن الإنسان الرئيس من إداره الأمور فى حوزة رئاسته و جلب طاعه مرءوسيه لكننا إذا تأملنا فى مورد هذين المعنيين لم نجد هناك فى الخارج إلّا إنسانا و عينا خارجيه مثلا و لم يكن لو لا- تعقلنا و تصورنا فى الخارج عين و لا- أثر من معنى الملك و المالك و المملوك و الرئاسة و الرئيس و المرءوس و لذلك نرى فى هذا القسم من المعانى من التغير و التبديل و الاختلاف بحسب اختلاف أنظار العقلاء ما لا يتحقق ذلك فى قسم الحقائق البتة فترى أمه من الناس تعقد على ملكيه شىء لا تعقد عليها آخرون و يدعن برئاسه إنسان لا يدعن بها فيه آخرون و الحقائق لا يمكن فيها ذلك فالإنسان إنسان عند الكل و دائما و سواء تعقلوا معنى إنه إنسان أو لم يتعقلوا ذلك.

و هذه المعانى غير الحقائق حيث إنها ليست فى الخارج حقيقه ففى الذهن لكنها ليست متحققه فى الذهن بإيجاده و اختلافه إياها من غير استعانه بالخارج فإن الذهن يوقعها على الخارج بتوهمها إنها فى الخارج و وقوعها على الأمور الخارجيه على وتيره واحده من غير اختلاف و تغير من هذه الحيشيه بالكلام و هو الصوت المؤلف الدال

على معنى بالوضع كلام و لا يصدق عليه الملك مثلا و الرئاسه مثلا و لا غيرها و لو كانت بإيجاد من الذهن من غير ارتباط و استعانه من الخارج لكانت أما غير صادقه على الخارج أصلا و أما واقعه على جميع ما فى الخارج لاستواء النسبه مع عدم الرابطة.

فثبت إن انتزاع الذهن إياها إنما هو بالاستعانه من الخارج أى من المعانى الحقيقيه التى عند الذهن و حيث إن هذا الارتباط ليس بالحقيقى لعدم تحققها فى الخارج فهو و همى بتوهم الذهن إنها هى المعانى الحقيقيه و هى إعطاء حد الأمور الخارجيه لها فهذه المعانى تتحقق بإعطاء الذهن حد الأمور الحقيقيه لما ليس لها و وضعها فيما ليست فيه فهى معان سرايه و هميه مثلها بين المعانى مثل السراب بين الحقائق و الأعيان و هذا القسم من المعانى هى التى نسميها بالاعتباريات و الوهميات و القسم الأول خارجيه حقيقيه و هذا القسم الثانى ذهنيه و هميه غير حقيقيه هذا.

ثم إننا إذا أخذنا تتأمل الموجودات الخارجيه الحقيقيه و ركزنا التأمل فى كل واحد منها بالأخذ بمجموع دائره وجوده من حين يظهر فى الوجود ثم يديم بقاءه و حياته المختصه به حتى ينتهى إلى البطلان و العدم و رددنا كل أمر يرتبط به من حيث هو مرتبط إلى داخل محيط هذه الدائره المفروضه بحيث لا يشذ منه شىء منها و لا يدخله شىء غيرها وجدنا هذا المجموع يسوى فى الوجود أمرا واحدا حقيقيا و موجودا متفردا كل جزء من أجزاء المجموع المفروض يرتبط بالآخرين بروابط خاصه بها قضيه للوحده الحقيقيه الموجوده و هذا لا شك فيها و لا ريب.

ثم إذا حللنا هذا الموجود الواحد على سعه دائره وجوده وجدناه على كثره أجزائه و جهاته ينحل إلى أمر ثابت فى نفسه كالأصل

و أمور آخر تدور عليه و تقوم به كالفروع تتفرع على الأصل و هذا الأصل هو الذى نسميه بالذات و هذه الفروع هى التى نسميها بالعوارض و اللواحق و نحو ذلك و هذا معنى سار فى كل موجود فى وعاء الوجود مثال ذلك الإنسان فإن فيك أمرا تحكى عنه بلفظ أنا و كل معنى غيره مرتبط به و متفرع على هذا الذات المحكى عنه بأنا هذه و هذا المجموع المؤلف من الذات و العوارض نسميه بالنظام الجزئى فى الموجود الجزئى و المجموع المؤلف من جميع هذه النظامات الجزئية التى فى ظرف الوجود نسميه بنظام الكل.

ثم نقول أن لكل موجود حقيقى نظاما حقيقيا خارجيا ذو أجزاء حقيقيه فذاته من حين يظهر فى الوجود يصحب معه شيئا من عوارضه اللازمه و الغير اللازمه ثم يرد عليه سلسله عوارضه واحدا بعد واحد و لا يزال يستكمل بها حتى يتم ذاته فى عوارضه تماما و كمالا- إن لم يعقه عائق فينتهى به الوجود المختص به و هو حياته فيبطل و ينعدم ببلوغه أجله فهو بحسب التمثيل كالشمس عند الحس تطلع من أفق ثم تحاذى نقطه بعد نقطه و تجرى حتى تغرب فى أفق آخر.

و جملة الأمر فى هذه النظامات أن لحوق العوارض بالذات باقتضاء ما من الذات لها بمعنى أن الذات لو وضع وحده من غير مانع تبعه عوارضه بارتباط معها فى الذات و هذه كلها أصول كليه عامه بديهيه أو قريبه من البدهاه.

ثم إن هذا الاقتضاء من الذات لعوارضه مقرونه فى الإنسان بالعلم فهذا النوع يميز الملائم عن غير الملائم بالعلم و الإدراك ثم يتحرك و ينحو نحو الملائم و يهرب عن المنافر المنافى و بعض الأنواع الأخر من الحيوان أيضا حاله حال الإنسان و لسنا نعلم هل حال كل

نوع من الموجودات الجسمانية حال الإنسان لعدم وفاء الحس و التجارب و إن قام بعض البراهين فى العلم الإلهى على أن العلم سار فى جميع الموجودات.

و بالجمله حيث كان تميز الملائم عن غيره بالعلم و الذات مقتضى للملائم و متأب عن غير الملائم و الحركة إلى الملائم عن إرادته و علم و الحركة عن غير الملائم عن إرادته و علم تحقق هناك بالضروره بالنسبه إلى الملائم صورته علميه ذهنيه مخصوصه و بالنسبه إلى غير الملائم صورته أخرى مخصوصه و هما صورته اقتضاء الذات لأمر و صورته تأيها عن أمر فللاقتضاء صورته و هى وجوب الفعل فى قولنا يجب أن يفعل كذا انتزعتها النفس عن نسبه الضروره فى القضايا الحقيقيه الخارجيه و لعدم الاقتضاء صورته و هى حرمة الفعل أو وجوب عدمها فى قولنا يحرم أو يجب أن لا يفعل كذا انتزعتها النفس عن نسبه الامتناع فى القضايا الحقيقيه الخارجيه و للمقتضى بالبناء للمفعول صورته و لعدم المقتضى المتأبى عنه بالبناء للمفعول صورته أخرى و الظاهر أن النفس ينتزعتها فيهما من نسبه بعض أجزاء الشخص بالنسبه إليه أو شخصه بالنسبه إلى شخصه و من نسبه عدم شخصه أو عدم بعض أجزاء شخصه بالنسبه إلى شخصه و هذا هو الذى يوجب الحركة إليه أو الهرب منه فافهم.

و هذا المقدار من الاعتبار كالماده الأولى بالنسبه إلى الاعتبارات التاليه قاطبه و يسرى هذا الحكم و يتكثر أقسام الاعتبار و يختلف بتكثر حوائج الإنسان و استقباله النواقص التى تصادف ذاته و يمكنك التحقق بما ذكرنا و اختبار الحال فى ذلك بالتدبر فى حال الطفل الإنسانى و تدرجه فى الحياه و كذلك باختبار حال بعض الحيوان مما الاجتماع فى نوعه محدود ساذج و التميز فى أوهامه سهل يسير.

ثم إن الإنسان الفرد لا يتم له وحده جميع كمالاته الملائمه لذاته لكونه فى جميع جهات ذاته محتاجا إلى التكامل و تفنن احتياجاته الحيويه مع احتفاف كل واحد من كمالاته بما لا يحصى من الآفات و لذلك فهو بالفطره مضطر إلى الاجتماع و التعاون و التمدن مع أمثاله و الحياه فيهم حتى يقوم كل فرد بجهه أو جهات معدوده من خصوصيات كمالاتهم بما يسعه طاقته و يعيشوا بنحو الاشتراك و هاهنا وقعت الحاجه إلى التفهيم و التفهم فابتدأ ذلك بالإشاره ثم كمل بالصوت ثم تم ذلك بتمييز الأصوات المختلفه للمقاصد المختلفه.

و الدليل عليه ما نشاهده فى الحيوان العجم فإن فيها دلالة على المقاصد بالأصوات و تعدادها كثره و قله بالنسبه إلى اجتماعاتها كصوت النزاع و صوت السفاد و صوت الترييه و صوت الإشفاق و غير ذلك مما بينها و هذا الأمر يكتمل ثم يكتمل حتى يصير اللفظ وجودا لفظيا للمعنى لا يلتفت عند استماعه إلّا إلى المعنى و يسرى الحسن و القبح من أحدهما إلى الآخر.

ثم إن اشتراك المساعى فى الحياه و اختصاص كل فرد بما يهيؤه يوجب اعتبار الملك فى المختصات و اصله الاختصاص و كذا اعتبار الزوجيه و احتياج الكل إلى ما فى أيدي آخرين يوجب اعتبار التبديل فى الملك و المعاملات المتنوعه من البيع و الشراء و الإجاره و غيرها و حفظ النسبه بين الأشياء القابله للتبديل من حيث القله و الكثره و الابتذال و العزه و غير ذلك يوجب اعتبار الفلوس و الدينار و هو شىء يحتفظ به نسبه الأشياء القابله للتبديل بعضها مع بعض.

ثم إن هذه التقلبات الغير المحصوره لا يختلف من وقائع جزئيه معتدله و اخرى يقع فيها الظلم و التعدى و الإجحاف فالأفراد فى أخلاقها مختلفه و الطبائع إلى التعدى و تخصيص المنافع بنفسها

و مزاحمه غيرها مجبوله و حين إذ ذاك وقع الاحتياج إلى قوانين يحفظ بها الاعتدال فى الاجتماع و إلى من يحفظ هذه القوانين و إلى من يعتضد به لذلك فينشعب إذ ذاك اعتبار الرئاسه و الرئيس و المرءوس و القانون و غير ذلك.

و يتفرع على ذلك اعتبارات اخر و لا يزال يتبع بعضها بعضا حتى ينتهى إلى غايات بعيده طوينا الكلام عن شرحها لعدم وفاء المقام بذلك و قد فصلنا القول فى أنواعها و أقسامها فى كتاب الاعتبارات. هذا:

و بالجمله فهذه الاعتبارات لا تزال تتكرر بكثره مسيس الحاجه حتى تنفذ و تسرى فى جميع جزئيات الأمور المربوطه بالإنسان الاجتماعى و كلياتها و يتلون الجميع بهذه الألوان الوهميه و تتلبس بهذه الملابس الخياليه بحيث إن الإنسان الذى يتقلب بينها بواسطه الإدراك و يقصدها و يتركها و يحبها و يكرهها و يرغب فيها و ينفر عنها و يرجوها و يخاف منها و يشتهاها و يعافها و يلتذ بها و يتألم منها و يختارها و يتركها بالحسن و القبح و الوجوب و الحرمة و النفع و الضرر و الخير و الشر بواسطه العلم و الإراده لا يشهد منها إلّا هذه المعانى السرابيه و لا يحس منها إلّا بهذه الوجوه فحياه الإنسان و هى حياه اجتماعيه مربوطه بهذه الأسباب محدوده بهذه الجهات متقلبه فى هذه العرصات لو وقعت حينما فى خارجها كالحيتان خارج المياه بطلت و خمدت.

و أنت إذا أجلت النظر و أدرت الفكر فى بعض الموجودات و نظامها الطبيعى كالمركبات النباتيه مثلا- رأيت فرجار حياتها فى إدامه بقاءها يدور على التغذيه و النمو و توليد المثل و رأيت ذاتها يفعل هذه الأفعال باقتضاء من نفسه من غير استعانته بالخارج عنه و يتمم و يستكمل هذه الجهات بأفعال و انفعالات ذاتيه طبيعيه بجذب و دفع

و يدوم بها أمره حتى ينتهي إلى البطلان و نظامه نظام طبيعي غير متوسط في جريانه غيره و إذا رجعت إلى الإنسان وجدت هذا النظام الطبيعي منه محفوظا بمعان ليس لها وجود في الخارج وهميه باطله لا يحس الإنسان إلّا بها و لا يماس الأمور الطبيعيه إلّا من وراء حجابها فالإنسان لا يريد و لا يروم في دائره حياته إلّا إيّاها و لا ينسج إلّا بمنوالها لكن الواقع من الأمر حين ما يقع هو الأمور الحقيقيه الخارجيه.

هذا حال الإنسان في نشأه ماده و الطبيعه من التعلق التام بمعان وهميه سراييه هي المتوسطه بين ذاته الخاليه عن الكمالات و بين الكمالات الطاريه اللاحقه بذاته.

### [فصل ٢ في ان الانسان لا حياه له في غير ظرف نفسه]

قال الله سبحانه: الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى فَأَخْبَرَ سُبْحَانَهُ أَنَّهُ بَعْدَ اتِّمَامِ ذَاتِ كُلِّ شَيْءٍ هَدَاهُ إِلَى كَمَالِهِ الْمُخْتَصِّ بِهِ هِدَايَهُ يَتَفَرَّعُ عَلَى ذَاتِهِ وَ هُوَ اقْتِضَاءُ الذَّاتِ لِكَمَالَاتِهِ وَ إِيَّاهُ يَفْصِلُ سُبْحَانَهُ بِقَوْلِهِ: الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى وَ الَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى فَهُوَ سُبْحَانَهُ بَعْدَ خَلْقِ الشَّيْءِ وَ تَسْوِيَّتِهِ قَدْرَ هُنَاكَ تَقْدِيرًا وَ ذَلِكَ بِتَفْصِيلِ خُصُوصِيَّاتِ وَجُودِهِ كَمَا قَالَ: وَ كُلُّ شَيْءٍ فَاغْتَضَاهُ تَفْصِيلاً وَ اتَّبَعَ هَذَا التَّقْدِيرَ وَ التَّفْصِيلَ بِهِدَايَتِهِ إِلَى الْخُصُوصِيَّاتِ الَّتِي قَدَّرَهَا لَهُ وَ ذَلِكَ بِإِيفَاضِهِ الْاِقْتِضَاءَ الذَّاتِي مِنْهُ لِجَمِيعِ مَا يَلْزَمُهُ فِي وَجُودِهِ وَ يَتِمُّ بِهِ ذَاتُهُ مِنْ كَمَالَاتِهِ وَ هَذَا هُوَ النِّظَامُ الْحَقِيقِيُّ الَّذِي فِي كُلِّ وَاحِدٍ وَ فِي الْمَجْمُوعِ مِنَ الْمَوْجُودَاتِ وَ مِنْهَا الْإِنْسَانُ الَّذِي هُوَ أَحَدُهَا.

ثم ذكر سبحانه الإنسان فقال: لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا

الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ فَأُخْبِرَ أَنَّهُ بَعْدَ تَمَامِهِ خَلْقِهِ مَرْدُودٌ إِلَى أَسْفَلِ سَافِلِينَ وَاسْتِثْنَاءَ الْمُؤْمِنِينَ الصَّالِحِينَ حَيْثُ أَنَّهُ مَعْقَبٌ بِقَوْلِهِ: فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ وَالأَجْرُ بظَاهِرِهِ غَيْرُ مَتَحَقِّقٍ فِي الدُّنْيَا بَعْدَ يَدْلِ عَلَى انْقِطَاعِ الِاسْتِثْنَاءِ وَانْهَمَ مَرْفُوعُونَ بَعْدَ الرَّدِّ وَقَدْ قَالَ سَبْحَانَهُ: مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصِیْعِدُ الكَلِمَ الطَّيِّبُ وَالعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَقَالَ سَبْحَانَهُ: وَإِنْ مِنْكُمْ إِلاَّ وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا ثُمَّ تُنْجَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثًّا وَقَالَ سَبْحَانَهُ: يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَوَقَدْ قَالَ سَبْحَانَهُ: وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَحَكَمَ الرَّدِّ شَامِلٌ لِنَوْعِ الإِنْسَانِ لَا يَشُدُّ عَنْهُ شَاذٌ مِنْهُمْ وَقَدْ قَالَ سَبْحَانَهُ أَيْضًا: قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلكُمْ فِي الأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمتَاعٌ إِلَى حِينٍ وَعَقِبَهُ تَفْسِيرًا بِقَوْلِهِ:

فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَ مِنْهَا تُخْرَجُونَ وَقَالَ: إِنَّمَا هَذِهِ الحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ فَبَيَّنَ أَنَّ الَّذِي رَدَّ إِلَيْهِ الإِنْسَانُ هُوَ الحَيَاةُ الدُّنْيَا وَهُوَ أَسْفَلُ السَّافِلِينَ ثُمَّ وَصَفَ الحَيَاةَ الدُّنْيَا فَقَالَ سَبْحَانَهُ: إِنَّمَا الحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ اللُّعْبُ هُوَ الفِعْلُ الَّذِي لَا غَايَةَ لَهُ إِلاَّ الخِيَالَ وَ اللُّهُ هُوَ مَا يَشْغَلُكَ بِنَفْسِهِ عَنِ غَيْرِهِ فَأَشَارَ إِلَى أَنَّ هَذِهِ الحَيَاةَ وَ هِيَ تَعْلُقُ النَفْسَ بِالبَدَنِ وَ تَوَسِيطُهُ إِيَّاهُ فِي طَرِيقِ كَمَالَاتِهِ شَاغِلُهُ لَهُ بِنَفْسِهِ عَنِ غَيْرِهِ وَ ذَلِكَ لِأَنَّ ذَلِكَ يُوجِبُ أَنَّ يَتَوَهَّمُ الرُّوحُ إِنها عَيْنُ البَدَنِ لَا غَيْرَ وَ حِينَئِذٍ يَنْقَطِعُ عَنِ غَيْرِ عَالَمِ الأَجْسَامِ وَ يَنْسَى جَمِيعَ مَا كَانَ عَلَيْهِ مِنَ الجَمَالِ وَ الجَلالِ وَ البِهاءِ وَ السَّنَاءِ وَ النُّورِ وَ الحُبُورِ وَ السَّرُورِ قَبْلَ نَشْأَةِ البَدَنِ المَادِيَةِ وَ لَا يَتَذَكَّرُ مَا خَلْفَهُ مِنَ مَقَامَاتِ القُرْبِ وَ مَرَاتِبِ الزَّلْفَى وَ الرِّفْقَةِ الطَّاهِرِينَ وَ فِضَاءِ الإِنْسِ وَ القُدُسِ فَيَتَقَلَّبُ فِي أَمَدِ حَيَاتِهِ اللُّعْبَ لَا يَسْتَقْبِلُ شَيْئًا وَ لَا يُوَاجِهُهُ شَيْءٌ مِنْ مَحْبُوبٍ أَوْ مَحْذُورٍ إِلاَّ لَغَايَةَ



خياليه و أمنييه وهميه إذا بلغها لم يجد شيئاً موجوداً قال سبحانه:

وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا وَ الْعَمَلُ مَا يَعْمَلُهُ الْإِنْسَانُ مِنْ شَيْءٍ ؕ وَقَالَ سَبْحَانَهُ: وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيَعِهِ يُحْسِبُهُ الظَّمِيَّاءُ أَنْ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَ وَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقَاهُ حِسَابَهُ فَبِينَ أَنَّ أَعْمَالَهُمْ وَ غَايَاتِهِمْ مِنْهَا كَالسَّرَابِ بِالْقَاعِ يَقْصِدُهُ الظَّمَانُ فَلَمَّا بَلَغَهُ لَمْ يَجِدْ مَا يَاقْصِدُهُ وَ وَجَدَ مَا لَمْ يَقْصِدُهُ وَ يَنْكَشِفُ حِينَئِذٍ أَنَّ مَا يَاقْصِدُهُ كَانَ غَيْرَ مَقْصُودِهِ وَ اللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَ هُوَ الَّذِي يَشِيرُ إِلَيْهِ سَبْحَانَهُ بِقَوْلِهِ: إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَ إِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صِءِيدًا جُرُزًا فَإِنَّ الزِينَةَ هِيَ الشَّيْءُ الْجَمِيلُ الْمَحْبُوبُ بِنَفْسِهِ وَ بِذَاتِهِ يَصْحَبُهُ شَيْءٌ آخِرٌ لِيَكْسِبَ مِنْهُ الْحَسَنُ أَيُّ يَقَعُ فِي الْقَلْبِ مَعَ وَقُوعِ الزِينَةِ فَيَجْلِبُ الرِّغْبَةَ فَتَكُونُ هِيَ الْمَقْصُودَةُ وَ الْمَتْرَيْنُ بِهَا هُوَ الْوَاقِعُ فَجَعَلَ مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِيَقْصِدَهَا الْقَاصِدُونَ وَ يَبْلُغُوا الْأَرْضَ بِقْصِدِهِمْ وَ هِيَ غَيْرُ مَقْصُودِهِ وَقَالَ سَبْحَانَهُ: أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهُوَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيْجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا الْآيَةَ.

فبين أنها مؤلفه من أمور خياليه تحتها أمور حقيقيه فالإنسان بعد كمال خلقته يبدأ بتكميل جهات الحياه الدنيا بتحصيل مقصد بعد آخر و هو يريد تكميل ما يظنه كمالاً- من اللعب و اللهو و الزينه و التفاخر و التكاثر و ليست إلا أمور وهميه فإذا تممها و كملها بدا له بطلانه و فناءه عند موته و وداعه للحياه الدنيا.

و من الممكن أن يكون قوله سبحانه في ذيل الآيه: وَ فِي الْأَخْرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ الْآيَةَ معطوفاً على قوله في صدر الآيه: لعب، فيكون خبراً بعد خبر لقوله إِنََّّمَا

الْحَيَاءُ ... الخ، و يؤيد ذلك بعض التأييد الآيه التاليه لهذه الآيه (١).

و بالجمله فيتين بذلك أن الحياه الدنيا بجهاتها المقصوده من اللعب و اللهو و الزينه و غير ذلك أمر موهوم و سراب خيالى و هى بعينها فى الحقيقه و باطن الأمر عذاب و مغفره و رضوان يظهر ذلك بظهور أن جهات الحياه الدنيويه كانت باطله موهومه كالحطام للنبات و هو قوله سبحانه: وَ لَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَ الْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَ كُنتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ وَ لَقَدْ جِئْتُمْنَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ تَرْكَبْتُمْ مَا حَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَ مَا نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءَ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَ ضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنتُمْ تَزْعُمُونَ فالآيتان كما ترى فى الموت و ما ينفصل الإنسان عن حياته الدنيا فيقول سبحانه فيها إن الإنسان سيقبل راجعا إليه سبحانه فردا كما خلق أول مره و يترك الأعضاء و القوى و الأسباب التى كان يعتقد لها لنفسه أركانها يعتمد عليها و أعضادا يتقوى بها و أسبابا يتوصل بها و يطمئن إليها و سينقطع ما بين الإنسان و بينها أى الروابط التى كان الإنسان يسكن إليها و يباهى بها من اعتباراته الوهميه و حينئذ ذاك ضلال الكل و زوال الجميع و فقدانها و مشاهدته عيانا أنه كان مغرورا بذلك كله و قد قال سبحانه: فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ لَا يَغُرَّنَّكُمُ بِاللَّهِ الْغُرُورُ وَ قَالَ سبحانه:

١- و قد نقل عن شيخنا البهائى رضوان الله عليه فى معنى الآيه ان هذه الأمور مترتبه بحسب مدارج عمر الإنسان فهو يشتغل أولا باللعب و ذلك فى أوان الصبى ثم باللهو فى أوان البلوغ ثم بالزينه و هو عند كمال الشباب ثم بالتفاخر و هو عند منتصف العمر ثم بالتكاثر فى الأموال و الأولاد و هو فى أوان الشيخوخه فهى مقسومه على مدارج عمر الإنسان منه.

إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ وَقَالَ سُبْحَانَهُ: وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْعُرُورِ وَالْمَتَاعُ مَا يَتَمَتَّعُ وَيَنْتَفِعُ بِهِ لِغَيْرِهِ فَالْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِنَّمَا تَتَوَصَّلُ بِهِ لِعُرُورِ الْإِنْسَانِ بِهَا لِيَلْهَى بِهَا عَنْ غَيْرِهَا وَهِيَ كِمَالِهِ الْأَقْصَى فِي مَبْدِئِهِ وَمَعَادِهِ وَقَالَ سُبْحَانَهُ:

إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ.

وَالْأَخْبَارُ فِي الْمَعَانِي السَّابِقَةِ كَثِيرَةٌ جَدًّا نَقْتَصِرُ مِنْهَا بِجَمَلِهِ مِنْ كَلَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، قَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): فِي بَعْضِ خُطْبِهِ عَلِيُّ مَا فِي النَّهَجِ: عِبَادَ اللَّهِ إِنْ الدَّهْرَ يَجْرِي بِالْبَاقِينَ كَجَرِيهِ بِالْمَاضِينَ. إِلَى أَنْ قَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): فَمَنْ شَغَلَ نَفْسَهُ بِغَيْرِ نَفْسِهِ تَحِيرَ فِي الظُّلُمَاتِ وَارْتَبَكَ فِي الْهَلَكَاتِ وَوَدَّتْ بِهِ شَيْطَانِيهِ فِي طُغْيَانِهِ وَزِينَتِ لَهُ سَيِّئِ أَعْمَالِهِ فَالْجَنَّةُ غَايَةُ السَّابِقِينَ وَالنَّارُ غَايَةُ الْمَفْرُطِينَ. إِلَى أَنْ قَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): وَكَأَنَّ الصَّيْحَةَ قَدْ أَتَتْكُمْ وَالسَّاعَةَ قَدْ غَشِيَتْكُمْ وَبَرَزْتُمْ لِفَصْلِ الْقَضَاءِ قَدْ زَاحَتْ عَنْكُمْ الْأَبَاطِيلُ وَاضْمَحَلَّتْ عَنْكُمْ الْعُلَلُ وَاسْتَحَقَّتْ بِكُمْ الْحَقَائِقُ.

الخطبه.

وَقَوْلُهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): فَمَنْ شَغَلَ... الخ، إِشَارَةٌ إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى: عَلَيْكُمْ أَنْفُسِكُمْ لَا يَصُدُّكُمْ عَنْ صَلَاةِ اللَّهِ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ وَقَوْلُهُ تَعَالَى: وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُومُوا وَبُكِّمُوا فِي الظُّلُمَاتِ مَنْ يَشَاءُ اللَّهُ يُضِلُّهُ وَمَنْ يَشَاءُ يُجْعَلْهُ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَقَوْلُهُ: وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ الْآيَاتِ.

فالإنسان لا حياه له فى غير ظرف نفسه و لا معاش له دون وعائه و جوه فاذا نسى نفسه و وقع فى غيرها وقع فى الضلال البحت و البوار و بطلت أعمال قواه فلا تعمل منه سمع و لا لسان و لا بصر فهو فى الظلمات ليس بخارج منها و صار كل ما قصده سرايا و كل ما صنعه بائرا هالكا فاذا برز إلى اليوم الحق برز صفر اليد خفيف العمل و قد زاحت عنه أباطيله و استحقت حقائقه و الله ولى الأمر كله.

و الكلام ذو شجون و إيثار الاختصار مانع عن الإطناب و التعرض بأزيد من التلويح و الإشاره على ما هو الدأب فى هذه الرساله و أخواتها من الرسائل السابقه فالحق سبحانه خير دليل و هو الهادى إلى سواء السبيل.

تمت و الحمد لله و الصلاه على محمد و آله رابع الربيع الأول من سنه واحد و ستين و ثلاثمائه و ألف هجرىه قمرىه على هاجرها التحيه و وقعت الكتابه فى قريه شادآباد من أعمال بلده تبريز



ص: ٢٠١

رسالة الانسان بعد الدنيا

اشاره



بسم الله الرحمن الرحيم رساله الإنسان بعد الدنيا الحمد لله رب العالمين و الصلاه و السلام على أوليائه المقربين سيما محمد و آله الطاهرين.

هذه الرساله فى المعاد نشرح فيها بعون الله سبحانه حال الإنسان بعد حياته الدنيا على ما يقوم عليه البرهان و يستخرج من الكتاب و تكشف عنه السنه، غير إننا آثرنا فيها الاختصار و الاقتصار على كليات المعانى فإن المسلك الذى نستعمله من تفسير الآيه بالآيه و الروايه بالروايه بعيد الغور منيع الحريم و وسيع المنطقه لا يتيسر استيفاء الحظ منه فى رساله واحده يقاس فيها النظر بالنظر و الشبيه بالشبيه و الأطراف بالنسب و يؤخذ بها الجار بالجار و ستقف إن شاء الله العزيز على صحه قولنا هذا.

و من الإنصاف أن نعرف إن سلفنا من المفسرين و شراح الأخبار أهملوا هذا المسلك فى استنباط المعانى و استخراج المقاصد فلم يورثونا فيه و لا يسيرا من خطر فالحاجم إلى هذه الأهداف و الغايات على صعوبه منالها و دقه مسلكها كساع إلى الهيجاء بغير سلاح و الله المستعان.



## [فصل ١ فى الموت والاجل]

قال الله سبحانه: مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى (١) فَبَيْنَ أَنْ كُلَّ مَوْجُودٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَجُودَهُ مَحْدُودٌ بِأَجَلٍ سَمَّاهُ سَبْحَانَهُ أَى قَدْرَهُ وَعَيْنُهُ لَا يَتَعَدَى وَجُودَ عَنْ أَجَلِهِ كَمَا قَالَ سَبْحَانَهُ: وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ وَقَالَ سَبْحَانَهُ: مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلُهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ.

و الآيات فى هذا المعنى كثيرة و أجل الشىء هو الوقت الذى ينتهى إليه فيستقر فيه و منه أجل الدين و تسميته و بالجمله هو الظرف الذى ينتهى إليه الشىء و لذلك عبّر عنه باليوم فى قوله سبحانه:

قُلْ لَكُمْ مِيعَادٌ يَوْمَ لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ ثُمَّ إِنَّهُ قَالَ سَبْحَانَهُ: هُوَ الَّذِى خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَى أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ فَأَخْبَرَ بِأَنَّ الْأَجَلَ الْمَسْمُومِ عِنْدَهُ وَقَدْ قَالَ سَبْحَانَهُ: مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ فَأَخْبَرَ بِأَنَّ مَا هُوَ مَوْجُودٌ عِنْدَهُ حَاضِرٌ لَدَيْهِ لَا يَتَطَرَّقُهُ النِّفَادُ وَلَا يَلْحَقُهُ تَغْيِيرٌ وَلَا يَعْضُهُ كَوْنٌ وَلَا فُسَادٌ فَلَا يَعْتَوِرُهُ الزَّمَانُ وَ طَوَارِقُ الْحَدَثَانِ فَالْأَجَلُ الْمَسْمُومِ ظَرْفٌ مَحْفُوظٌ ثَابِتٌ

١- و الآيه كما ترى مثل نظائرها ساكته عن ضرب الأجل لما وراء السموات و الأرض و ما بينهما مما هو خارج عنها و ليس فى كلامه سبحانه ما يدل على ابتداء خلق هذا النوع الأعلى فنائه و زواله بل ربّما يستفاد العكس من قوله: وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ وَقَوْلُهُ: مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ بَلْ نَفْسُ الْآيَةِ أَعْنَى قَوْلِهِ: مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ دَالَهُ عَلَى أَنَّ الْحَقَّ وَالْأَجَلَ الْمَسْمُومِ خَارِجَانِ عَنْ هَذَا الْحُكْمِ وَ هُمَا الْوَاسِطَتَانِ مِنْهُ.

يثبت فيه مظهره من غير تغير ولا نفاذ و قال سبحانه: إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَ الْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازْيَيْتَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ.

فأخبر سبحانه بالأجل الذى لزينه الأرض و أنه يتحقق بالأمر الإلهى و كذلك الحياه الدنيا فهناك أمر إلهى يتحقق به الأجل الدنيوى فالأجل أجلاين أو أجل واحد ذو وجهين أجل زمانى دنيوى و أمر إلهى كما يومى إليه قوله سبحانه: ثُمَّ قَضَى أَجَلًا وَ أَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ فَالْأَجَلُ الْمُسَمًّى من عالم الأمر و هو عنده سبحانه فلا حاجب هناك أصلا كما يفيد لفظ (عند) و إياه يفيد قوله سبحانه: مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَ لَذَلِكَ أُخْبِرَ عَنْهُ بِالرُّجُوعِ إِلَى اللَّهِ وَ الْمَصِيرِ إِلَيْهِ فى آيات كثيرة.

ثم إن هذا الرجوع و هو الخروج عن نشأه الدنيا و الورود فى نشأه أخرى هو الموت الذى وصفه سبحانه لا ما يتراءى لظاهر أعيننا من بطلان الحس و الحركة و زوال الحياه و بالجملة فناء الشىء قال سبحانه: وَ جَاءَتْ سَيِّكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ فوصفه بالحق فلا يكون باطلا و عدما و قال سبحانه: كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ إِلَى أَنْ قَالَتْ: وَ التَّقَتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ فيوم الموت يوم الرجوع إلى الله و السوق إليه.

و يدل على ما مر ما رواه الصدوق و غيره عن النبى (صلى الله عليه و آله): ما خلقتم للفناء بل خلقتم للبقاء و إنما تنتقلون من دار إلى دار.

و فى العلل عن الصادق (عليه السلام) فى حديث: فهكذا

الإنسان خلق من شأن الدنيا و شأن الآخرة فإذا جمع الله بينهما صارت حياته فى الأرض لأنه نزل من شأن السماء إلى الدنيا فإذا فرق الله بينهما صارت تلك الفرقه الموت ترد شأن الأخرى إلى السماء فالحياء فى الأرض و الموت فى السماء و ذلك أنه يفرق بين الروح و الجسد فردّت الروح و النور إلى القدس الأولى و ترك الجسد لأنه من شأن الدنيا.

الحديث.

و فى المعانى عن الحسن بن على قال: دخل على بن محمد على مريض من أصحابه و هو يبكى و يجزع من الموت فقال له: يا عبد الله تخاف من الموت لأنك لا تعرفه أ رأيتك إذا اتسخت و تقذرت و تأذيت من كثره القدر و الوسخ عليك و أصابك قروح و جرب و علمت أن الغسل فى حمام يزيل ذلك كله أ ما تريد أن تدخله فتغسل ذلك عنك أو تكره أن تدخله فيبقى ذلك عليك؟ قال: بلى يا ابن رسول الله.

قال (عليه السلام): فذلك الموت هو ذلك الحمام و هو آخر ما يبقى عليك من تمحيص ذنوبك و تنقيتك من سيئاتك فإذا أنت وردت عليه و جاورته فقد نجوت من كل غم و هم و أذى و وصلت إلى كل سرور و فرح فسكن ذلك الرجل و نشط و استسلم و غمض عين نفسه و مضى لسبيله.

و فى المعانى عن الجواد (عليه السلام) عن آبائه فى حديث قال: و قال على بن الحسين (عليهما السلام): لما اشتد الأمر بالحسين بن على بن أبى طالب (عليهم السلام) نظر إليه من كان معه فإذا هو بخلافهم لأنهم كلما اشتد الأمر تغيرت ألوانهم و ارتعدت فرائصهم و وجلت قلوبهم و كان الحسين (عليه السلام) و بعض من معه من خصائصه تشرق ألوانهم و تهدى جوارحهم و تسكن نفوسهم، فقال بعضهم لبعض: انظروا لا يبالي بالموت. فقال لهم

الحسين (عليه السلام): صبرا بنى الكرم فما الموت إلّا قنطره يعبر بكم عن البؤس و الضراء إلى الجنان الواسعه و النعيم الدائمه فأيتكم يكره أن ينتقل من سجن إلى قصر و ما هو لأعدائكم إلّا كمن ينتقل من قصر إلى سجن و عذاب إن أبى حدّثنى عن رسول الله (صلى الله عليه و آله) أنّ الدنيا سجن المؤمن و جنّه الكافر و الموت جسر هؤلاء إلى جنانهم و جسر هؤلاء إلى جحيمهم ما كذب و لا كذبت.

و قال محمد بن على (عليه السلام): قيل لعلى بن الحسين (عليه السلام): ما الموت؟ قال: للمؤمن كترع ثياب و سخره قمله و فكك قيود و أغلال ثقيله و الاستبدال بأفخر الثياب و أطيبها روائح و أوطى المراكب و آنس المنازل و للكافر كخلع ثياب فاخره و النقل من منازل أنيسه و الاستبدال بأوسخ الثياب و أخصنها و أوحش المنازل و أعظم العذاب.

و قيل لمحمد بن على (عليه السلام): ما الموت؟ قال: هو النوم الذى يأتيكم كل ليله إلّا أنّه طويل مدّته لا ينتبه منه إلّا يوم القيامة فمن رأى فى نومه من أصناف الفرح ما لا يقادر قدره و من أصناف الأهوال ما لا يقادر قدره فكيف حال فرح فى النوم و وجل فيه هذا هو الموت فاستعدوا له. الحديث.

أقول: و عدّه (عليه السلام) الموت من نوع النوم مستفاد من قوله سبحانه: اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَ الَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَ يُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ حَيْثُ عَدَّ الْأُمْرِينَ جميعا توفيا ثم عبّر بالإمساك دون القبض.

و كذلك عدّه (عليه السلام) كما فى سائر الأحاديث الموت وصفا للروح و أنّه يترك به الجسد و يمضى لسبيله هو المستفاد من قوله سبحانه: اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا حَيْثُ نَسَبَ التَّوَفَىٰ وَ هُوَ

آخذ الحق من المطلوب بتمامه إلى الأنفس كما نسبه في قوله سبحانه:

وَ هُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ إِلَى لَفْظِ (كَمْ) وَ هُوَ الْأَمْرُ الَّذِي يَعْتَبَرُ عَنْهُ الْإِنْسَانُ بِأَنَا وَ قَدْ شَرَحْنَا فِي رِسَالَةِ الْإِنْسَانِ قَبْلَ الدُّنْيَا.

و بالجمله فالوارد في النشأ الأخرى من الإنسان نفسه و روحه و عليه يدل قوله سبحانه: يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ وَ الكدح هو السعى إلى الشيء و الإنسان كادح إلى ربه لأنه لم يزل سائر إلى الله سبحانه منذ خلقه و قدره و لذلك عبر عن إقامته في هذه الدار باللبث في آيات كثيرة قال سبحانه: قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ.

ثم إنه سبحانه قال: اللَّهُ يَتَوَفَّى الْمَأْنُفَسَ حِينَ مَوْتِهَا فَنَسَبَ التَّوَفَّى إِلَى نَفْسِهِ وَ قَالَ سُبْحَانَهُ: قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي ذُكِّرَ بِكُمْ فَنَسَبَهُ إِلَى مَلِكِ الْمَوْتِ وَ قَالَ سُبْحَانَهُ: حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لَا يُفْرَطُونَ فَنَسَبَهُ إِلَى الْمَلَائِكَةِ الرُّسُلِ وَ مَرَجَعَ الْجَمِيعَ وَاحِدًا لِمَا عَرَفَتْ فِي مَحَلِّهِ إِنْ الْأَفْعَالُ كُلُّهَا لِلَّهِ وَ هِيَ مَعَ ذَلِكَ ذُو مَرَاتِبٍ يَقُومُ بِكُلِّ مَرْتَبَةٍ مِنْ مَرَاتِبِهَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمَوْجُودَاتِ عَلَى حَسَبِ مَرَاتِبِهِمْ فِي الْوُجُودِ.

و الأخبار أيضا شاهده بذلك ففي التوحيد عن الصادق قال (عليه السلام): قيل لملك الموت كيف تقبض الأرواح و بعضها في المغرب و بعضها في المشرق في ساعه واحده فقال: أدعوها فتجيبني.

قال: و قال ملك الموت: إن الدنيا بين يدي كالقصعة بن يدي أحدكم يتناول منها ما شاء و الدنيا عندي كالدرهم في كف أحدكم يقبلها كيف شاء.

و في الفقيه عن الصادق (عليه السلام) أنه سئل عن قول الله عزَّ و جلَّ: اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ:

قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ و عن قول الله:

الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُم الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُم الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ و عن قول الله: تَوَفَّاهُ رُسُلُنَا و عن قول الله: وَ لَوْ تَرَى إِذُ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ و قد يموت في الساعه الواحده في جميع الآفاق ما لا يحصيه إلا الله عزّ و جلّ فكيف هذا فقال: إن الله تبارك و تعالى جعل لملك الموت أعوانا من الملائكه يقبضون الأرواح بمنزله صاحب الشرطه له أعوان من الإنس يبعثهم في حوائجهم فتوفيهم الملائكه و يتوفاهم ملك الموت مع ما يقبض هو و يتوفاه الله عزّ و جلّ من ملك الموت.

و في التوحيد عن أمير المؤمنين (عليه السلام) مثله و زاد في آخره و ليس كل العلم يستطيع صاحب العلم أن يفسره لكل الناس لأنّ منهم القوى و الضعيف و لأنّ منه ما يطاق حملة و منه ما لا يطاق حملة إلا من يسهّل الله له حملة و أعانه عليه من خاصه أوليائه و إنّما يكفيك أن تعلم أن الله المحيي المميت و أنّه يتوفى الأنفس على يدي من يشاء من خلقه من ملائكته و غيرهم. الحديث.

أقول: قوله (عليه السلام): و غيرهم ظاهره أنّه سبحانه ربّما توفاه على يدي غير الملائكه من خلقه فهو معنى غريب و يمكن أن يراد به بعض المقربين من الأولياء العالين درجه من الملائكه المتمكنين في مقام الأسماء كالقابض و المميت و يمكن أن يراد به ما يتوفاه سبحانه بنفسه من غير توسط الملائكه و إن كان مرجع المعينين واحدا.

فقد روى في الكافي عن الباقر (عليه السلام): كان على بن الحسين (عليه السلام) يقول: إن يسخى نفسى في سرعه الموت و القتل فيها قول الله تعالى: أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا و هو ذهاب العلماء و الظاهر على ما ذكره بعض العلماء أنّه

(عليه السلام) أخذ الأطراف جمع طرف بتسكين الراء بمعنى العلماء و الإشراف كما ذكره فى الغريبين.

و بالجمله فكما إن حال الأنفس فى القرب من الله سبحانه على مراتب حقيقه فكذلك المتوفى لها مختلف بحسب ذلك فمن نفس يتوفاه الله بنفسه تعالى لا تحس و لا تشعر بغيره سبحانه و من نفس يتوفاه ملك الموت لا تشعر بمن دونه كما يشير إليه الصادق (عليه السلام) بقوله فى الروايه السابقه مع ما يقبض هواه و من نفس يتوفاه الملائكه عمله ملك الموت، و المأخوذ المتوفى على كل حال هو النفس دون البدن كما مرّ و هو سبحانه أقرب إلى النفس من نفسه و ملائكته من عالم الأمر و بأمره يعملون و النفس أيضا من هناك و لا- حجاب فى الأمر بشىء من الأزمنه و الأمكنه فالتوفى من باطن النفس و داخلها دون الخارج عنها و عن البدن و قد قال سبحانه: إِذْ فَرَعُوا فَلَا قَوَّةَ وَ أَخَذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ وَ قَالَ سَبْحَانَهُ: فَلَوْ لَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ وَ أَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ ثم إذا كانت النفس المتوفاه و هى الإنسان حقيقه لا تبطل بالموت و قد سكنت فى الدنيا و سكنت إليها و عاش فى دار الغرور و استأنست بها فأول ما ينكشف لها حين الموت بطلان ما فيها و انمحاء الرسوم التى عليها و تبدل الأعمال و الغايات التى فيها بالسراب بتقطع ظواهر الأسباب قال سبحانه: وَ لَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فى عَمْرَاتِ المَوْتِ وَ الملائكه باسِطُوا أيديهم أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ اليَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَ كُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ وَ لَقَدْ جِئْتُمونا فُرَادى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ تَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَ مَا نَرى مَعَكُمْ شُفَعَاءَ كُمْ اللّٰذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فىكُمْ شُرَكَاءَ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَ ضَلَّ عَنْكُمْ ما كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ.

فالإِنسان إِنَّمَا يَخْتَلِطُ فِي هَذِهِ الدَّارِ الدُّنْيَا بِقَسَمِينَ مِنْ مَوْجُودَاتِهَا وَشُؤْنَاتِهَا.

أحدهما ما يزعم أَنَّهُ يملكه من زينه الحياه الدنيا و زخرفها و يستعين به فى آماله و أمانيه و أغراضه و غاياته.

و الثانى ما يرتبط به مما يزعمه شفيعا لا يتمكن من بلوغ المآرب إلا بشراكته و تأثيره من أزواج و أولاد و أقارب و أصدقاء و معاريف أولى القوه و البأس فأشار سبحانه إلى بطلانهما بالجملة بقوله: وَ لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى و إلى زوال القسم الأول بقوله: وَ تَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ و إلى زوال القسم الثانى بقوله: وَ مَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمْ و إلى سبب البطلان بقوله: لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ و إلى نتيجه بقوله: وَ ضَلَّ عَنْكُمْ.

و بالجملة فيبقى ما فى الدنيا فى الدنيا و تشرع من حين الموت حياه أخرى للإِنسان فاقدته لجميع ما فى الدنيا و لذلك سمى الموت بالقيامه الصغرى فعن أمير المؤمنين (عليه السلام): «من مات فقد قامت قيامته».

ثم إن النفس إذا فارقت الجسد فقدت صفه الاختيار و التقوى على كلا طرفى الفعل و الترك و حينئذ يرتفع موضوع التكليف قال سبحانه: يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا و عند ذلك يقع الإِنسان فى أحد الطريقتين السعاده و الشقاوه و يحتم له إما السعاده أو الشقاء فيتلقى إما بشرى السعاده أو وعيد الشقاوه قال سبحانه: وَ لَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمْرَاتِ الْمَوْتِ وَ الْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ الْآيَه، و قال سبحانه:

الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا



كُنتُمْ تَعْمَلُونَ وَ قَالَ سَبْحَانَهُ: إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ.

و قوله: كُنتُمْ تُوعَدُونَ مشعر بكون البشاره بعد الدنيا و هى الآخره و من المعلوم أن البشاره بالشىء قبل حلوله فالبشرى بالجنه قبل دخولها و هى إنما تكون بأمر قطعى الوقوع فلا- تتحقق فى الدنيا حتى الموت لبقاء الاختيار و إمكان انتقال الإنسان من إحدى سبيلى السعاده و الشقاوه إلى الأخرى.

و من هنا ما ترى أنه سبحانه فى قوله: أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ حَيْثُ أُثْبِتَ فِي حَقِّ الْمُؤْمِنِينَ أَنَّهُمْ مَأْمُونُونَ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْحُزَنِ وَ أَنَّ لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا أُثْبِتَ قَبْلَ ذَلِكَ الْوَلَايَةَ فِي حَقِّهِمْ وَ هِيَ أَنْ يَكُونَ سَبْحَانَهُ هُوَ الَّذِي يَلِي أُمُورَهُمْ مِنْ غَيْرِ دَخَالِهِ اخْتِيَارَهُمْ وَانِيهِ أَنْفُسَهُمْ فِي التَّدْبِيرِ وَ عِنْدَ ذَلِكَ تَصَحُّ الْبُشْرَى لِعَدَمِ إِمْكَانِ شِقَاءٍ فِي حَقِّهِمْ مَا وَلِيَ أَمْرَهُمْ الْحَقُّ سَبْحَانَهُ وَ لِذَلِكَ غَيْرَ السِّيَاقِ فِي وَصْفِ تَقْوَاهُمْ فَقَالَ: وَ كَانُوا يَتَّقُونَ وَ كَانَ حَقُّ ظَاهِرِ السِّيَاقِ أَنْ يَقُولَ: (آمَنُوا وَ اتَّقُوا) إِشَارَةً إِلَى أَنْ إِيمَانَهُمْ هَذَا مَكْسَبُهُ بِالتَّقْوَى بَعْدَ إِيمَانٍ سَابِقٍ عَلَيْهَا وَ هَذَا صِفَاءُ الْإِيمَانِ مِنْ شَائِبَةِ الشَّرْكَ الْمَعْنَوِيِّ بِالْاعْتِمَادِ عَلَى غَيْرِهِ سَبْحَانَهُ فِيهِ فِي مَسَاقِ قَوْلِهِ سَبْحَانَهُ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَ يَعْفِرْ لَكُمْ وَ هَذَا هُوَ الَّذِي امْتَنَ سَبْحَانَهُ بِهِ فَسَمَّاهُ نِعْمَهُ فَقَالَ: الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَ قَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ فَارْجِعُوا الْأَمْرَ إِلَيْهِ سَبْحَانَهُ وَ سَلَبُوا تَدْبِيرَ أَنْفُسِهِمْ وَ اخْتِيَارَهَا فَقَالَ

سبحانه: فَأَنْقَلَبُوا بِنِعْمِهِ مِنَ اللَّهِ وَفَضَّلِ لَمْ يَمَسْسِيَهُمْ سُوءُ فَنَفَى مَسِ السُّوءِ عَنْهُمْ بِنِعْمِهِ أَفَاضَهَا عَلَيْهِمْ وَ لَيْسَتْ إِلَّا الْوَلَايَةِ بِتَوَلِيهِ  
سبحانه أمورهم و دفعه السوء عنهم بتدبيره و كفايته لهم و وكالته عنهم و مثله قوله سبحانه: يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ  
فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا فَسَمَىٰ ذَٰلِكَ نِعْمَهُ  
ثُمَّ ذَكَرَ سَبْحَانَهُ أَنَّهُ سَيَلِّحُ الْمُطِيعِينَ بِأَوْلِيَائِهِ الْمُنْعَمِينَ بِهَذِهِ النِّعْمَةِ فَقَالَ سَبْحَانَهُ:

وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصُّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسَنُ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا  
فَإِنَّ الْمُطِيعَ مِنْ حَيْثُ إِرَادَتُهُ لَا إِرَادَةَ لَهُ غَيْرَ إِرَادَةِ الْمُطَاعِ فَالْمُطَاعُ هُوَ الْقَائِمُ مَقَامَ نَفْسِ الْمُطِيعِ فِي إِرَادَتِهَا وَ أفعالها فالْمُطَاعُ وَلِيهِ وَ  
كُلِّ مَنْ كَانَتْ لَهُ نَفْسٌ لَهُ إِلَّا نَفْسَ الْمُطَاعِ فَهُوَ أَيْضًا وَلِيٌّ لِلْمُطِيعِ إِذْ لَيْسَ هُنَاكَ إِلَّا الْمُطَاعُ وَ لِذَلِكَ قَرَّرَ سَبْحَانَهُ بَعْضَ أَوْلِيَائِهِ  
الْمُقَرَّبِينَ وَلِيًّا لِآخَرِينَ قَالَ سَبْحَانَهُ: إِنَّمَا وَثَّقْتُكُمْ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ وَ  
الآيَةَ نَازِلَهُ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَ لَيْسَ الْمُرَادُ بِالْوَلَايَةِ فِي الْآيَةِ هُوَ الْمَحَبَّةُ قَطْعًا لِمَكَانِ إِنَّمَا وَ لَكُونِ الْمُرَادُ مَوْجُودِ  
بَيَانَ الْوَاقِعِ لِمَكَانِ قَوْلِهِ: وَثَّقْتُكُمْ اللَّهَ بِخِلَافِ قَوْلِهِ سَبْحَانَهُ: وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ وَ قَوْلِهِ  
تَعَالَى: وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ.

وَ بِالْجَمَلِ فَعِنْدَ ذَٰلِكَ يَتَضَحَّ وَجْهُ الْإِلْحَاقِ سَبْحَانَهُ الْمُطِيعِينَ بِأَوْلِيَائِهِمْ فَهُوَ سَبْحَانَهُ وَلِيُّ الْجَمِيعِ وَ بَعْضُهُمْ وَ هُمُ الْأَقْرَبُونَ إِلَيْهِ أَوْلِيَاءُ  
لِبَعْضٍ آخَرٍ مِمَّنْ دُونِهِمْ وَ جَمِيعُهُمْ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ يَبْشُرُونَ بِالْجَنَّةِ وَ الرَّفْقَةِ الصَّالِحَةِ عِنْدَ الْمَوْتِ.

و يدل أيضا على هذه المعانى أخبار كثيره ففي الكافى عن سدير الصيرفى قال: قلت لأبى عبد الله (عليه السلام): جعلت فداك يا ابن رسول الله هل يكره المؤمن على قبض روحه؟ قال (عليه السلام): لا والله إذا أتاه ملك الموت لقبض روحه جزع عند ذلك فيقول له ملك الموت يا ولى الله لا تجزع فوالذى بعث محمدا لأنا أبرّ بك و أشفق عليك من والد رحيم افتح عينيك فانظر. قال: ويمثل له رسول الله و أمير المؤمنين و الحسن و الحسين و الأئمه من ذريتهم، فقال له: هذا رسول الله و أمير المؤمنين و فاطمه و الحسن و الحسين و الأئمه رفقائك. قال: فيفتح عينيه فينظر فينادى روحه مناد من قبل ربّ العزه فيقول: يا أيتها النفس المطمئنه إلى محمد و أهل بيته ارجعى إلى ربك راضيه بالولايه مرضيه بالثواب فادخلى فى عبادى و ادخلى جنتى فما من شىء أحبّ إليه من استلال روحه و اللحوق بالمنادى.

و روى العياشى فى تفسيره عن عبد الرحيم الأقرصر قال أبو جعفر (عليه السلام): إنّما أحدكم حين يبلغ نفسه هاهنا فينزل عليه ملك الموت فيقول أمّا ما كنت ترجوه فقد أعطيته و أمّا ما كنت تخافه فقد أمنت منه و يفتح له باب إلى منزله من الجنه و يقال له:

انظر إلى مسكنك فى الجنه و انظر إلى رسول الله و على و الحسن و الحسين رفقائك و هو قول الله: الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ.

و روى المفيد فى مجالسه عن الاصبغ بن نباته حديث الحارث الهمدانى مع أمير المؤمنين (عليه السلام) و فيه قال (عليه السلام): و أبشرك يا حارث لتعرفنى عند الممات و عند الصراط و عند الحوض و عند المقاسمه قال الحارث: و ما المقاسمه؟ قال: مقاسمه

النار أقاسمها قسمه صحيحه أقول هذا وليى فاتركيه و هذا عدوى فخذيه. الحديث. و هو من مشاهير الأخبار رواه جمع من الرواه و صدقه بعض الأئمه بعده (عليهم السلام).

و فى غيبه النعمانى عن أمير المؤمنين فى حديث: أما إنه لا يموت عبد يحبنى فتخرج نفسه حتى يرانى حيث يحب و لا يموت عبد يبغضنى فتخرج نفسه حتى يرانى حيث يكره. الحديث.

و فى الكافى عن الصادق (عليه السلام) قال: ما من أحد يحضره الموت إلما و كلّ به إبليس من شياطينه من يأمره بالكفر و يشككه فى دينه حتى تخرج نفسه فمن كان مؤمنا لم يقدر عليه فإذا حضرتم موتاكم فلقنوهم شهاده أن لا إله إلا الله و أن محمدا رسول الله حتى يموت. الحديث، و معناه استفاد من قوله سبحانه:

يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْمَآخِرَةِ وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَ قَوْلُهُ سَبْحَانَهُ: كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ فظاهر الآية أن قوله: اكْفُرْ و قوله: إِنِّي بَرِيءٌ مِنْ جِنْسٍ وَاحِدٍ وَ وَقْتُ وَاحِدٍ وَ لَيْسَ مِنْ لِسَانِ الْحَالِ فِي شَيْءٍ وَ هُنَاكَ خُطَابٌ فَافْهَمُ.

و فى تفسير العياشى عن أبى عبد الله (عليه السلام) قال: إن الشيطان ليأتى الرجل من أوليائنا عند موته عن يمينه و عن يساره ليصدّه عما هو عليه فيأبى الله ذلك و كذلك قال الله: يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْمَآخِرَةِ.

أقول: و الروايات عن أئمة الهدى فى هذه المعانى متظافره متكاثره رواها جم غفير من الرواه هذا كلّ ما يفيد الكتاب و السنه و البرهان يفيداه أيضا مما يدل على تجرد النفس و عدم انعدامها و بطلانها

بانقطاع علاقتها عن البدن و سيجى ء إشاره إليه فى الفصل التالى لهذا الفصل إن شاء الله.

## [فصل ٢ فى البرزخ]

قد بين فى محله أن بين عالم الأجسام و الجسمانيات و بين أسمائه سبحانه عالمين عالم العقل و عالم المثال.

و إن كل واحد من الموجودات يرجع بالضروره إلى ما بدأ منه.

و إن العوالم آخذنا من الجسمانيات إلى أن ينتهى إلى المبدأ الأول و مبدع الكل مترتبه فى الكمال و النقص متطابقه فى الوجود و معنى ذلك تنزل العالى إلى مرتبه السافل و ظهوره كالمراءه تنعكس فيه صور ما يقابلها من الأضواء و الألوان و المقادير فتظهر منها على قدر ما تقبله و تطيقه و تتكيف بما فى المراءه من الكيفيات تماما و نقصا.

و إن عالم المثال كالبرزخ بين العقل المجرد و الموجودات الماديه فهو موجود مجرد عن الماده غير مجرد عن لوازمها من المقادير و الاشكال و الأعراض الفعلية و بهذه المقدمات يتبين تفصيل حال الإنسان فى انتقاله من الدنيا إلى ما بعد الموت هذا.

و ينبغى لك أن تثبت فى تصور معنى الماده و انها جوهر شأنها قبول الآثار الجسميه و تحققها فى الأجسام مصحح الانفعالات التى يرد عليها و ليست بجسم و لا محسوس و إياك أن تتصور أنها الجسميه التى فى الموجودات الجسمانيه فهذا هو الذى عزب عن جمع من علماء

الظواهر فتلقوا ما ذكره المتألهون من أصحاب البرهان على غير وجهه و حسبوا أن قولنا أن البرزخ لا ماد له مثلاً أو أن لذائذه خياليه أو هناك لذه عقليه معناها إنها وهميه سرايبه غير موجوده فى الخارج إلما فى الوهم و التصور و ذلك انحراف عن المقصود غلط من جهه المعنى.

و كيف كان فحال البرزخ ما عرفته و الكتاب و السنه يدلان على ذلك لكن الأخبار حيث اشتملت على جل الآيات وضعنا الكلام فيها و تعرضنا للآيات فى ضمنها.

ففى تفسير النعمانى بإسناده عن أمير المؤمنين (عليه السلام) قال: و أما الرد على من أنكر الثواب و العقاب فى الدنيا بعد الموت قبل القيامة يقول الله عز و جل: يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَمِنَ النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهِيقٌ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ وَ أَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فَمِنَ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ يعنى السموات و الأرض قبل القيامة فإذا كانت القيامة بدلت السموات و الأرض.

و مثل قوله تعالى: وَ مِنْ ورائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ و هو أمر بين أمرين و هو الثواب و العقاب بين الدنيا و الآخرة.

و مثله قوله تعالى: النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَ عَشِيًّا وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ وَ الغدو و العشى لا يكونان فى القيامة التى هى دار الخلود و إنما يكونان فى الدنيا و قال الله تعالى فى أهل الجنة: وَ لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَ عَشِيًّا وَ البكره و العشى إنما يكونان من الليل و النهار فى جنه الحياه قبل يوم القيامة قال الله: لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَ لَا زَمْهَرِيرًا وَ مثله قوله: وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ

## فَضْلُهُ الْآيَات.

أقول: قوله سبحانه: النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا أُرِيدَ بِهِ نَارَ الْآخِرَةِ وَ أَمَا الْمَعْرُضُ عَلَيْهَا فَهُوَ فِي الْبَرْزَخِ وَ يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ ذِيلُ الْآيَةِ وَ هُوَ قَوْلُهُ سَبْحَانَهُ: وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ وَ سَيَجِيءُ نَظِيرٌ هَذَا التَّعْبِيرِ فِي الرِّوَايَاتِ أَنَّهُ يَفْتَحُ لَهُ إِلَى قَبْرِهِ بَابَ مِنَ الْحَمِيمِ يَدْخُلُ عَلَيْهِ مِنْهُ اللَّهَبُ وَ الشَّرُّرُ فَهَذَا نَارٌ مِثَالُ نَارٍ وَ عَذَابٌ مِثَالُ عَذَابٍ.

وَ قَوْلُهُ سَبْحَانَهُ: فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا فِي النَّارِ أُرِيدَ بِهِ نَارَ الْبَرْزَخِ وَ بِمَا ذَكَرَ يَسْتَصِحُّ الْجَمْعُ بَيْنَ الْكُونِ فِي النَّارِ وَ الْمَعْرُضِ عَلَيْهَا وَ مِثْلُهُ قَوْلُهُ سَبْحَانَهُ: إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَ السَّلَاسِلُ يُسَبِّحُونَ فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسَبِّحُونَ فَالْجَمْعُ فِي الْحَمِيمِ وَ هُوَ الْمَاءُ الْحَارُّ مَقْدَمُهُ لِلْإِسْجَارِ فِي النَّارِ وَ هُوَ الْقِيَامَةُ وَ هَذِهِ الْمَعْنَى مَرْوِيَةٌ فِي تَفْسِيرِ الْعِيَاشِيِّ أَيْضًا.

وَ رَوَى الْقَمِي وَ الْعِيَاشِيُّ فِي تَفْسِيرِيهِمَا وَ الْكَلِينِيُّ فِي الْكَافِي وَ الْمَفِيدُ فِي الْأَمَالِي بِأَسَانِيدِهِمْ عَنْ سُؤِيدِ بْنِ غَفَلَةَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَالَ: إِنْ ابْنَ آدَمَ إِذَا كَانَ فِي آخِرِ يَوْمٍ مِنَ الدُّنْيَا وَ أَوَّلِ يَوْمٍ مِنَ الْآخِرَةِ مِثْلَ لَهُ أَهْلُهُ وَ مَالُهُ وَ وَلَدُهُ وَ عَمَلُهُ فَيَلْتَفِتُ إِلَى مَالِهِ فَيَقُولُ وَ اللَّهُ إِنِّي كُنْتُ عَلَيْكَ لِحْرِيصًا شَحِيحًا فَمَا لِي عِنْدَكَ فَيَقُولُ خُذْ مِنِّي كَفْنَكَ، ثُمَّ يَلْتَفِتُ إِلَى وَلَدِهِ فَيَقُولُ وَ اللَّهُ إِنِّي كُنْتُ لَكُمْ لِمَحَبَّةٍ وَ إِنِّي كُنْتُ عَلَيْكُمْ لِمَحَامِيَا فَمَا ذَا لِي عِنْدَكُمْ فَيَقُولُونَ نَرُدُّ بِكَ إِلَى حَفْرَتِكَ وَ نَوَارِيكَ فِيهَا ثُمَّ يَلْتَفِتُ إِلَى عَمَلِهِ فَيَقُولُ وَ اللَّهُ إِنِّي كُنْتُ فِيكَ لِزَاهِدًا وَ إِنَّكَ كُنْتَ عَلَيَّ لِثَقِيلًا فَمَا ذَا عِنْدَكَ فَيَقُولُ أَنَا قَرِينُكَ فِي قَبْرِكَ وَ يَوْمَ حَشْرِكَ حَتَّى أَعْرَضَ أَنَا وَ أَنْتَ عَلَى رَبِّكَ فَإِنْ كَانَ اللَّهُ وَلِيًّا أَتَاهُ أَطِيبُ النَّاسِ رِيحًا وَ أَحْسَنُهُمْ مَنْظَرًا وَ أَزِينَهُمْ رِيَاشًا فَيَقُولُ: ابْشُرْ بَرُوحَ مَنْ

الله و ريحان و جنه نعيم قد قدمت خير مقدم فيقول: من أنت فيقول: أنا عمالك الصالح ارتحل من الدنيا إلى الجنة و أنه ليعرف غاسله و يناشد حامله أن يعجله فإذا دخل قبره أتاه ملكان و هما فتانا القبر يجران أشعارهما و يبحثان الأرض بأنيابهما و أصواتهما كالرعد القاصف و أبصارهما كالبرق الخاطف فيقولان له من ربك و من نبيك و ما دينك فيقول الله ربي و محمد نبي و الإسلام ديني فيقولان له ثبتك الله فيما تحب و ترضى و هو قول الله: يُبَيِّنُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا آيَهُ، فيفسحان له في قبره مد بصره و يفتحان له بابا إلى الجنة و يقولان نم قرير العين نوم الشاب الناعم و هو قوله أصحاب الجنة خير مستقرا و أحسن مقبلا- و إذا كان لربه عدواً فإنه يأتيه أقبح خلق الله رياشا و أنته ريحا فيقول له ابشر بنزل من حميم و تصليه جحيم و إنه ليعرف غاسله و يناشد حامله أن يحبسه فإذا دخل قبره أتياه ممتحنا القبر فألقيا عنه أكفانه ثم قالاه:

من ربك و من نبيك و ما دينك؟ فيقول: لا أدري. فيقولان له: ما دريت و لا هديت فيضربانه بمرزبه ضربه ما خلق الله ذابه إلا و تذعر بها ما خلا الثقلان ثم يفتحان له بابا إلى النار، ثم يقولان له: نم بشر حال. فهو من الضيق مثل ما فيه القنا من الزج حتى أن دماغه يخرج من بين ظفره و لحمه و يسلط الله عليه حيات الأرض و عقاربها و هوامها فتنهشه حتى يبعثه الله من قبره و إنه ليتمنى قيام الساعة مما هو فيه من الشر. الخبر.

أقول: قوله (عليه السلام): و هو قول الله: يُبَيِّنُ اللَّهُ... الخ يشير إلى قوله سبحانه: أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ يَأْذِنُ رَبُّهَا وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ



وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ.

فقد بين سبحانه أن من الكلمات ما هي ثابتة الأصل قاره تفيد آثارها في جميع الأحوال و وصفها بالطيب و قد ذكر في موضع آخر أنها تصعد إليه و يرفعها العمل الصالح حتى تصل إلى السماء فقال سبحانه: مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا ثم بين الطريق إليها فقال: إِلَيْهِ يَصِيرُ عَدُوُّ الْكَلِمِ الطَّيِّبِ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ ثم بين سبحانه أن هذه الكلمة الطيبة الثابتة الأصل تثبت الذين آمنوا به في الحياة الدنيا و في الآخرة و القول يتصف بالثبات و إفادته باعتبار الاعتقاد و النية ففي الآخرة مورد يثبت فيه الإنسان أو يضلّ بالقول الثابت و عدمه و إذ ليس هناك اختيار و استواء لطرفي السعادة و الشقاوة فثباته و ثبوتته إنما هو بالسؤال و هو واضح عند التدبر و قد أخبر سبحانه أن هذا القول الثابت و الشجره الطيبه تؤتي أكلها و منافعها كل حين بإذن ربها فالآية تدل على وقوع الانتفاع به في جميع الأحوال و كل المواقف ففي الجميع سؤال و في الآية الشريفه مزايا معان اخر.

و يمكن أن يستشم من تمسكه (عليه السلام) بالآية أنه (عليه السلام) جعل البرزخ من تتمه الحياة الدنيا و هو كذلك بوجه.

و قوله (عليه السلام): و هو قوله أصحاب الجنة ... الخ، يشير إلى قوله سبحانه: وَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَ عَتَوْا عُتْوًا كَبِيرًا يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَ يَقُولُونَ حِجْرًا مَحْجُورًا وَ قَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا أَصْحَابُ الْجَنَّةِ

يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَ أَحْسَنُ مَقِيلًا.

و الآيات فى البرزخ و هى من أصرح الآيات فيه و المقييل هو النوم للقيلوله و من المعلوم أن لا نوم فى جنه القيامه إلا أن البرزخ و إن لم يكن فيه شىء من منامات الدنيا لكنه بالنسبه إلى القيامه نوم بالنسبه إلى اليقظه و لذلك وصف سبحانه الناس بالقيام للساعه.

و لذلك وصف (عليه السّلام) الحال بأنّه يفتح للميت باب إلى الجنه و يقال له نم قرير العين أو باب إلى النار و يقال له نم بشر حال و هذا المعنى كثير الورد فى الأخبار فلم يصرح خبر بوروده الجنه بل الجميع ناطقه أنّه يفتح له باب إلى الجنه و يرى منزله فيها و يدخل عليه منها الروح و يقال له نم قرير العين نم نومه العروس و قد مرّ الحديث عن الباقر (عليه السّلام): حيث سئل ما الموت؟ فقال:

هو النوم الذى يأتىكم كل ليله إلا أنه طويل مدّته لا يتبته منه إلا يوم القيامه. الخبر.

فما البرزخ إلّا مثالا للقيامه و إليه التلميح اللطيف بقوله (عليه السّلام) كما فى عدّه أخبار اخر أيضا: «ثم يفسح له فى قبره مدّ بصره».

فما المثل إلّا القدر الذى يفهم من الممثل فما بعد مد البصر شىء و قوله سبحانه: يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لا بُشْرَى يَراد به أول يوم يرونهم هو بقرينه قولهم: لَوْ لا أَنْزَلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةَ و هو البرزخ و فيه البشْرِ و عدم البشْرِ.

و اعلم أن الذى تشعر به الآيه هو السؤال عن المؤمنين و الظالمين و أمّا المستضعفون و المتوسطون فمسكوت عنهم و هو الذى يتحصل من الروايات فى الكافى عن أبى بكر الحضرمى قال: قال أبو عبد الله (عليه السّلام): لا يسأل فى القبر إلّا من محض الإيمان

محضا أو محض الكفر محضا و الآخرون يلهون عنهم.

أقول: و الأخبار عنهم (عليهم السلام) فى هذا المعنى مستفيضه متكاثره.

و فى تفسير القمى مسندا عن ضريرس الكناسى عن أبى جعفر (عليه السلام) قال: قلت له: جعلت فداك ما حال الموحدين المقربين بنبوه محمد من المذنبين الذين يموتون و ليس لهم إمام و لا يعرفون ولا يتكلم؟ فقال: أما هؤلاء فإنهم فى حفرهم لا يخرجون منها فمن كان له عمل صالح و لم يظهر منه عداوه فإنه يخذ له خد إلى الجنة التى خلقها الله بالعزب فيدخل عليه الروح فى حفرته إلى يوم القيامة حتى يلقى الله فيحاسبه بحسناته و سيئاته هؤلاء الموقوفون لأمر الله. قال: و كذلك يفعل بالمستضعفين و البله و الأطفال و أولاد المسلمين الذين لم يبلغوا الحلم. الخبر.

أقول: يشير (عليه السلام) بقوله: «فهؤلاء موقوفون» إلى قوله تعالى: وَ آخِرُونَ مُّؤَجَّنُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذَّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ. و بالجمله فغير المستضعفين و من يلحق بهم مسئولون ثم منعمون أو معذبون بأعمالهم.

و لنترجع إلى ما كنا فيه روى المفيد فى الأمالى عن الصادق (عليه السلام) فى حديث قال: فإذا قبضه الله إليه صير تلك الروح إلى الجنة فى صورته كصورته فى أكلون و يشربون فإذا قدم عليهم القادم عرفهم بتلك الصورة التى كانت فى الدنيا.

و فى الكافى عن أبى ولاد الحناط عن الصادق (عليه السلام) قال: قلت له: جعلت فداك يروون أن أرواح المؤمنين فى حواصل طيور خضر حول العرش؟ فقال: لا المؤمن أكرم على الله من أن يجعل روحه فى حوصله طير لكن فى أبدان كأبدانهم.

و فيه أيضا عن الصادق (عليه السلام): أن الأرواح في صفة الأجساد في شجر في الجنة تعارف و تساءل فإذا قدمت الروح على الأرواح تقول: دعوها فإنها أقبلت من هول عظيم ثم يسألونها ما فعل فلان و ما فعل فلان فإن قالت لهم تركته حيا ارتجوه و إن قالت لهم قد هلك قالوا قد هوى هوى. الخبر.

و هذا المعنى وارد في أخبار كثيرة لكنها بأجمعها في المؤمنين و أما حال الكافرين فسيأتي.

و في الكافي عن الصادق (عليه السلام) قال: إن المؤمن ليزور أهله فيرى ما يحب و يستر عنه ما يكره و أن الكافر ليزور أهله فيرى ما يكره و يستر عنه ما يحب.

و فيه أيضا عن الصادق (عليه السلام) قال: ما من مؤمن و لا- كافر إلّا هو يأتي أهله عند زوال الشمس فإذا رأى أهله يعملون بالصالحات حمد الله على ذلك و إذا رأى الكافر أهله يعملون بالصالحات كانت عليه حسره.

و فيه أيضا عن اسحاق بن عمار عن أبي الحسن الأول (عليه السلام) قال: سألته عن الميت يزور أهله؟ قال: نعم فقلت: في كم يزور؟ قال: في الجمعة و في الشهر و في السنة على قدر منزلته.

فقلت: في أى صوره يأتيهم؟ قال: في صوره طائر لطيف يسقط على جدرهم و يشرف عليهم فإذا رآهم بخير فرح و إن رآهم بشر و حازه حزن و اغتم.

أقول: و الروايات في هذه المعاني كثيرة مرويه و أما تصوره بصوره الطائر فهو تمثل.

و يمكن أن يستشعر هذا المعنى بقوله سبحانه: **وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا**

آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ وَ فَضْلِهِ وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يُضَيِّعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ فَالاستبشار تلقى بالبشارة و الفرح بها و قوله يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا فَالآيات تفيد أنهم يستبشرون و يفرحون بما يتلقون ممن خلفهم من النعمة و الفضل و انتفاء الخوف و الحزن عنهم و هو الولايه و إنهم يعملون الصالحات و الله لا يضيع أجر المؤمنين فيحفظ حسناتهم و يعفو عنهم سيئاتهم و يفيض عليهم بركاته فيرون منهم ذلك كله فافهم.

و قريب منه قوله سبحانه: وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ سَتَرْدُونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيَسْبُحُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ.

و فى الكافى عن أبى بصير عن الصادق (عليه السلام) فى حديث سؤال الملكين قال: فإذا كان كافرا قال من هذا الرجل الذى خرج بين ظهرائكم فيقول: لا أدرى فيخيلان بينه و بين الشيطان.

الخبر.

و روى هذا المعنى أيضا فى حديث آخر عن بشير الدهان و رواه العياشى فى تفسيره عن محمد بن مسلم عن الباقر (عليه السلام) و هو قوله سبحانه: وَ مَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ إِلَىٰ أَنْ قَالَ تَعَالَى: حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ.

و اعلم أن البرزخ عالم أوسع من عالم الدنيا لكون المثل أوسع و أوسط من الجسم المادى و قد عرفت معنى الماده فالوارد من تفصيله

بلسان الكتاب و السنه كليات وارده على سبيل الأنموذج دون الاستيفاء.

و اعلم أن تعيين الأرض في الأخبار محلا لجنه البرزخ و ناره و مجىء الأموات لزياره أهليهم و غير ذلك منزل على عدم انقطاع العلقه الماديه بكمالها و هو كذلك كما مر.

و قد ورد في أخبار أن جنه البرزخ في وادى السلام و ان نار البرزخ في وادى برهوت و ان صخره بيت المقدس مجتمع الأرواح و في روايات آخر مشاهده الأئمه للأرواح في أمكنه مختلفه و روى ذلك في كرامات الصالحين بما هو فوق حد الحصر و كل ذلك أمور جائزه تكشف عن علقه لشرافه مكان أو زمان أو حال.

### فصل ٣ في نفخ الصور

قال سبحانه: وَ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَ قَالَ سبحانه: وَ نُفِّخُ فِي الصُّورِ فَصَبَقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِّخُ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ وَ قد ورد في روايه عن السجاد (عليه السلام) إن النفخات ثلاث نفخه الفزع و نفخه الصعقه و نفخه الأحياء و يمكن تنزيل ذلك إلى ما سيأتى من معنى قوله سبحانه: مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَ هُمْ يَخِصِّمُونَ الْآيَةَ، و الله أعلم فالنفخه نفختان نفخه للإماتة و نفخه للأحياء و لم يرد في كلامه سبحانه ما يمكن أن يفسر به معنى الصور من حيث اللفظ و هو في اللغة القرن و ربما كان يثقب و ينفخ فيه و لا ورد في النفخه الأولى إِلَّا الْآيَاتَانِ فِي سُورَةِ النَّمْلِ وَ الزَّمْرِ إِلَّا أَنَّهُ سَبْحَانَهُ عَبَّرَ

عن معناه فى مواضع اخر بالصيحه و بالزجره و هى الصيحه و بالصاخه و هى الصيحه الشديده و بالنقر قال سبحانه: **إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَمَدِينًا مُّخَضَّرُونَ** و قال سبحانه: **فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ** و قال سبحانه: **فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ الْآيَاتِ وَ قَالَ سبحانه: فَإِذَا نُفِرَ فِي النَّاقُورِ فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ** و قال سبحانه: **وَ اسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمَ الْخُرُوجِ**.

فمن هنا يعلم أن مثل الصور مع نفخته مثل ما يصنع فى العساكر المعده للحضور إلى غايه فينفخ فى الصور مره أن اسكتوا و تهيئوا للحركه و ينفخ ثانيه أن قاموا و ارتحلوا و اقصدوا غايتكم فالصور موجود حامل لصيحتين صيحه مميته و صيحه محييه و هو اذن لم نجد له تفسيراً وافياً من الكتاب إلا أنه معبر بلفظه فيه فى اثني عشر مورداً أو أزيد فلا محاله هو ذو معنى أصيل محفوظ و قد عبر عنه بالنداء أيضاً و لا يكون النداء إلا ذا معنى مقصود و وصفهم سبحانه بسمع الصيحه بالحق و لا يسمع إلا الموجود الحى و قد أخبر بصعقتهم فليس إلا إن اتصافهم بالحياه و الموجود عين استماعهم و سمعهم إذ استماعهم و سمعهم إذ أسماعهم للصيحه المحييه لهم بعد اتصافهم بالحياه غير معقول فليس إلا كلمه إلهيه يميتهم و يحييهم و قد قال سبحانه: **هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ فَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ** فالنفختان كلمتان إلهيتان كلمه مميته و كلمه محييه لكنه سبحانه لم يعبر بالموت و إنما عبر بالصعقه و لعل ذلك لأن الموت يطلق على خروج الروح من البدن و قد شمل حكم النفخه من فى السموات و الأرض و فيها الملائكه و الأرواح و فى قوله سبحانه فى وصف أهل الجنه: لا

يُذَوِّقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى تَلْمِيحٌ إِلَى ذَلِكَ.

نعم وقع في قوله سبحانه حكاية عن قول أهل النار: رَبَّنَا أَمَّنَّا اثْنَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَيْنِ فَأَعْتَرَفْنَا بِمُذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ لَوْ لَمْ تَكُنِ التَّشْبِيهُ لِلتَّكْرَارِ أَوْ التَّغْلِيْبِ إِطْلَاقَ الْمَوْتِ عَلَى صَعْقَةِ النَّفْخَةِ ثُمَّ أَنَّهُ سَبَّحَانَهُ قَالَ: وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ فَأَفَادَ شَمُولَ حَكْمِ الْبَرْزَخِ عَلَى الْجَمِيعِ فَالْمُرَادُ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ فِي آيَةِ الْفَرْعِ وَالصَّعْقَةِ لَيْسَ مِنْ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ مِمَّنْ هُوَ فِي قَيْدِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا قَبْلَ الْبَرْزَخِ بَلِ الَّذِينَ قَالَ فِيهِمْ سَبَّحَانَهُ: وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَقَالَ سَبَّحَانَهُ: قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسِئَلِ الْعَادِينَ قَالَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ وَقَالَ سَبَّحَانَهُ: إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ إِلَى أَنْ يَخْلُوعُوا فِيهَا وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ فَهؤلاء أهل الأرض وإن دخلوا البرزخ و أما من في السموات فهم الملائكة و أرواح السعداء و قد قال سبحانه: وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوَعَّدُونَ وَقَالَ: لَكُمْ مِيعَادٌ يَوْمَ وَقَالَ: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ وَقَالَ: وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ وَقَالَ: إِلَيْهِ يَصِيرُ الْعَلَمُ الطَّيِّبُ وَقَالَ: يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَقَالَ: تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ إِلَى غير ذلك من الآيات.

و على هذا فالآيات الداله على وقوع الصيحة على أهل الأرض و فناء الدنيا و خرابها منزله على انطواء نشأه الدنيا و انقراضها و أهلها كقوله تعالى: مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَ هُمْ



يَخْضَمُونَ فَلَا يَسْتَتِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ وقوله سبحانه: كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وقوله سبحانه: كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ فهناك صيحه ينطوى بها بساط الدنيا و ينقرض أهلها و نفخ يموت به أهل البرزخ و نفخ تقوم به القيامة و يبعث به الناس.

نعم قوله سبحانه: مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وقوله: وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ قَدْ جَمَعَ الْجَمِيعَ تَحْتَ الْأَجْلِ فَلَا مَوْتَ حَتْفَ أَنْفُسٍ أَوْ قَتْلًا وَلَا بَصِيحَةَ وَلَا بِنْفَخِ صُورٍ إِلَّا بِالْأَجْلِ.

وَأَمَّا قَوْلُهُ سَبْحَانَهُ فِي آيَةِ النَّفْخِ: إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ فَالاستثناء الذي في قوله سبحانه: وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ فيفسره ما بعده من الآيات و هي: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فِرْعَ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكَبَتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هِيلٌ تُجْرُونَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ، لكن الحسنه أريدت بها المطلقه لمكان الأيمن و قرينه مقابلتها بالسئيه و الإيعاد عليها فالمختلط عمله منهما لا يأمن الفرع لمكان السئيه فالأيمن من الفرع طيب ذاته و طيب أعماله من السيئات و قد عدَّ سبحانه سيئات الأعمال خباثت فقال: وَيَجْعَلُ الْخَبِيثَ بَعْضُهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمُهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ وَقَالَ أَيْضًا:

الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ وَقَدْ عَدَّ مِنَ الرَّجْسِ الْكُفْرَ وَالنِّفَاقَ وَالشِّرْكَ فَقَالَ: وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ وَقَالَ: إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ وَعَدَّ مِنَ الشِّرْكَ بَعْضَ مَرَاتِبِ الْإِيمَانِ فَقَالَ: وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ فطيب الذات من الشرك أن لا يؤمن بغيره سبحانه

و لا يطمئن إلّا إليه أى لا يرى له سبحانه شريكا فى وجوده و أوصافه و أفعاله و هو الولاية و إليه يرجع معنى قوله سبحانه: الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ أى من حيث الذات بالولاية: يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ و السلام هو الأمن.

فقد ظهر بما وجهنا به معنى الآية أن الحسنه فيها هى الولاية و به يشعر قوله سبحانه: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ.

و فى تفسير القمى فى قوله تعالى: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا قَالَ (عليه السلام) الحسنه و الله و لايه أمير المؤمنين و السيئه و الله اتباع أعدائه.

و فى الكافى عن الصادق عن أبيه عن أمير المؤمنين (عليه السلام) قال (عليه السلام): الحسنه معرفه الولاية و حبنا أهل البيت و السيئه إنكار الولاية و بغضنا أهل البيت ثم قرأ الآية.

الحديث.

و بما مرّ من البيان يتبين الحال فى الآية الأخرى و هى قوله سبحانه: وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ فظاهر الآية إن الذين صعقوا من النفخه هم الذين قاموا لله يوم يقوم الناس لرب العالمين و هم المحضرون لقوله سبحانه: إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ، و قد استثنى سبحانه من المحضرين عباده المخلصين إذ قال: فَأَنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ ثم عرفهم سبحانه بقوله حكاية عن إبليس حين رجم: قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ فبين أن لا سبيل للشيطان إليهم و لا يتحقق إغوائه

فيهم، و قد ذكر أيضا إن إغوائه إنما هو بالوعد حيث قال سبحانه:

وَ قَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ إِلَى أَنْ قَالَ: فَلَا تُلْمُونِي وَ لَوْلِمَا أَنْفُسِيكُمْ مَا أَنَا بِمُضِيرِكُمْ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُضِيرِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَ استنتج من ذلك كما ترى إن اللوم راجع إلى أنفسهم و إن الذنب راجع إلى الشرك و انهم بمقتضى شقائهم الذاتى ظالمون و ان الظالمين لهم عذاب أليم فالمخلصون هم المخلصون عن الشرك بذاتهم لا- يرون لغيره سبحانه وجودا و لا يحسون لغيره اسما و لا رسما و لا يملكون لأنفسهم نفعا و لا ضرا و لا موتا و لا حياه و لا نشورا و هذا هو الولاية.

و بالجمله فأولياء الله سبحانه هم المستثنون من حكم الصعقه و الفزع لا- يموتون بالنفخه حين يموت بها من فى السموات و الأرض و قد قال سبحانه: يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجْلِ لِلْكِتَابِ وَ قَالَ: وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ فَبَيْنَ سَبْحَانِهِ طِيَّهَا وَ بَلُوغَهَا أَجْلَهَا يَوْمَئِذٍ بَمَنْ فِيهَا بِذَلِكَ يَظْهَرُ أَنَّ الْمُخْلِصِينَ الْمُسْتَثْنِينَ لَيْسُوا فِيهَا بَلْ مَقَامُهُمْ فِيهَا وَرَاءَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُمْ مَعَ ذَلِكَ فِي الْجَمِيعِ قَالَ سَبْحَانِهِ: كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا وَجْهَهُ فَهَمُ مِنَ الْوَجْهِ وَ قَالَ سَبْحَانِهِ: فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ فَهَمُ الْمُحِيطُونَ بِالْعَالَمِ بِإِحَاطَتِهِ سَبْحَانِهِ وَ قَدْ بَيَّنَّه سَبْحَانِهِ بِوَجْهِ آخِرٍ بَعْدَ مَا بَيَّنَّ أَنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ فِي السَّمَاءِ وَ أَهْلَ النَّارِ فِي النَّارِ بِقَوْلِهِ: وَ بَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ وَ سَيَاتِي كَلَامٌ فِيهِ فِي غَيْرِ هَذَا الْمَقَامِ.

و من هنا يَظْهَرُ أَنَّهُمْ فِي فِرَاقٍ وَ أَمْنٍ مِنْ سَائِرِ الْأُمُورِ الْجَارِيَةِ وَ الشَّدَائِدِ وَ الْأَهْوَالِ الْوَاقِعَةِ بَيْنَ النَّفْخَتَيْنِ قَالَ سَبْحَانِهِ: فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةً وَاحِدَةً وَ حُمِلَتِ الْأَرْضُ وَ الْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً

فِيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ وَالدَّكُّ هُوَ الدَّقُّ تَقُولُ دَكَّكَ الشَّيْءُ إِذَا ضَرْبَتْهُ وَكَسَرْتَهُ حَتَّى تَسْوَى بِهِ الْأَرْضَ وَقَالَ تَعَالَى: يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ وَقَالَ سُبْحَانَهُ: يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَهِيلًا وَقَالَ سُبْحَانَهُ: إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَا هُمْ بِسُكَارَى وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ وَقَالَ سُبْحَانَهُ: وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ وَقَالَ:

وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ وَقَالَ: فَإِذَا بَرَقَ الْبَصْرُ وَخَسَفَ الْقَمَرُ وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَقَالَ: إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَقَالَ: وَإِذَا الْكُوَاكِبُ انْتَشَرَتْ وَقَالَ: وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ وَقَالَ: وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ وَهَذِهِ الْآيَاتُ بظَاهرها قَرِيبَةُ الْانْطِبَاقِ بِأَشْرَاطِ السَّاعَةِ وَمَقَدِمَاتِ الْقِيَامَةِ وَخَرَابِ الدُّنْيَا وَانْقِرَاضِ أَهْلِهَا.

وَاعْلَمْ أَنَّ هَذَا هُوَ الْمَصْحُوحُ لَعْدِ السَّاعَةِ تَالِيَهُ لِلدُّنْيَا وَبَعْدَهَا كَمَا أَنَّ الْمَوْتَ هُوَ الْمَصْحُوحُ لَعْدِ الْبَرزَخِ بَعْدَ الدُّنْيَا وَإِلَّا فَكَمَا إِنَّ الْمَثَالَ مُحِيطٌ بِعَالَمِ الْمَادَةِ وَهُوَ الدُّنْيَا فَكَذَلِكَ نَشَأُ الْبَعْثَ مُحِيطَهُ بِالْدُّنْيَا وَالْبَرزَخَ عَلَى مَا يُعْطِيهِ الْبَرهَانُ السَّابِقُ وَاللَّاحِقُ وَمَعَ الْغَضِّ عَنِ الْإِحْاطَةِ أَيْضًا فَانْطَوَاءً بِسَاطِ الزَّمَانِ وَانْقِطَاعِ الْحَرَكَاتِ بَيْنَ النِّشْأَتَيْنِ يُوجِبُ انْقِطَاعَ النِّسْبَةِ الزَّمَانِيَةِ وَيُبْطِلُ بِذَلِكَ قَبْلَ وَبَعْدَ قِطْعَا هَذَا.

وَاعْلَمْ أَنَّ هُنَاكَ آيَاتٍ أُخْرَى قَرِيبَةَ السِّيَاقِ مِنَ الْآيَاتِ الْمَذْكُورَةِ أَنْفَا غَيْرَ أَنَّهَا تُعْطَى نَحْوًا أُخْرَى مِنَ الْمَعْنَى قَالَ سُبْحَانَهُ: وَ سَيَّرَتِ الْجِبَالَ فَكَانَتْ سِرَابًا فَإِنَّ تَسْيِيرَ الْجِبَالِ بِنَقْلِ أَمَكْنَتِهَا وَجَعْلِهَا كَثِيبًا مَهِيلًا وَكَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ لَا يَنْتَهِي إِلَى كَوْنِهَا سِرَابًا وَذَلِكَ ظَاهِرٌ وَقَالَ سُبْحَانَهُ: وَ تَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنْعٌ

اللَّهُ الَّذِي أَتَقَنَّ كُلَّ شَيْءٍ ۚ فَإِنْ ظُرِفَ تَرَىٰ أَمَّا حَالِ الْخَطَابِ أَوْ حَالِ الْنَفْخِ كَمَا يُؤَيِّدُهُ وَقَوْعَ الْآيَةِ بَعْدَ آيَةِ الْنَفْخِ فَتَنْطَبِقُ عَلَىٰ زَلْزَلِهِ السَّاعَةِ وَ هِيَ الَّتِي بِهَا تَذْهَلُ كُلُّ مَرَضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمَلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَ هِيَ لَا تَلَاثِمُ قَوْلَهُ تَعَالَى: تَخْشَىٰ بِهَا جَامِدَةً وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ فَإِنَّهَا تَدُلُّ عَلَىٰ أَنَّ الْجِبَالَ حِينَئِذٍ عَلَىٰ ظَاهِرِ كَيْفِيَّتِهَا الْجِسْمَانِيَّةِ مِنَ الْأَبْهَةِ وَ الْعِظْمَةِ وَ الْإِسْتِقْرَارِ وَ التَّمَكُّنِ مَعَ أَنَّهَا مِنْ غَيْرِ هَذِهِ الْحَيْثِيَّةِ غَيْرِ مُسْتَقْرِهِ بَلِ سَارِيهِ.

وَ مِنَ الدَّلِيلِ عَلَيْهِ قَوْلُهُ: صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَتَقَنَّ كُلَّ شَيْءٍ ۚ فَإِنَّهُ لَا يَلَاثِمُ فَنَاءَ الْجِبَالِ وَ انْدِكَاهَا بَلِ يَشْعُرُ بِأَنَّهَا فِي صِنْعِهَا مُتَقَنَةٌ غَيْرَ هَيْبَةِ الْفَسَادِ وَ لَا يُسِيرُهُ الْإِنْفِكَاهُ فَهُوَ سَبِيرٌ لَا يَنَافِي اسْتِحْكَامَ أُسَاسِهَا وَ اتِّقَانَ وَ جُودَهَا فِي مَحَلِّهِ بَلِ انْدِكَاهُ فِي عَيْنِ الْإِسْتِحْكَامِ فَكُونُهَا سَرَابًا يَجْتَمِعُ مَعَ اتِّقَانِ صِنْعِهَا وَ بَقَاءِ هَوِيَّتِهَا وَ جُودِهَا.

### فصل ٤ في صفات يوم القيامة و قيام الأشياء له سبحانه

قال تعالى: يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ ۚ لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ وَ قَالَ: يَوْمَ تُؤَلَّفُونَ مِثْرًا مِمَّا كُنتُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَ قَالَ: مَا لَكُمْ مِنْ مَلْجَأٍ يَوْمَئِذٍ وَ مَا لَكُمْ مِنْ نَكِيرٍ وَ قَالَ: يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَىٰ عَنْ مَوْلَىٰ شَيْئًا وَ قَالَ: وَ لَا يَكْتُمُونَ اللَّهُ حَيْثِيًّا وَ قَالَ: وَ الْمَأْمُرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ إِلَىٰ غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْآيَاتِ وَ قَدْ اشْتَمَلَتْ عَلَىٰ تَوْصِيفِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ بِأَوْصَافٍ غَيْرِ مُخْتَصِصَةٍ بِهِ ظَاهِرًا فَإِنَّ الْمَلِكِ وَ الْقُوَّةَ وَ الْأَمْرَ لِلَّهِ دَائِمًا وَ الْمَوْجُودَاتِ بَارِزَةً لَهُ غَيْرَ خَافِيَةٍ عَلَيْهِ وَ لَا عَاصِمٍ وَ لَا مَلْجَأٍ مِنْهُ سَبْحَانَهُ دَائِمًا لَكِنَّهُ سَبْحَانَهُ قَالَ:

وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ فَأَخْبَرَ بِنَقْطِ الْأَسْبَابِ وَانْقِطَاعِ الرُّوَابِطِ يَوْمَئِذٍ فَأَفَادَ إِنْ جَمِيعَ التَّأثيرَاتِ وَالارتباطاتِ الَّتِي بَيْنَ الموجوداتِ فِي نظامها الموجود فِي عالم الأجسام وَالجسمانياتِ وَ ما يتلوه ستقطع وَ تزول فلا يؤثر شئٌ مِنْها فِي شئٍ ءِ وَ لا يتأثر شئٌ ءِ عن شئٍ ءِ وَ لا ينتفع وَ لا يستضر شئٌ ءِ بشئٍ ءِ وَ لو كان الظرف ظرفها وَ اليوم يومها لما تخلف شئٌ ءِ من أحكامها وَ لم تزل عن مستقرها إلَّا بطلان الذوات وَ انقلاب الماهيات وَ من المحال ذلك وَ لا تبديل لكلمات الله فإذن المرفوع الزائل هو وجوداتها السرابية وَ هي وجوداتها القائمة بالحق سبحانه الثابتة به الباطلة فِي أنفسها فلا تبقى إلَّا نسبتها إِلَى الحق سبحانه وَ تبطل بقيته النسبِ وَ إذ هي باطله فِي نفسها فهو انكشاف بطلانها لا نفسه وَ ظهور حقيقته الأمرِ وَ هو أن لا وجود إلَّا له سبحانه وَ لا تأثير لغيره فلا ملك إلَّا له وَ لا مالك إلَّا هو وَ هو قوله سبحانه: مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ قوله: يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئاً وَ الْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ وَ قوله:

لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ وَ يشهد لما ذكرنا من انكشاف بطلان الوجودات السرابية وَ الأسباب الظاهرية لا نفس بطلانها قوله تعالى: وَ لَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ المَوْتِ وَ المَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنفُسَكُمُ إِلَىٰ أَن قَالَ: لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَ ضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ الآياتِ حيث ذكر بطلان الأسباب عند الموت مع أنَّها فِي محلها لم تزل وَ إنَّما هو انكشاف بطلانها.

وَ فِي نهج البلاغه فِي خطبه له (عليه السَّلام): وَ أَنه سبحانه يعود بعد فناء الدنيا وحده لا شئٌ ءِ معه كما كان قبل ابتدائها كذلك يكون بعد فنائها بلا وقت وَ لا مكان وَ لا حين وَ لا زمان عدمت عند

ذلك الآجال و الأوقات و زالت السنون و الساعات فلا شىء إلا الواحد القهار الذى إليه مصير جميع الأمور.

و فى الاحتجاج عن هشام بن الحكم فى خبر الزنديق فيما سأله عن الصادق (عليه السّلام) إلى أن قال: أ يتلاشى الروح بعد خروجه من قالبه أم هو باق بل هو باق إلى وقت ينفخ فى الصور فعند ذلك تبطل الأشياء فلا حسّ و لا محسوس ثم أعيدت الأشياء كما بدأها مدبرها و ذلك بعد أربعمائه سنه ليست فيها الخلق و ذلك بين النفختين.

و فى تفسير القمى عن الصادق (عليه السّلام) فى حديث:

ثم يقول الله عزّ و جلّ لمن الملك اليوم فيردّ على نفسه لله و الواحد القهار.

و فى التوحيد عن أمير المؤمنين (عليه السّلام) فى حديث:

و يقول الله لمن الملك اليوم ثم تنطق أرواح أنبيائه و رسله و حججه فيقولون لله الواحد القهار.

و فى تفسير القمى عن السّجاد (عليه السّلام) فى حديث:

قال: فعند ذلك ينادى الجبار بصوت جهورى يسمع أقطار السموات و الأرضين لمن الملك فلا يجيبه مجيب فعند ذلك ينادى الجبار مجيبا لنفسه لله الواحد القهار. الحديث.

أقول: فانظر إلى بياناتهم (عليهم السّلام) و هم لسان واحد كيف جمعت بين فناء السموات و الأرض و تحققها و زوال السنين و الساعات و ثبوتها و عدم مجيب لندائه سبحانه غير نفسه و وجود المجيب ثم انظر إلى قوله سبحانه فى جوابه لنداء نفسه لله الواحد القهار و مكان الاسمين و تدبر فى أطراف الكلام تعرف صحّه ما استفدناه آنفا.

ثم إنه إذا زال الوجود المستقل عن الأشياء و عادت الثبوتات إلى تحقيقات وهميه سرابيه و بطلت عامه التسيبات و التثبتات و هو قوله سبحانه: مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ و قوله: مَا لَكُمْ مِنْ مَلْجَأٍ يَوْمَئِذٍ و مَا لَكُمْ مِنْ نَكِيرٍ و قوله: مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَهٗ هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهٗ و قوله: يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَىٰ عَنْ مَوْلَىٰ شَيْئًا و قوله: لَا يَبِيعُ فِيهِ و لَا خِلَالَ و قوله: وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةُ و قوله: ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ تُشْرِكُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئًا كَذَلِكَ يَضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ و قولهم: بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا يَقُولُونَ إِنَّا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَمْ نَدْعُ غَيْرَ اللَّهِ و لم نعبد له شريكا فهو ظهور كونهم فى الدنيا مغرورين بسرابها و لعبها و قد كان باطلا بالحقيقه فقال سبحانه: كَذَلِكَ يَضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ.

و قريب منه قوله سبحانه: ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ و شُرَكَاءُكُمْ فَزَلَّلْنَا بَيْنَهُمْ و قَالَ شُرَكَاءُهُمْ مَا كُنتُمْ إِيَّانَا تَعْبُدُونَ و قوله: تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ و مرجع الجميع إلى قوله سبحانه: مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ و آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ و قوله: مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ و الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ.

ثم إنه إذا بطلت الأسباب بينهم و هى المراتب المترتبة المقدره فى الوجود و التأثيرات التى بينها ظهر حكم الباطن و من المعلوم أن الظاهر ظاهر بالباطن فاتحد حينئذ الغيب و الشهاده إذ كل شىء ء فهو فى نفسه و وجوده شهاده و إنما الغيب معنى نسبي يتحقق بفقدان شىء ء لشىء ء و غيبوبته عنه إما حسا أو غيره.

و بالجملة بسبب و بارتفاع الأسباب يرتفع كل حجاب يحجب



شيئا عن شىء و هو قوله سبحانه: يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ و قوله: وَ بَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا و قوله: فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ و من هذا الباب قوله: يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ و قوله: أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعِثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ وَ حُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَخَبِيرٌ و قوله: يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ.

و يمكن أن ينزل على ما هاهنا ما ورد من الآيات و الأخبار في بروز الأرض.

و في الكافي عن الصادق (عليه السلام) في قوله تعالى:

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ قَالَ: القلب السليم الذى يلقى ربه و ليس فيه أحد سواه. قال: و كل قلب فيه شرك أو شك فهو ساقط و إنما أرادوا بالزهد فى الدنيا تفرغ قلوبهم للآخرة.

أقول: و قوله سبحانه: كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ لا- ينافى ما ذكرناه فإنه كما سيجىء ينفى التشريف الذى يقع للمؤمنين و تصديق لما قضى به سبحانه إن الجزاء بالأعمال و إن لكل نفس ما كسبت و عليها ما اكتسبت و قد حجب هؤلاء أنفسهم فى الدنيا عنه سبحانه فلا بد من ظهور مصداقه يوم القيامة و ذلك كقوله سبحانه: يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهُقُهُمْ ذُلُّهُ وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَ هُمْ سَالِمُونَ.

ثم إن بطلان الأسباب و زوال الحجب و ظهور الباطن الذى هو محيط بالظاهر مقوم له قائم عليه يعطى كون الساعه محيطه بهذه النشأة و ما فيها و ما يتلوها فالظاهر موجود للباطن حاضر عنده دون العكس و هو قوله سبحانه: وَ يَقُولُونَ مَتَى هُوَ قُلْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ

قَرِيبًا وَقَوْلِهِ: فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقَوْلِهِ: وَأَخِذُوا مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ وَقَوْلِهِ: وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ وَقَوْلِهِ: يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ.

و من هذا الباب قوله سبحانه: وَلَا تَلْمِزْهُ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى لَقَضِيَ بَيْنَهُمْ فَالسَّبَقُ إِلَى الشَّيْءِ يوجب حيلولة فقولك سبقت إلى مكان كذا يوجب وجود شئ آخر سبقته وحلت بينه وبين المكان قبل أن يصل إليه فسبقة كلمه سبحانه إلى أجل مسمى وهو قوله: وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ يعطى أنه محيط بهم قريب لولا السد الذي سدّه سبحانه تجاهه لغشيم فصل القضاء فافهم.

و من هذا الباب قوله: كَانَتْهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا وَقَوْلِهِ: كَانَتْهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ وَقَوْلِهِ: قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسِئَلُ الْعَادِّينَ قَالَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ وَقَوْلِهِ: وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ.

ثم إن ما مرّ من ظهور الباطن و بطلان الظاهر يوجب ظهور الحق سبحانه يومئذ وارتفاع حجب الماهيات و انتهاك استار الهويات و بلوغ الكل إلى غايه الغايات من سيرهم و منتهى النهايات من كدحهم و رجوعهم و هو قوله سبحانه: يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرِهَا إِلَى رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا وَقَوْلِهِ سبحانه:

وَأَنَّ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى وَقَوْلِهِ: يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ وَقَوْلِهِ: وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ وَقَوْلِهِ: وَإِلَيْهِ

تُقَلَّبُونَ و قوله: وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ و قوله: أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ و آيات أخرى فى هذا المعنى، و قوله: وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ و قوله:

يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمُ إِلَّا بَغْتَةً يَسِيرًا كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ فهم لزعمتهم أنها أمر زمانى فى سلسله متصله بزمانهم سألوا توقيتها فصرفهم سبحانه بما يقرب من أفهامهم ثم لما ألحوا فيه أجابهم بأن علمها لا يبرز من عند الله و يأبى بذاته عن الطلوع لغيره سبحانه لا- أنه يقبل الحصول للغير و إنما أخفى إخفاء كما لمصلحه أو غيرها كما فى معلوماتنا و لذلك عقبه سبحانه بقوله و لكن أكثر الناس لا يعلمون.

ثم إن حجب المراتب و الهويات حيث ارتفعت يومئذ و لم يحتجب شىء عن شىء فالوعاء و عاء النور و قد تبدلت الهويات فصارت متنوره و هو قوله سبحانه: وَ فَتَحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا و قوله: يَوْمَ تَبْدُلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاوَاتُ وَ بَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ و قوله: وَ الْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ إِلَى أَنْ قَالَ: وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا و قوله: وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ و قوله: وَ إِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ وَ أَلْقَتْ مَا فِيهَا وَ تَخَلَّتْ و قوله: وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا.

و فى تفسير القمى عن السجاد (عليه السلام) فى حديث فى قوله سبحانه: تَبْدُلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ قال (عليه السلام): يعنى بأرض لم تكتسب عليها الذنوب بارزه ليس عليها

جبال و لا نبات كما دحاها أول مره و يعيد عرشه على الماء كما كان أول مره مستقلا(١) بعظمته و قدرته. الحديث.

و ما ذكرناه فى الاستفاده عن الآيات فى تنور الموجودات لا ينافى آيات اخر تنفى النور عن الكافرين كقوله سبحانه: وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ، و قوله: وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى و قوله: يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَ الْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ و قد قال سبحانه فى المؤمنين: يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِمُ الْآيَةُ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمُ الْآيَةُ، و قوله سبحانه: كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا و قوله: أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ فَإِنْ ذَلِكَ ظُهُورُ الظُّلُمَاتِ اكتسبتها أنفسهم فى الدنيا و لا بد أن يبدو لهم فى الآخرة فتلك ظلمه مع نور قد حرم المشركون عن إفاضتها و كتبه الله للمؤمنين و قد مرّ نظير هذا المطلب فى ارتفاع الحجب بين الإنسان و بين ربّه.

و من هذا الباب قوله سبحانه: كَذَبُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ و قوله سبحانه: فَالْقُوا السَّلَامَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَى إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ و قوله سبحانه: فَيَخْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَخْلِفُونَ لَكُمْ.

و هناك روايات أيضا فى أن المشركين يكذبون يوم القيامة فهذه كما ذكرنا فى غيرها أيضا ظهور للمعصيه التى اقترفوها فى الدنيا يومئذ و لا ينافى عدم قابليه اليوم للكذب فكل ما يعمله الإنسان من عمل أو

---

١- قوله (عليه السلام): «مستقلاً بعظمته و قدرته» تفسير لكون عرشه على الماء و له شواهد من الكتاب تدل على أن الماء إشاره إلى منبع كل حياه و قدره و عظمه ان تحمل نقوش الخلقه ظهرت الموجودات و إذا انمحت عاد العرش على الماء فافهم و الله الهادى منه.

يكسبه من فضيله أو رذيله لا بد و إن يظهر يوم القيامة و قد قال سبحانه: **وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا** و سيجى ء فى فصل الأعراف ما يتم به هذا البيان و يتبين به أن الأمر واحد فى نفسه لكنه للمؤمنين رحمه و كرامه و للكافرين نقمه و عذاب فاحسن التدبر فيه فإنه دقيق.

### فصل ٥ فى قيام الإنسان إلى فصل القضاء

حيث أن المعاد رجوع الأشياء بتمام ذاتها إلى ما بدأ منها و هو واجب بالضروره كما مرّت الإشاره إليه فمن الضرورى أن يكون ذلك بتمام وجودها فما وجوده ذو مراتب و جهات متحده بعضها مع بعض يرجع إلى هناك بتمام وجوده بالضروره فلحوق بدن الإنسان بنفسه فى المعاد ضرورى غير أن النشأه متبدله إلى نشأه الكمال الأخير و الحياه التامه فالبدن كالفنفس الحيه حى نورانى. هذا:

و يشير إلى ذلك ما فى الاحتجاج عن الصادق فى كلامه مع الزنديق قال (عليه السلام): إن الروح مقيمه فى مكانها روح المحسن فى ضياء و فسحه و روح المسىء فى ضيق و ظلمه و البدن يصير ترابا منه خلق و ما تقذف به السباع و الهوام من أجوافها مما أكلته و مزقته كل ذلك فى التراب محفوظ عند من لا يعزب عنه مثقال ذره فى ظلمات الأرض و يعلم عدد الأشياء و وزنها و أن تراب الروحانيين بمنزله الذهب فى التراب فإذا كان حين البعث مطرت الأرض مطر النشور فتربو الأرض ثم تمخض مخض السقاء فيصير تراب البشر كمصير الذهب من التراب إذا غسل بالماء و الزبد هو اللبن إذا مخض فيجتمع تراب كل قالب فينتقل بإذن القادر إلى حيث الروح فتعود

الصور بإذن المصور كهياتها و تلج الروح فيها فإذا قد استوى لا ينكر من نفسه شيئا. الخبر.

أقول: و قوله (عليه السلام): «فإذا كان حين البعث مطرت الأرض مطر النشور» ورد في هذا المعنى عدّه روايات منهم (عليهم السلام) أيضا هو مستفاد من تمثيله سبحانه البعث و الاحياء بإحياء الأرض بعد موتها قال سبحانه: وَ أَحْيَيْنَا بِهِ بَلَدَهُ مَيِّتًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ وَ قَالَ سبحانه: وَ تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى وَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ أَنَّ اللَّهَ يُبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ.

فالآيات كما ترى تعطى أن للإنسان المادى أو لبدنه فقد تبدلات حتى يصل الغايه التى غياها سبحانه له و مثلها قوله سبحانه:

وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ يفيد أن الذى جعل الشجر الأخضر بالتدريج و التصرف بعد التصرف نارا يضاد الخضره قادر على أن يجعل العظام الرميم حيه و فى هذا المجرى قوله سبحانه: نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ عَلَى أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَ نُنشِئُكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ وَ مِثْلَهُ قَوْلُهُ: نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ وَ شَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَ إِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَالَهُمْ تَبْدِيلًا.

و المراد بتبديل الأمثال ورود خلق بعد خلق قال تعالى: بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ وَ قَالَ: كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ وَ ليس المراد بها الأمثال المصطلح عليها فى العلوم العقليه و بالاتحاد النوعى و الاختلاف الشخصى فإن مثل الشىء بهذا المعنى غير الشىء

فلا- يتم الحجه على منكرى الحشر بقوله: أَوْ لَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ إذ خلق مثلهم على ذلك ليس إعادته لهم بالضرورة بل المراد بخلق مثلهم و تبديل أمثالهم التبدلات فيهم بحيث لا تخرج عن أنفسهم كما أنه سبحانه في مثل هذا النظم بدل المثل بالعين فقال:

أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَعْزُبْ عَنْهُ خَلْقُهُنَّ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ وَقَالَ سُبْحَانَهُ: لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ ۚ فَالمراد بمثل الشيء نفس الشيء و هو نوع من التلطف في الكلام.

فهذا كله يتضمن تبدلات الأبدان و ورودها طورا بعد طور و ركوبها طبقا عن طبق حتى تنتهي إلى الساعه فتلحق بالأنفس قال سبحانه: وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ وَقَالَ: أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ فَعَبَّرَ بِكَلِمَةٍ مَا ثُمَّ قَالَ: فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ وهذا هو لحوق الأبدان بالأرواح كما ترى و للأرواح مع ذلك سيرا في مسيرها و حركه في طريقها قال سبحانه مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ فبين أن الروح كالملائكة تعرج إليه سبحانه في معارجة و المعراج السلم و مثله قوله سبحانه: رَفِيعَ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَقَدْ جَمَعَ سبحانه أهل السعادة و الشقاء جميعا في قوله: وَ لِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَقوله: وَ لِلْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَ أَكْبَرُ تَفَضُّلاً وَقَالَ سبحانه في أهل الجنة: كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَ أُنُوتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَقَالَ فِي أَهْلِ النَّارِ: مَا أُوهُمْ جَهَنَّمَ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا إِذْ قَدْ أَخْبَرَ سبحانه أَنْ لَا وَقود لجهنم غير أهلها فخبوها نفاذ من فيها بالاحراق.

## فصل ٦ فى الصراط

قال سبحانه: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيُهْدِيَهُمْ طَرِيقًا إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ وَقَالَ: اخْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ مَا لَكُمْ لَا تَنَاصَرُونَ فَأَخْبَرَ تَعَالَى أَنَّ لِلْجَحِيمِ صِرَاطًا يَهْدِي الظَّالِمِينَ إِلَيْهَا مَعَ أَزْوَاجِهِمْ وَهُمْ الشَّيَاطِينُ كَمَا يَدُلُّ عَلَيْهِ قَوْلُهُ سُبْحَانَهُ: فَوَرَبُّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا إِلَى أَنْ قَالَ: وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا ثُمَّ تُنْجَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا.

و الصراط كما يدل عليه هذه الآيات صراط على الجحيم أو فيها إذ قد أخبر سبحانه بالورود والنجاة والترك فى هذه الآيات و بالملاء الحتمى فى قوله: وَ لَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَ لَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ.

و هذا الصراط الممدود على جهنم ممر الخلائق أجمعين من برّ و فاجر ثم ينجى الله الذين اتقوا و يذر الظالمين فيها جثيا و لقد كثر سبحانه فى هذه الآيات لفظ الظلم و مثله قوله سبحانه: الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبِلَادِ وَالطَّغْيَانَ الْإِفْرَاطِ فِي الظلم و الاستكبار:

فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمُرْصَادِ وَقَالَ سُبْحَانَهُ: إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا.

و الظلم إما بتفريط فى جنب الناس و إما بتفريط فى جنب الله و هو الولايه التى لأولياء الله



و الجميع يحصل باتباع الهوى و الشيطان و أصله الاغترار بزينة الحياه الدنيا و الاخلاص إلى هذه الأوهام التي نسميها مجموعا بنظام التمدن و هو التناصر بالأوهام غير الحقائق و لعل هذا هو المسئول عنه في قوله سبحانه: وَ قَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ مَا لَكُمْ لَا تَنَاصَرُونَ بَلْ هُمْ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ.

و من ما مرّ يظهر معنى ما ورد من الروايات في الباب ففي تفسير القمي في قوله تعالى: وَ جِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ الآية عن الباقر (عليه السلام) قال: لما نزلت هذه الآية: وَ جِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ سئل عن ذلك رسول الله (صلى الله عليه و آله) فقال (صلى الله عليه و آله): أخبرني الروح الأمين أن الله لا إله غيره إذا برز الخلائق و جمع الأولين و الآخرين أتى بجهنم تقاد بألف زمام آخذ بكل زمام مائه ألف يقودها من الغلاظ الشداد لها هده و غضب و زفير و شهيق و أنها لتزفر زفره فلولا أن الله أخرجهم للحساب لأهلكت الجميع ثم يخرج منها عنق فيحيط بالخلائيق البرّ منه و الفاجر ما خلق الله عبدا من عباد الله ملكا و لا نبيا إلا ينادى ربّ نفسي نفسي و أنت يا نبي الله تنادى أمّتي أمّتي ثم يوضع عليها الصراط أدق من الشعر و أحدّ من السيف عليه ثلاثه قناطر فأما واحده فعليها الأمانه و الرحم و الثانيه فعليها الصلاه و الثالثه فعليها ربّ العالمين لا إله غيره فيكلفون الممر عليها فيحبسهم الرحم و الأمانه فإن نجوا منها حبستهم الصلاه فإن نجوا منها كان المنتهى إلى ربّ العالمين و هو قوله: إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ فمتعلق بيد و تزل بقدم و يستمسك بقدم و الملائكه حولها ينادون يا حلیم أعف و اصفح و عد بفضلك و سلّم سلّم و الناس يتهافتون في النار كالفراس فيها فإذا نجى ناج برحمه الله مرّ بها فقال الحمد لله و بنعمته تتم الصالحات و تزكو الحسنات و الحمد

لله الذى نَجَانِي منك بعد إياس بمنّه و فضله إنّ ربّنا لغفور شكور.

و روى الكليني فى الكافى و الصدوق فى الأمالى ما فى معناه.

و فى العلل عن الصادق (عليه السّلام) فى تفسير قوله:

إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ قَالَ (عليه السّلام): لا يجاذبه قدما عبد حتى يسأل عن أربع عن شبابه فيما أبلاه و عن عمره فيما أفناه و عن ماله من أين جمعه و فيما أنفقه و عن حبنا أهل البيت.

و روى القمى فى تفسيره عن الصادق (عليه السّلام) و الصدوق فى الأمالى و العيون عن النبى (صلى الله عليه و آله) عن المسئول عنه و لايه أمير المؤمنين (عليه السّلام).

و فى المجمع عن النبى (صلى الله عليه و آله) قال: يرد الناس النار ثم يصدرون بأعمالهم فأولهم كلمع البرق ثم كمرّ الريح ثم كمحضر الفرس ثم كالراكب ثم كشد الرجل ثم كمشيه.

و عنه (صلى الله عليه و آله): تقول النار للمؤمن يوم القيامة جزيا مؤمن فقد أطفأ نورك لهبى.

و عن النبى (صلى الله عليه و آله) أيضا أنه سئل عن قوله تعالى: وَ إِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا أَيَات، فقال: إذا دخل أهل الجنة الجنة قال بعضهم لبعض أليس قد وعدنا ربّنا أن نرد النار فقال: قد وردتموها و هى خامده.

أقول: و بالتأمل فيما قدّمنا و فى ما سيجى ء فى الشفاعة يتضح معنى هذه الأحاديث و الله الهادى.

## فصل ٧ فى الميزان

قال سبحانه: وَ الْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ بين سبحانه أن الوزن حق ثابت يوم القيامة ثم قال فمن ثقلت موازينه، و من خفت موازينه، و لعل الجمع باعتبار عدد الزنات و الثقل فى الحسنات و الخفة فى السيئات مع أن ظاهر الأمر يقتضى العكس كما قال: وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ قَالَ: ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ بِنَاء عَلَى مَا بَيْنَهُ سَبْحَانَهُ مِنْ بَوَارِ السَّيِّئَاتِ وَ بَقَاءِ الْحَسَنَاتِ قَالَ تَعَالَى: فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَ أَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ فَالثقل إنما هو للحسنات دون السيئات و فى قوله سبحانه:

فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ إِيَّاهُ إِلَى ذَلِكَ.

ثم إنه سبحانه قال: وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقَسِيطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَ إِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ ففسر الموازين بالقسط و هو العدل فى مقابلة الظلم و بين وجه الثقل فى الحسنات و الخفة فى السيئات.

و فى التوحيد عن أمير المؤمنين (عليه السلام) فى قوله تعالى:

فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ قَالَ (عليه السلام): إِنَّمَا يَعْنِي الْحَسَنَاتُ تَوْزَنُ الْحَسَنَاتِ وَ السَّيِّئَاتُ وَ الْحَسَنَاتُ ثَقُلَ الْمِيزَانُ وَ السَّيِّئَاتُ خَفَّتْ الْمِيزَانُ.

و فى الاحتجاج عنه (عليه السلام): هِيَ قَلَّةُ الْحَسَنَاتِ وَ كَثْرَتُهَا. الْحَدِيثُ، وَ يَتَبَيَّنُ بِمَا مَرَّ مَعْنَى قَوْلِهِ سَبْحَانَهُ: أُولَئِكَ

الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا إِذْ لَا مَعْنَى لَوْضَعِ الْمِيزَانِ وَالْوِزْنِ مَعَ الْحَبِطِ.

و به يتبين أن الوزن بالميزان يوم القيامة يختص بالأعمال غير المحبته و لذلك فالآيه لا تنافى قوله سبحانه: فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدِينَ تَلْفُحُونَ وَ جِوَاهِرُهُمْ النَّارُ وَ هُمْ فِيهَا كَالِحُونَ أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَى عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَ كُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ.

و بما مرّ يظهر معنى ما ورد عنهم (عليهم السلام) من الروايات: ففى الاحتجاج عن الصادق (عليه السلام) حيث سأل عنه الزنديق: أو ليس توزن الأعمال؟ قال: لا لأن الأعمال ليست أجساما و إنما هى صفه ما عملوا و إنما يحتاج إلى وزن الشىء من جهل عدد الأشياء و لا يعرف ثقلها و لا خفتها و إن الله لا يخفى عليه شىء. قال: فما معنى الميزان؟ قال (عليه السلام): العدل.

قال: فما معناه فى كتابه فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ؟ قال: فمن رجح عمله. الخبر.

و فى التوحيد عن أمير المؤمنين (عليه السلام) فى خبر من ادعى التناقض بين آيات القرآن قال (عليه السلام): و أمّا قوله:

وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ فَهُوَ مِيزَانُ الْعَدْلِ يُؤْخَذُ بِهِ الْخَلَائِقُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَدِينُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى الْخَلْقَ بَعْضَهُمْ مِنْ بَعْضٍ بِالْمَوَازِينِ.

الخبر.

و فى الكافى و المعانى عن الصادق (عليه السلام) و قد سئل عن قوله تعالى: وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ قَالَ: الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَوْصِيَاءُ.

أقول: و وجهه واضح مما مرّ.

و فى الكافى عن السجّاد (عليه السّلام) فى كلام له فى الزهد: و اعلموا عباد الله أن أهل الشرك لا ينصب لهم الموازين و لا ينشر لهم الدواوين و إنما يحشرون إلى جهنم زمرا و إنما نصب الموازين و نشر الدواوين لأهل الإسلام و اتّقوا الله عباد الله. الخبر.

## فصل ٨ فى الكتب

قال سبحانه: وَ كُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا أَقْرَأُ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا بَيَّنَّ سبحانه أنه ألزم الإنسان طائره و هو عمله الذى يتفائل به و يتشام به فطائر الإنسان عمله الذى قلده و لذلك وصفه بأنه فى عنقه و قد كانت الأعمال التى يحفظ للإنسان و عليه غير محسوسه و لا ظاهره إذ الحس فى الدنيا لا يجاوز سطح الأشياء و الاستدلال فيها إنما هو بالآثار لكن نشأه القيامه نشأه تبلى فيها السرائر و برزوا لله جميعا فلذلك وصف الطائر بأنه سيخرج له كتابا منشورا و قال سبحانه:

أَحْصَاهُ اللَّهُ وَ نَسُوهُ وَ قَالَ سبحانه: بَيَّلُ يَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَ نَسَبَ الْإِحْصَاءَ وَ الْبَدَاءَ وَ الْلِزُومَ إِلَى نَفْسِ الْأَعْمَالِ إِذْ كَانَ الْكِتَابُ مُشْتَمَلًا عَلَى نَفْسِهَا أَوْ حَقَائِقِهَا دُونَ الْخُطُوطِ الَّتِي نَصَطَلِحُ عَلَيْهَا فِيمَا عِنْدَنَا مِنَ الْكِتَابَةِ وَ هُوَ قَوْلُهُ سبحانه: يَوْمَئِذٍ يَصِفُّدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ وَ قَوْلُهُ سبحانه: وَ لِيُوفِّيَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ.

و من هذا الباب قوله سبحانه: **يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذُّكْرَى وَقوله: يُنَبِّئُوا الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ** و قد مرَّ أن هذا اليوم محيط بجميع المراتب الوجودية فالأعمال كما تحضر بأنفسها تحضر بحقائقها التي ظهرت منها و هو قوله سبحانه:

**و تَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةٍ كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ** و هذا هو الكتاب المخصوص الذى يشتمل على نفس الأعمال ثم قال سبحانه: **هَذَا كِتَابُنَا يُنطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ** و هذا هو الكتاب المبين الذى مكتوب فيه ما كان و ما يكون و ما هو كائن إلى يوم القيامة كما فى الأخبار و منه النسخ الجزئية كلها و منه يستنسخ الأعمال فى نشأه ظهورها و هو المشتمل على حقائقها و الحجج على الكل و لعل المراد بقوله سبحانه:

**وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ.**

و فى الكافى عن الصادق (عليه السلام) فى حديث اللوح و هو الكتاب المكنون الذى منه النسخ كلها، أ و لستم عربا فكيف لا تعرفون معنى الكلام و أحدكم يقول لصاحبه انسخ ذلك الكتاب أو ليس إنما ينسخ من كتاب آخر من الأصل و هو قوله: **إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ.**

و فى تفسير العياشى عن خالد بن نجیح عن الصادق (عليه السلام) قال: إذا كان يوم القيامة دفع إلى الإنسان كتابه ثم قيل له اقرأ. قلت: فيعرف ما فيه؟ فقال: إن الله يذكره فما من لحظة و لا كلمه و لا نقل قدم و لا شىء فعله إلا ذكره كأنه عمله تلك الساعة فلذلك قالوا: **يا وَيْلَتْنَا ما لِهَذَا الْكِتَابِ لا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَ لا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا.**

و فيه أيضا عن خالد بن يحيى عن الصادق (عليه السلام) قريب منه.

أقول: وقد فسر (عليه السلام) القراءه بالذكر وقد ذكرنا في رسالتى الأفعال و الوسائط فى الكتاب كلاما أبسط من هذا.

ثم إنه سبحانه قال: **إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ فَعَمَّمِ الْكِتَابَةَ لِأَعْمَالِهِمْ الَّتِي فَعَلُوهَا بِلَا وَاسِطَةٍ وَ مَا يَتَرْتَبُ عَلَيْهَا مِنَ الْآثَارِ فَالْكَلِّ مُحَاسَبٍ بِهِ وَ يَظْهَرُ بِهِ مَعْنَى قَوْلِهِ: يُنَبِّؤُا الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَ آخَرَ.**

و فى تفسير القمى عن الباقر (عليه السلام): بما قدم من خير و شر و ما أخر فما سنّ من سنه يستن بها فإن كان شرا كان عليه مثل وزرهم و لا ينقص من وزرهم شيئا و إن كان خيرا كان له مثل أجورهم و لا ينقص من أجورهم شيئا ثم عقبه سبحانه بقوله:

**وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ.**

و من هنا يظهر أن اللوح المحفوظ يحاسب به العباد كما يحاسبون بالألواح المخصوصه لكل واحد منهم.

و يظهر أيضا أن الكتاب الذى ذكره سبحانه بقوله: **هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ** هو اللوح المحفوظ فإنه وصف الكتاب فى هذه الآية بالإمامه و هو المتبوعيه فى الأعمال و وصفه هناك باستنساخ الأعمال منه فهو واحد.

ثم بين سبحانه تفاوت أخذهم الكتاب بالسعاده و الشقاوه فقال **يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَؤُلَاءِ أَقْرَبُوا كِتَابِيهِ إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلاقٍ حِسَابِيهِ إِلَى أَنْ قَالَ: وَ أَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيهِ وَ لَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيهِ وَ اليمين و الشمال جانبا الإنسان القوى و الضعيف**

أو اليدان التاليتان لهما أو جانباً السعادة و الشئامه.

و ليس المراد وضع الكتاب فى يد الإنسان اليمنى أو اليسرى على ما يفهمه الظاهريون من المحدثين و غيرهم إذ لم يقل سبحانه أوتى كتابه ليمينه أو لشماله بل أتى بالباء المفيد للوساطه و يشهد به قوله سبحانه: فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَسَوْفَ يُحَاسِبُ حِسَاباً يَسِيراً وَ يُنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُوراً وَ أَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبوراً فَقَدْ وَضَعَ مَكَانَ الشَّمَالِ قَوْلَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ وَ قَوْلَهُ سَبْحَانَهُ: يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَٰئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَ لَا يُظَلَمُونَ فَتِيلاً وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَ أَضَلُّ سَبِيلًا فَقَدْ قَالَ سَبْحَانَهُ أَنَّهُ يَدْعُوهُمْ بِإِمَامِهِمْ وَ لَمْ يَقُلْ إِلَىٰ إِمَامِهِمْ وَ قَدْ قَالَ كُلُّ أُمَّةٍ تَدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا وَ لَمْ يَقُلْ بِكِتَابِهَا فَالدَّعْوَةُ بِالْإِمَامِ غَيْرُ الدَّعْوَةِ إِلَىٰ الْكِتَابِ.

ثم فضّله سبحانه بأن طائفه منهم بعد ذلك يؤتى كتابه بيمينه أى بواسطة اليمين فيمينه إمامه الحق الذى يدعى به ثم بدّل الإيتاء بالشمال بقوله: وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَ أَضَلُّ سَبِيلًا.

فظهر به أنّ الإيتاء باليمين نور و اهتداء فى الآخرة كما قال سبحانه: يَشْعَىٰ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِمْ وَ قَالَ: وَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَ الشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ.

و من هنا يظهر أن النور هو الإمام و المراد هو اللقوق به و الكلام فيه كثير و بالجمله فيشبه أن يكون المراد باليمين و الشمال البركه و الشئامه و السعادة و الشقاوه دون اليمين اليمنى و اليسرى و قد عبّر سبحانه فى سورة الواقعة عن الطائفتين تاره بقوله: وَ أَصْحَابُ



الْيَمِينِ مَا أَضِيَ حَابُ الْيَمِينِ وَ أَضِيَ حَابُ الشُّمَالِ مَا أَضِيَ حَابُ الشُّمَالِ وَ تَارَهُ بِقَوْلِهِ: فَأَضِيَ حَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَضِيَ حَابُ الْمَيْمَنَةِ وَ أَصْحَابُ الْمَشْتَمَةِ مَا أَضِيَ حَابُ الْمَشْتَمَةِ وَ تَارَهُ بِقَوْلِهِ وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَضِيَ حَابِ الْيَمِينِ فَسِدْلَامٌ لَكَ مِنْ أَضِيَ حَابِ الْيَمِينِ وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ فَنُزِّلُ مِنْ حَمِيمٍ فَوْضِعَ فِي مَكَانِ أَصْحَابِ الشُّمَالِ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ فَهَمُ أَصْحَابُ شِقَاءٍ وَ أَصْحَابُ تَكْذِيبٍ وَ ضَلَالٍ وَ كَأَنَّهُ إِشَارَةٌ إِلَى قَوْلِهِ وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ إِلَى أَنْ قَالَ: أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَى عَلَيْكُمْ فَكُنتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَ كُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ.

و قد عرفت هناك كون الآيه في أصحاب الشقاء من ضلال الملمين و نقضه عهد الأئمه الحق و أمّا الكفار الجاحدون فلا يقيم سبحانه لهم وزنا فلا كتاب لهم و لا حساب.

و بالجملة فأصحاب الشمال هم الأشقياء أصحاب الضلال و لذلك فهم يقولون فيما حكى عنهم سبحانه: ما أغنى عني ماليه هَلَمَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَه فَهَذِهِ الْأُمُورُ هِيَ الصَّادَةُ إِيَّاهُمْ عَنِ إِتْبَاعِ الْحَقِّ بَعْدَ الْإِذْعَانِ بِهِ فَكُلٌّ مِنْ أَصْحَابِ السَّعَادَةِ وَ الشَّقَاوَةِ مَدْعُو يَامَامَهُ مَلْحَقٌ بِهِ يُؤْتَى بِكِتَابِهِ بِهِ وَ هُوَ لِلْحَقِّ الَّذِي يَشْتَمَلُ عَلَيْهِ أَخْبَارُ الطَّيْنَةِ وَ السَّعَادَةِ وَ الشَّقَاوَةِ الذَّاتِيَّتَيْنِ وَ سَيَأْتِي ذِكْرُ مَنْهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَ لِذَلِكَ كَانَ أَصْحَابُ الشَّقَاءِ يُؤْتُونَ كِتَابَهُمْ بِشِمَالِهِمْ وَ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ إِذْ أُنْمَتَهُمْ قَدَامَهُمْ وَ وَجُوهُهُمْ مَنكُوسَةٌ مَطْمُوسَةٌ قَالَ سَبْحَانَهُ فِي فِرْعَوْنَ:

يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأُورِدَهُمُ النَّارَ وَ قَالَ سَبْحَانَهُ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا وَ قَالَ سَبْحَانَهُ: قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا وَ قَدْ مَرَّ أَنَّ النُّورَ هُوَ الْإِمَامُ الْحَقُّ. هَذَا:

و الاعتبار أيضا يساعد هذا المعنى فإن الإنسان بوجوده الدنيوى أعنى بدنه الحى بقواه و احساساته على ما نزل من عند الحكيم الخبير و دبره العليم القدير متوجه القوى و الإحساسات الى جهتى القدام و اليمين و أمّا جهتا الشمال و الورا فعهما نفاذ القوى و هلاك الإحساس و الإنسان إذا شقى و أخلد إلى الأرض و اتبع هواه أقبل إلى الأرض و وجه وجهه لها و إذا قام لربّه و أحضر لحسابه و اتبع الداعى لا عوج له سار وجهه إلى خلفه فحالهم حال ضرير منكوس الوجه مدهوش ساع إلى غايه لا يدرى ما يفعل و لا ما ذا يفعل به.

و اعلم إنّ الإمام الحق على أنه مهيم على أناس دعوا به كذلك هو مهيم على إمام الباطل و حزبه قال سبحانه: إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَرَهُمْ وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ فوصف الكتاب المحصى لكل شىء من السعاده و الشقاوه بالإمامه و قال أيضا: هذا كتابنا يُطَقُّ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسِيحِينَ مِمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ فالإمام الذى هو الكتاب حاكم فى الفريقين السعيد و الشقى مهيم على الطائفتين جميعا.

و هذا غير مناف لما مرّ أن الدعوه إلى الكتاب غير الدعوه بالإمام فإنه سبحانه ما وصف صحف الأعمال بالإمامه بل وصفها بالإلزام و التابعه و قال: أَلَزَمْنَا طَائِرَهُ وَ إِنَّمَا وَصَفَ بِالْإِمَامَةِ اللَّوْحَ الْمَحْفُوظَ الَّذِي مِنْهُ يَسْتَنْسَخُ الْأَعْمَالُ وَ صَحَفَ الْأَعْمَالُ وَ هُوَ الْأَصْلُ الْمَتَّبَعُ وَ الْإِمَامُ الْمُقْتَدَى الَّذِي عَلَيْهِ مَدَارُ أُمُورِ الْعَالَمِ بِرَمْتِهَا فَافْهَمْ ذَلِكَ.

و اعلم أنه سبحانه فسر الإمامه فى آيات كثيره بالولاية غير أنه وصف نفسه بالولاية دون الإمامه لاقتضائه سنخيه ما بين الإمام و المأموم و هو واضح.

و بالجمله فإمام الحق ولى المؤمنين و أئمه الباطل أولياء الكافرين و الوجه فى جميع ذلك واضح و به يتحل عقد الأخبار التى تدل على حكمه أرباب الولاية فى أمر الناس يوم القيامة و سيأتى عدّه منها.

و اعلم أيضا أن الكتاب يؤتى للطائفتين من الناس و هنا جماعه غيرهم و هم السابقون المقربون قال سبحانه: وَ كُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ وَ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ فهؤلاء هم المخلصون المستثنون من حكم الصور و الأحضار و الميزان و قد استثنوا من حكم إعطاء الكتاب أيضا و سيجىء مزايا اخر من أحوالهم فى يوم القيامة فحكم الكتاب واقع على غيرهم من أصحاب الأعمال إلّا المستثنون من المعاندين الجاحدين كما مرّ، قال سبحانه: وَ كُفِّلَ إِنْسَانٌ لِّزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ فَهِيَ فِيمَنْ لَهُ عَمَلٌ فَاَمْرًا مِنْ أَرْتَفَعِ عَنْ سَطْحِ الْعَمَلِ مِمَّنْ لَيْسَ لَهُ إِلَّا اللَّهُ تَعَالَى كَالْمَخْلُصِينَ و من حبط عمله من المكذبين المنكرين للقاء الله فلا كتاب له أصلا ثم قال سبحانه: وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا و يشبه أن يكون الكتاب غير الطائر الملزم فى عنقه إذ لم يقل سبحانه و نخرجه و كان حق الكلام ذلك لو كان كذلك فالآيه فى مساق قوله: وَ إِذَا الصُّحُفُ نُشِرتْ ثم قال سبحانه: أَقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا و يظهر منه أن حال الكتاب و قراءته يومئذ غير حال الكتاب و قراءته عندنا فى الدنيا فافهم و إنما هو الذكر قال سبحانه: يُنَبِّئُ الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَ أَخَّرَ و هذا فى تفاصيل الأعمال و قال: بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ و هذا فى الإجمال و قد مرّت الروايه فى كيفية قراءه الكتاب و الله العالم.

## فصل ٩ فى الشهداء يوم القيامة

قال سبحانه: وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ وقد عدَّ سبحانه أصنافاً من الشهداء على الأعمال يوم القيامة والشهادة على الشىء هى تلقيه بالحضوره والرؤية ويسمى تحمّلها وحكايتها كلاهما شهادة ومن المعلوم أن الشهادة على الأعمال ليست على مجرد صورها الظاهره بل على ما هى عليها من الطاعة والعصيان والسعادة والشقاوه إذ هو قضيه القضاء وسيما من أحكم الحاكمين.

وهذه الأوصاف غير ممكنه الإحراز إلا بارتباط الشاهد على محتد هذه الأعمال من الضمائر والسرائر وخصوصيات انتشاءات الأعمال من الإرادات والقصود فالشهادة يومئذ على أنه تشریف للشاهد بالإذن فى كلامه كما قال سبحانه: لَا تَكَلِّمْ نَفْسٍ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّمَا يَخْتَصُّ بِهَا مَنْ آتَاهُ اللَّهُ سَبْحَانَهُ هَذِهِ الْكِرَامَةُ فى الدنيا وهى الوقوف على حقائق الأعمال ومحتدها من الضمائر والسرائر قال سبحانه: لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا وَالصَّوَابُ خِلاف الخُطأ وقال: إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ فالشهادة يومئذ إنما تتحقق ممن حفظ أعمال العاملين على حقيقتها من غير خطأ وعوج.

و أنت إذا تأملت هذه البنيه الإنسانيه على قواها وحواسها وجدت إن هذه الشهاده والتلقى مستحيله فى حقها بالنسبه إلى أعمال الحاضرين فضلا عن الغائبين ومع الحضور من الشاهد فضلا عن الغيبه ومع القرب فضلا عن البعد وهو واضح فليس إلا أن ذلك

بأمر آخر وقوه أخرى وراء ما عند الإنسان المتعارف من القوه والإحساس يمس باطن الإنسان ذى الأعمال كمسه بظاهره و الغائب كالحاضر و بالبعيد كالقريب فهو نور غير جسمانى لا- يحتاج إلى ما يحتاج إليه الجسم فى تأثيراته و أعماله من خصوصيات الزمان و المكان و الحال فهو نور يبصر به السرائر و يميز به الطيب من الخبيث قال سبحانه:

كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيَّينَ وَ مَا أَذْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ كِتَابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُرْسَلُونَ وَ قَالَ سُبْحَانَهُ كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ وَ مَا أَذْرَاكَ مَا سِجِّينُ كِتَابٌ مَرْقُومٌ وَ يُلَىٰ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ.

و قد مرّ فى الفصل السابق أن أصحاب اليمين و أصحاب الشمال يؤتون كتابهم بإمامهم الحق و قال سبحانه أيضا: وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ سَيُتْرَدُونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ وَ الخطاب عام غير مختص بالمنافقين و هو يقتضى خصوصيه المراد بقوله: الْمُؤْمِنُونَ و فيه تلويح بأن روايه الرسول و المؤمنين لأعمالهم ستندرج فى ضمن ما سينبؤهم سبحانه بما كانوا يعملون فافهم.

و روى القمى فى تفسيره عن الصادق (عليه السلام): إن أعمال العباد تعرض على رسول الله كل صباح أبراها و فجارها فاحذروا و ليستحيى أحدكم أن يعرض على نبيه العمل القبيح.

و روى العياشى فى تفسيره عن الصادق (عليه السلام) أنه سئل عن قوله: وَ قُلِ اعْمَلُوا ... الآية، فقال: و المؤمنون هم الأئمه.

و الأخبار الواردة فى الكافى و الأمالى و المناقب و البصائر و التفسيرين للقمى و العياشى فى هذا المعنى فوق حد الاستفاضه فراجع.

و بالجمله فتحمل هذه الشهاده هو بشهاده نفس الأعمال و كذلك أدائها يوم القيامة و كذلك المجازاه بها يومئذ قال تعالى:

وَ جِيَءَ بِالنَّبِيِّينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لَا يظَلَمُونَ وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ هذا جملة الكلام فى الشهاده.

و أما أصناف الشهداء فمن الشهداء الأولياء المقربون من البشر كالأنبياء و الصالحين من الأولياء قال سبحانه: وَ جِيَءَ بِالنَّبِيِّينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ تَمِييزُ النَّبِيِّينَ مِنَ الشُّهَدَاءِ كَأَنَّهُ نَوْعٌ تَشْرِيفٌ لَهُمْ كَمَا قِيلَ وَ قَالَ سَبْحَانَهُ: وَ يَوْمَ نَبَعَثْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَ لَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ وَ الأمة الجماعة من الناس و إذا اضيفت إلى شىء كنبى أو زمان أو مكان تميزت به فالآيه عامه لجميع الأولياء و لو اجتمع عدده منهم فى أمة نبى و قال سبحانه: وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا.

و البيان السابق فى معنى الشهيد يوضح أن هذه العظيمة و الكرامة منه سبحانه ليست عامه لجميع أمة محمد (صلى الله عليه و آله) بل هى خاصة لبعض الأمة و الخطاب الواقع لجميع الأمة بظاهره باعتبار وجودهم فيها و هو ذائع دائر فى الخطابات كقوله سبحانه: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ... إلى آخر الآيه، فإنه شامل بظاهره لجميع من معه و فيهم المنافقون و الفاسقون باجماع الأمة و أمثاله كثيره.

و بالجمله فالشهداء من هذه الأمة شهداء على الناس و الرسول شهيد عليهم فالأمة الشهيده وسط بين الرسول (صلى الله عليه و آله) و الناس كما ذكره سبحانه، و كذلك قوله سبحانه: هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِى الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِثْلَهُ أَيْبُكُمْ إِبراهيم هو

سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ هَذِهِ آيَةٌ فِي اخْتِصَاصِ الشُّهُدَاءِ أَصْرَحَ مِنْ سَابِقَتِهَا وَ فِي قَوْلِهِ سُبْحَانَهُ: هُوَ سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ إِشَارَةً إِلَى دَعَا إِبْرَاهِيمَ (عَلَيْهِ السَّلَام) مَعَ وَلَدِهِ إِسْمَاعِيلَ (عَلَيْهِ السَّلَام) عِنْدَ بِنَاءِ الْكَعْبَةِ: رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَ أَرْنَا مَنَاسِكَنَا وَ تَبَّ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ رَبَّنَا وَ ابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يَزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.

وَ دَعَائِهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) حَيْثُ إِنَّهُ لَوْلَدَ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ مَعَا وَ لَمَنْ فِي مَكَّةَ فَهُوَ لِقَرِيشٍ وَ حَيْثُ إِنَّهُ (عَلَيْهِ السَّلَام) دَعَا أَوْلَادَهُ بِإِسْلَامِهِمْ لِلَّهِ وَ إِرَاءَهُ اللَّهُ إِيَّاهُمْ مَنَاسِكُهُمْ وَ تَوْبَتَهُ لَهُمْ ثُمَّ دَعَا بِبَعْثِ رَسُولٍ يَطْهَرُهُمْ وَ يَزَكِّيهِمْ فَهَمَّ جَمْعَ مَنْ قَرِيشٍ جَمَعُوا بَيْنَ (١) طَهَارَةِ الذَّاتِ وَ الْهَدَايَةِ وَ الْإِهْتِدَاءِ إِلَى عَهْدِ اللَّهِ وَ بَيْنَ الْإِيمَانِ بِرَسُولِهِ وَ التَّزَكِّيِّ وَ التَّطَهُّرِ بِتَرْكِيئِهِ وَ تَطْهِيرِهِ فَهَمَّ أَشْخَاصَ مَخْصُوصُونَ بِكَرَامَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ مِنْ بَيْنِ الْأُمَّةِ وَ قَوْلُهُ: لِيَكُونَ الرَّسُولُ بَيَانًا لَغَايَةِ قَوْلِهِ:

هُوَ اجْتَبَاكُمْ.

وَ مَا ذَكَرْنَاهُ فِي مَعْنَى آيَةِ هُوَ الَّذِي تَفْسَّرُ بِهِ الْأَخْبَارُ الْوَارِدَةُ عَنْ أُمَّةِ أَهْلِ الْبَيْتِ.

فَفِي الْكَافِي وَ تَفْسِيرِ الْعِيَاشِيِّ عَنِ الْبَاقِرِ (عَلَيْهِ السَّلَام) نَحْنُ الْأُمَّةُ الْوَسْطَى وَ نَحْنُ شُهَدَاءُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ حُجْجُهُ فِي أَرْضِهِ وَ سَمَائِهِ.

وَ عَنِ شَوَاهِدِ التَّنْزِيلِ عَنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَام): إِيَّانَا

١- أَهْلُ السَّعَادَةِ الذَّاتِيَّةِ وَ السَّعَادَةِ الْمَكْتَسِبَةِ وَ بَعْبَارِهِ أُخْرَى طَهَارَةِ الذَّاتِ وَ التَّبَعِيَّةِ مِنْهُ.

عنى بقوله: لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَرَسُولُ اللَّهِ شَاهِدٌ عَلَيْنَا وَنَحْنُ شُهَدَاءُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَحِجَّتِهِ فِي أَرْضِهِ وَنَحْنُ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ: وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا.

و فى المناقب عن الباقر (عليه السلام) فى حديث: و لا- يكون شهداء على الناس إلا الأئمة و الرسل فأما الأمة فإنه غير جائز أن يستشهدها الله و فيهم من لا تجوز شهادته فى الدنيا على خرمه بقل.

و فى تفسير العياشى عن الصادق (عليه السلام) قال: ظننت أن الله تعالى عنى بهذه الآية جميع أهل القبلة من الموحدين أفتى أن من لا تجوز شهادته فى الدنيا على صاع من تمر يطلب الله شهادته يوم القيامة و يقبلها منه بحضرة جميع الأمم الماضيه، كلاً لم يعن الله مثل هذا من خلقه يعنى الأئمة التى وجبت لهم دعوه إبراهيم و هم الأئمة الوسطى و هم خير أمة أخرجت للناس و الأخبار فى هذا المعنى كثيره مستفيضه.

و من هنا يظهر معنى قوله سبحانه: فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا فحيث إنه صلى الله عليه و آله ليس شاهداً على الناس من أمته بلا- واسطه بل على الشهداء منهم فالمشار إليهم بقوله: عَلَى هَؤُلَاءِ هُمُ الشَّهَدَاءُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ المذكور فى الآية.

و اصرح منها قوله سبحانه: وَ يَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَ ذَلِكَ لِمَكَانٍ قَوْلِهِ تَعَالَى: مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ قَوْلِهِ نَبْعَثُ وَ جِئْنَا فَافْهَم، فرسول الله كما أنه شهيد على الشهداء من أمته شهيد على جميع الشهداء.



و روى القمى فى قوله تعالى: شَهِيداً عَلَى هَؤُلَاءِ يعنى على الأئمة فرسول الله شهيد على الأئمة و هم شهداء على الناس.

و فى الاحتجاج عن أمير المؤمنين (عليه السّلام) فى حديث يذكر فيه أحوال أهل الموقف قال (عليه السّلام): فى مقام الرسل فىسألون عن تأديه الرسالات التى حملوها إلى أممهم فآخبروا أنّهم قد أدوا ذلك إلى أممهم و يسأل الأمم فىجحدون كما قال الله:

فَلَنَسِئَنَّ الَّذِينَ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسِئَنَّ الْمُرْسَلِينَ فيقولون ما جاءنا من بشير و لا نذير فىستشهد الرسل رسول الله (صلى الله عليه و آله) فىشهد بصدق الرسل و يكذب من جحدها من الأمم فىقول لكل أمه منهم بلى قد جاءكم بشير و نذير و الله على كل شىء قدير أى مقتدر بشهاده جوارحكم بتبليغ الرسل إليكم رسالاتهم و لذلك قال الله لنبيه: فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً الحديث.

و روى العياشى فى تفسيره عن أمير المؤمنين (عليه السّلام) فى صفه يوم القيامة قال (عليه السّلام): يجتمعون فى موطن يستنطق فيه جميع الخلق فلا يتكلم أحد إلا من أذن له الرحمن و قال صوابا فىمقام الرسل فىسأل فذلك قوله لمحمد (صلى الله عليه و آله):

فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً و هو الشهيد على الشهداء و الشهداء هم الرسل و قد مرّ كلام فى معنى الجحد و الحلف و الكذب الواقع فى هذه الأحاديث.

و من الشهداء الملائكة الكتبه قال سبحانه: وَ مَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَ مَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَ لَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُوداً إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَ قَالَ: وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِينَ

عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ إِلَىٰ أَنْ قَالَ: وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ وَقَالَ سُبْحَانَهُ: وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ كِرَامًا كَاتِبِينَ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ إِلَىٰ غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْآيَاتِ.

و من الشهداء الجوارح والأعضاء قال سبحانه: الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ وَقَالَ سُبْحَانَهُ: يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ وَقَالَ سُبْحَانَهُ: وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَىٰ النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاؤُهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ وَقَالُوا لَوْلَا دُعِينَا إِلَىٰ الْقَوْلِ لَنفَعْنَاكَ وَلَوْلَا أَلْفَاظُ الْقَوْلِ لَنفَعْنَاكَ وَلَوْلَا أَعْيُنُنَا لَنفَعْنَاكَ وَلَوْلَا أَسْمَاعُنَا لَنفَعْنَاكَ وَلَوْلَا أَرْجُلُنَا لَنفَعْنَاكَ وَلَوْلَا أَيْدِينَا لَنفَعْنَاكَ وَلَوْلَا أَلْسِنَاتُنَا لَنفَعْنَاكَ وَلَوْلَا أَنْفُسُنَا لَنفَعْنَاكَ وَلَوْلَا جُلُودُنَا لَنفَعْنَاكَ وَلَوْلَا جُلُودُنَا لَنفَعْنَاكَ وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ وَذَلِكَ ظُنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصَابَكُمْ مِنَ الْقَاسِرِينَ.

و سياق الآيات وارده فى أهل النار فشهادة الجوارح مخصوصه بهم وهى من الشواهد على شمول خطابات الفروع لغير المؤمنين.

وقوله تعالى: وَقَالُوا لَوْلَا دُعِينَا إِلَىٰ الْقَوْلِ لَنفَعْنَاكَ وَلَوْلَا أَلْفَاظُ الْقَوْلِ لَنفَعْنَاكَ وَلَوْلَا أَعْيُنُنَا لَنفَعْنَاكَ وَلَوْلَا أَسْمَاعُنَا لَنفَعْنَاكَ وَلَوْلَا أَرْجُلُنَا لَنفَعْنَاكَ وَلَوْلَا أَيْدِينَا لَنفَعْنَاكَ وَلَوْلَا أَلْسِنَاتُنَا لَنفَعْنَاكَ وَلَوْلَا أَنْفُسُنَا لَنفَعْنَاكَ وَلَوْلَا جُلُودُنَا لَنفَعْنَاكَ وَلَوْلَا جُلُودُنَا لَنفَعْنَاكَ وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ وَذَلِكَ ظُنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصَابَكُمْ مِنَ الْقَاسِرِينَ.

وقوله تعالى: وَقَالُوا لَوْلَا دُعِينَا إِلَىٰ الْقَوْلِ لَنفَعْنَاكَ وَلَوْلَا أَلْفَاظُ الْقَوْلِ لَنفَعْنَاكَ وَلَوْلَا أَعْيُنُنَا لَنفَعْنَاكَ وَلَوْلَا أَسْمَاعُنَا لَنفَعْنَاكَ وَلَوْلَا أَرْجُلُنَا لَنفَعْنَاكَ وَلَوْلَا أَيْدِينَا لَنفَعْنَاكَ وَلَوْلَا أَلْسِنَاتُنَا لَنفَعْنَاكَ وَلَوْلَا أَنْفُسُنَا لَنفَعْنَاكَ وَلَوْلَا جُلُودُنَا لَنفَعْنَاكَ وَلَوْلَا جُلُودُنَا لَنفَعْنَاكَ وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ وَذَلِكَ ظُنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصَابَكُمْ مِنَ الْقَاسِرِينَ.

سبحانه و ليس لشيء من الأمر شيء و لذا أردف ذلك بقوله: وَ هُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ فالبدو و العود كلاهما له سبحانه و هو القائم على كل نفس فليس سبحانه غائبا عن شيء بل هو الرقيب و إنما يرقب الشيء بالشيء و يحتجب بالشيء عن الشيء و لذا أردفه سبحانه بقوله: وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَرُونَ كأنه يقول ما كنتم تحتجبون عن شهاده الجوارح لا لأنكم لا تحذرون منها و من نتيجة شهادتها و لكن ظننتم استقلال الأشياء و غيبه الحق سبحانه عنها و ان كل واحد منها منفصل عن الحق ليس مرصادا له سبحانه فظننتم أنه لا يعلم كثيرا مما تعلمون و هذا هو الغفله عن الحق سبحانه و أنه على كل شيء شهيد و أن كل ما يحضر عند شيء أو يعلمه شيء فهو حاضر عنده بعينه معلوم له بعينه و ذَلِكَم ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَأَكُمْ فَأَصَيْبَاحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ فافهم.

و اعلم أن هذا الأصل و هو أن علم الوسائط و قدرتها و سائر كمالاتها بعينها له سبحانه كثير الفروع في القرآن كقوله سبحانه:

وَ مَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْمَآرِضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ وَ قَوْلُهُ: أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ نَجْوَاهُمْ بَلَى وَ رُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ وَ قَوْلُهُ:

وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعَلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْآيَاتِ فَتَرَى أَنَّهُ سبحانه خلط علمه بعلم الألواح و الكتبه.

و بما مر من المعنى يظهر معنى قوله ثم تردون إلى عالم الغيب و الشهاده فينبئكم بما كنتم تعملون و قد تكرر هذا اللفظ في القرآن كثيرا فافهم.

ثم اعلم أنه يتحصل من الآيات المزبوره أن الحياه ساريه فى جميع الأشياء إذا يجاد النطق و الكلام عند شىء ليس شهاده منه إلّا إذا كان الكلام له و هو الحياه و كذلك إفاضه الحياه يوم القيامه فحسب لشىء و إنبائه عن واقعه قبل اتصافه بالحياه كوقائع الدنيا ليس شهاده منه إذ لا حضور و لا تحمل.

و بهذا يظهر معنى قوله سبحانه: وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ هُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ وَ إِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَ كَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ و قوله سبحانه فى وصف آلهم: أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَ مَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ فافهم و فيما مرّ من المعانى أخبار كثيره.

ففى الكافى عن الباقر (عليه السلام) فى حديث: و ليست تشهد الجوارح على مؤمن إنّما تشهد على من حقت عليه كلمه العذاب فأما المؤمن فيؤتى كتابه بيمينه. الحديث.

أقول يشير (عليه السلام): إلى ما فى ذيل آيات الشهاده المذكوره: وَ قَيَّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ فَزَيَّنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ.

و فى تفسير القمى و الفقيه عن الصادق (عليه السلام) فى قوله تعالى: شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصَارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ الْآيَهُ قَالَ:

يعنى بالجلود الفروج و الأفخاذ.

و فى تفسير القمى قال (عليه السلام): إذا جمع الله الخلق يوم القيامه دفع إلى كل إنسان كتابه فينظرون فيه فينكرون إنهم عملوا من ذلك شيئاً فيشهد عليهم الملائكه فيقولون يا رب ملائكتك يشهدون لك ثم يحلفون إنهم لم يعملوا من ذلك شيئاً و هو قوله:

ثم يَبْعُهُمُ اللَّهُ فيحلفون له كما يحلفون لكم فإذا فعلوا ذلك ختم على ألسنتهم و ينطق جوارحهم بما كانوا يكسبون.

و من الشهداء الزمان و المكان من الأيام الشريفة و الشهور و الأعياد و الجمع و الأرض و البقاع و المساجد و غيرها قال سبحانه:

وَ تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ وَ البيان المذكور آنفا يوضح هاهنا أن الأيام من الشهود و يظهر به أن كلمه من فى قوله:

مِنْكُمْ ابتدائه لا تبعيضية و الشهداء هى الأيام و قال سبحانه:

ثُمَّ إِلَىٰ مَوْجِعِكُمْ فَأُتْبِئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صِيحْرِهِ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ وَ البيان السابق عائد هاهنا أيضا و قال سبحانه: وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا وَ قَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا.

و فى الكافى عن الصادق (عليه السّلام) قال إنّ النهار إذا جاء قال يا ابن آدم اعمل فى يومك هذا خيرا أشهد لك به عند ربّك يوم القيامة فإنى لم آتتك فيما مضى و لا آتيك فيما بقى و إذا جاء الليل قال مثل ذلك و روى هذا المعنى ابن طاوس فى كتاب محاسبه النفس عن الباقر و الصادق (عليه السّلام).

و روى الصدوق فى العلل عن عبد الله الزراد قال سأل كهمس أبا عبد الله (عليه السّلام) فقال: يصلّى الرجل نوافله فى موضع أو يفرقها؟ فقال: لا بل هاهنا و هاهنا فإنّها تشهد له يوم القيامة.

و من الشهداء القرآن و الأعمال و العبادات و سيأتى ملخص الكلام فيها فى فصل الشفاعة إن شاء الله.

و اعلم أن البرهان أيضا يفيد ما مرّ من شهاده الشهود فإن

الأعمال لا- تتحقق بينها وبين شىء من الموجودات نسبة إلما و هى متحققه بين الذات و بين ذلك الموجود فإن الأعمال من تنزلاتها و وجوداتها قائمه الذات بتلك الذوات فبقاء الذات يبقى الصادرات عنها بحسب ما يتحقق بها من الوجود و ببقائها تبقى النسب التى إلى الأشياء و ببقاء النسب تبقى الأشياء ضروره كون وجوداتها رابطه لا تتحقق إلّا بطرفين و بحياتها تحيى الجميع و بحضورها عند الحق سبحانه و بين يديه تعالى بتمام ذاتها و شهادتها و بيانها ما عندها له سبحانه تفعل الجميع ذلك و الله العالم فافهم ذلك.

## فصل ١٠ فى الحساب

من المعلوم ان الحساب و هو كشف المجهول العددى باستعمال الطرق الموصله إليه إنمّا يتأتى بلحاظ ظرف العلم و الجهل و أمّا إذا فرض نفس الواقع مع الغض عن العلم و الجهل فلا موضوع لهذا المعنى الذى نسميه حسابا و إنمّا الذى فى الواقع و الخارج هو ترتب النتيجة على المقدمات و المعلوم على العله فالوضع الذى هو (٣\*٨ - ٣\*٦) يتدرج فيه باستعمال الأسباب و الأعمال الحسابيه للحصول على النتيجة و هى (٣٠) بالنسبه إلينا لجهلنا أولا بذلك و تحصيلنا العلم ثانيا بالحساب إن النتيجة هى الثلاثون و أمّا ما فى الخارج فإنما هو عدد مع عدد لا- انفكاك بينهما و لا فصل أو ترتب النتيجة على تراكم أمور واقعيه موجوده فى الخارج ليس بينهما فرجه زمانيه و لا فاصله مكانيه.

و علمه سبحانه بالأشياء الواقعيه حيث كان عين تلك الأشياء الواقعيه على ما تعطيه الأصول البرهانيه دون الصور المنتزعه عن

الخارج مثل علومنا الحصوليه كان القول فى علمه سبحانه عين القول فى الأمور الواقعيه فحسابه سبحانه عين حساب الواقع و هو ترتب نتائج الأمور عليها فيما كان هناك أثر مترتب و قد أخبر سبحانه إن لكل شىء أثر فى جانبى السعاده و الشقاوه يترتب عليه فى الدنيا.

قال سبحانه: قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَن يَتَّقِ وَ يَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ.

و قال: نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَن نَّشَاءُ وَ لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ.

و قال: وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ.

و قال: ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاؤُا السُّوَاى أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ.

و قال: وَ كَأَيُّن مِّن قَرْيَةٍ عَتَتْ عَن أَمْرِ رَبِّهَا وَ رُسُلِهِ فَحَاسِبْ نَبْهَاجًا حَسَابًا شَدِيدًا وَ عَيْدُهَا عَذَابًا نُّكْرًا فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَ كَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا.

و قال: فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ.

و من هذا الباب قوله سبحانه: وَ مَا أَصَابَكُم مِّن مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ قَوْلِهِ: مَا أَصَابَ مِّن مُّصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ الْآيَاتِ فِي هَذَا الْمَعْنَى كَثِيرَةٌ جَدًّا وَ هِيَ عَلَى كَثْرَتِهَا تَفِيدُ أَنَّ نَتَائِجَ الْأُمُورِ تَتَّبَعُهَا لَا مَحَالَةَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ كَمَا أَنَّ الْبِرَّ هَانَ أَيْضًا يَفِيدُ ذَلِكَ.

ثم إن الأمور و نتائجها لا توجد بنفسها و لا بإيجادها بل بإفاضه منه سبحانه لوجودها فاستتباعها نتائجها استفاضتها منه سبحانه

لنتائجها المترتبة عليها كما ان ارتزاق المرزوقين استفاضتها منه سبحانه ما يديم به بقاءها من الوجود فالحساب كالرزق بوجه فلا تزال سحابه الفيض تشرب من بحر الرحمه و تمطر مطر الفيض على بحر الإمكان فكل قطره لا- حقه تستمد بها سابقتها و هو الرزق و ترفع بها حاجتها التي تستحقها و تقتضيها و هو الحساب فكما إن افاضه الرزق لها دائم مستمر ضرورى كما قال سبحانه: إِنَّهُ لَحَقٌّ مِّثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ فكل الحساب بينها دائم مستمر ضرورى فافهم.

و فى النهج سئل (عليه السلام) كيف يحاسب الله الخلق على كثرتهم فقال (عليه السلام): «كما يرزقهم على كثرتهم. فقيل: فيكيف يحاسبهم و لا يرونه. قال: كما يرزقهم و لا يرونه» و هو أنفس كلام فى هذا الباب.

و بالجملة فالامور و منها الأعمال لا تنفك عن حسابها عند تحققها فى الخارج أدنى انفكاك قال سبحانه: وَ اللَّهُ يَحْكُمُ لِمُعْتَبَرٍ لِحُكْمِهِ وَ هُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ و قال سبحانه: أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَ هُوَ أَسْرِعُ الْحَاكِمِينَ إذ مع اختصاص الحكم به سبحانه و عدم وجود حاكم غيره يضاد بحكمه حكمه و يدفع به أمره بنحو من الأنحاء بإبطال و تعويق و تضعيف و إنظار لا يتصور لحكمه سبحانه بطء و تعويق و تأخير و لا يمكن فيه مساءه و لا صعوبه و لا يسر و لا عسر و لا غيرها.

فهذه المعانى إذا أطلقت يراد بها حصول معانيها بالنسبه إلى إدراك المحاسنين بصيغه المفعول كقوله سبحانه: وَ يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ و قوله: فَحَاسِبْنَاهَا حِسَاباً شَدِيداً و قوله: تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ.

و روى فى المجمع عن أبى سعيد الخدرى قال: قيل: يا



رسول الله ما أطول هذا اليوم؟ فقال (صلى الله عليه وآله):

و الذى نفس محمد بيده إنه ليخفف على المؤمن حتى يكون أخفّ عليه من صلاه مكتوبه يصلّيها فى الدنيا.

وفيه أيضا عن أبى عبد الله (عليه السلام) قال: لو ولى الحساب غير الله لمكثوا فيه خمسين ألف سنة من قبل أن يفرغوا والله سبحانه يفرغ من ذلك فى ساعه.

أقول: وبهذين الخبرين يظهر معنى قوله تعالى: كَانَ فِيخَفَّفَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ لِأَنَّ وَجوههم يومئذ ناظره إلى ربّها ناظره فيرون الأمر على حقيقته و ما أمر الساعه إلاّ كالمح البصر و يطول على الكافرين و الفاسقين لأنهم يومئذ عن ربهم لمحجوبون فالاختلاف من جانب الناس و غيرهم و أما بالنسبه إليه سبحانه فأمره واحد لا إختلاف فيه و بالجملة فأمر الحساب كما عرفت جار دائما و أما اختصاص يوم القيامة بوقوع الحساب فيه فهو من قبيل اختصاصه فى كلامه تعالى بخصال أخرى غير مختصه به ظاهرا كاختصاص الملك يومئذ لله و بروز الناس يومئذ لله و كون الأمر يومئذ لله و غير ذلك و قد عرفت فيما مرّ معنى ذلك فوقوع الحساب فيه هو ظهور النتيجة حقيقه بتمام المعنى فهو ظهور نتيجة الخلقه و وصول الممكن إلى غايه سيره فى سبيله من الله إليه قال سبحانه: وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ وَ قَالَ: أَمْ حَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ وَ قَالَ: وَ أَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ.

و من هنا يظهر إن الإنسان كلما قرب من طريق السعاده ملازما للصرط المستقيم كان الحساب عليه يسيرا فإنه أقرب إلى النتيجة المقصوده من الخلقه قال سبحانه: فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ

فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا وَ كَلَّمَا بَعْدَ عَنِ الْحَقِّ وَ نَكَبَ عَنِ مُسْتَقِيمِ الصِّرَاطِ كَانَ الْحِسَابَ عَلَيْهِ عَسِيرًا فَإِنَّهُ أُبْعِدَ عَمَّا أُوْدِعَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي فِطْرَتِهِ مِنْ نَتِيجَةِ الْخَلْقِ وَ غَايَةِ الْوُجُودِ قَالَ سُبْحَانَهُ:

فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ وَ قَالَ: وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا وَ قَالَ: وَ أَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيهِ وَ لَمْ أُدْرِ مَا حِسَابِيهِ وَ يَنْتَهَى الْأَمْرُ مِنَ الطَّرْفَيْنِ إِلَى مَنْ لَا حِسَابَ لَهُ مِمَّنْ لَا يَلِيهِ إِلَّا رَبُّهُ فَلَا عَمَلَ لَهُ فَلَا- كِتَابَ فَلَا- حِسَابَ وَ هُمُ الْمُخْلِصُونَ الْمُقَرَّبُونَ قَالَ سُبْحَانَهُ: فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ وَ مِمَّنْ لَا مَوْلَى لَهُمْ فَحَبِطَ أَعْمَالُهُمْ فَلَا كِتَابَ لَهُمْ فَلَا وَزْنَ وَ لَا حِسَابَ.

روى فى المعانى عن الباقر (عليه السلام) قال: قال رسول الله (صلى الله عليه و آله): كل محاسب معذب. فقال قائل:

يا رسول الله فأين قول الله: فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا؟

قال (صلى الله عليه و آله): ذلك العرض. يعنى التصفح، أقول: و هذا حديث أطبق الفريقان على روايه معناه و اتفقوا على صحته.

و روى العياشى و غيره بطرق متعدده عن الصادق (عليه السلام) فى قوله سبحانه: وَ يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ إِنْ مَعَنَاهُ الْإِسْتِقْصَاءُ وَ الْمَدَاقَةُ وَ إِنَّهُ يُحَسَبُ لَهُمُ السِّنَاتُ وَ لَا يُحَسَبُ لَهُمُ الْحَسَنَاتُ.

و من ما مرّ يتضح أمر السؤال و هو من توابع الحساب فإن السؤال و هو استيضاح ما عند المسئول من حقيقه الأمر و الأمر يومئذ يدور مدار تفرغ ما عند النفس بحسب الحقيقه من تبعاتها و لواحقها و أذنبها التى اكتسبتها من السعاده و الشقاوه و تفرغ حسابها و توفيه

نتيجته لها قال سبحانه: يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ وَ هِيَ مَكَامِنُ النُّفُوسِ وَ قَالَ سُبْحَانَهُ: بَلْ بَدَأَ لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَ قَالَ سُبْحَانَهُ: وَ لَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا وَ قَالَ سُبْحَانَهُ: وَ إِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ وَ مَا وَرَدَ أَنْ الْآيَةَ مَنْسُوخَةً بِقَوْلِهِ تَعَالَى: إِلَّا اللَّهُمَّ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ فَمَعْنَى النِّسْخِ هُوَ التَّفْسِيرُ وَ الْبَيَانُ دُونَ بَيَانِ غَايَةِ الْحُكْمِ وَ انْقِضَائِهَا فَإِنَّ ذَلِكَ مَخْتَصٌّ بِالشَّرَائِعِ وَ الْأَحْكَامِ غَيْرِ جَائِزٍ فِي الْحَقَائِقِ وَ قَالَ سُبْحَانَهُ: فَوَ رَبِّكَ لَنْسِيئَتُهُمْ أَجْمَعِينَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ وَ قَالَ: فَلَنْسِيئَتِنَا الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَ لَنْسَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ وَ قَالَ: وَ قَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ.

وَ اعْلَمْ أَنَّ هَذِهِ الْآيَاتُ تَعْطَى عُمُومَ السُّؤَالِ وَ الْحِسَابِ لِجَمِيعِ الْأَعْمَالِ وَ النِّعَمِ وَ هُوَ الْمَحْصَلُ مِنْ جَمَاعَةِ الْأَخْبَارِ.

فَفِي نَوَادِرِ الرَّوَانْدِيِّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عَنْ آبَائِهِ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) كَلَّ نَعِيمَ مَسْئُولٍ عَنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا مَا كَانَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.

وَ فِي أَمْالِي الْمَفِيدِ مَسْنَدًا عَنْ ابْنِ عِيْنَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَقُولُ: مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَ لِلَّهِ عَلَيْهِ حِجَّةٌ أَمَا فِي ذَنْبٍ اقْتَرَفَهُ وَ أَمَا فِي نِعْمَةٍ قَصَرَ عَنْ شُكْرِهَا.

وَ فِي كِتَابِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الصَّادِقِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ):

الدَّوَاوِينُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَلَاثَةٌ دِيْوَانٌ فِيهِ النِّعَمُ وَ دِيْوَانٌ فِيهِ الْحَسَنَاتُ وَ دِيْوَانٌ فِيهِ الذُّنُوبُ، فَيُقَابَلُ بَيْنَ دِيْوَانِ النِّعَمِ وَ دِيْوَانِ الْحَسَنَاتِ فَتُسْتَفْرَقُ عَامَهُ الْحَسَنَاتُ وَ تَبْقَى الذُّنُوبُ. وَ الْأَخْبَارُ فِي هَذِهِ الْمَعَانِي كَثِيرَةٌ.

وَ أَجْمَعُهَا مَعْنَى مَا رَوَاهُ الصَّدُوقُ فِي التَّوْحِيدِ عَنْ ابْنِ أَدِينَةَ عَنْ

الصادق (عليه السلام) قال: قلت له: جعلت فداك ما تقول في القضاء والقدر؟ قال: أقول إن الله إذا جمع العباد يوم القيامة سألهم عما عهد إليهم و لم يسألوا عما قضى عليهم. الحديث.

نعم روى أصحابنا عن علي و الباقر و الصادق و الرضا (عليهم السلام) في قوله سبحانه: لَتَسْتَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ أَنَّ المراد بالنعيم هو الولايه لا ما يرتفع به الحوائج الإنسانيه من مأكول و مشروب و ملبوس و غيرها.

فعن الصادق (عليه السلام) أَنَّهُ قَالَ لِأَبِي حَنِيْفَةَ: بَلَّغْنِي أَنَّكَ تَفْسِرُ النَّعِيمَ فِي هَذِهِ الْآيَةِ بِالطَّعَامِ وَ الطَّيِّبِ وَ الْمَاءِ الْبَارِدِ فِي الْيَوْمِ الصَّائِفِ، قَالَ: نَعَمْ. قَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): لَوْ دَعَاكَ رَجُلٌ وَ أَطْعَمَكَ طَعَامًا طَيِّبًا وَ سَقَاكَ مَاءً بَارِدًا ثُمَّ أَمْتَنَ عَلَيْكَ بِهِ إِلَى مَا كُنْتَ تَنْسِبُهُ؟ قَالَ: إِلَى الْبَخْلِ. قَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): أَلَيْسَ اللَّهُ تَعَالَى؟ قَالَ: فَمَا هُوَ؟ قَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): حَبْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.

و في الاحتجاج عن علي (عليه السلام) في حديث: أَنَّ النَّعِيمَ الَّذِي يَسْأَلُ عَنْهُ رَسُولُ اللَّهِ وَ مَنْ حَلَّ مَحَلَّهُ مِنْ أَصْفِيَاءِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ أَنْعَمَ بِهِمْ عَلَى مَنْ اتَّبَعَهُمْ مِنْ أَوْلِيَائِهِمْ.

و في المحاسن عن أبي خالد الكابلي عن الباقر (عليه السلام) في حديث بعد ذكر الآيه قال (عليه السلام): إِنَّمَا تَسْأَلُونَ عَمَّا أَنْتُمْ عَلَيْهِ مِنَ الْحَقِّ. الحديث.

و الاعتبار العقلي يساعد هذا المعنى فإن الولايه و هي معرفه الله و التحقق بها حيث كانت غايه الخلقه لا غايه غيرها فكل إفاضه إِنَّمَا تكون نعمه و ملائمه للكمال و الراحة إذا وقعت في طريق الغايه أو لوحظت من حيث صحّه وقوعها في طريقها لكنها بعينها إذا وقعت في طريق يصاد الغايه صارت نقمه و إذا لم تقع في طريق أصلا كانت

لغوا باطلا- فكل شىء نعمه من حيث إيصاله الإنسان إلى ساحه الولايه و أميا مع الغض عن ذلك فلا نعمه فصح إن النعمه المطلقه هى التوحيد و النبوه و الولايه كما فى بعض الروايات و صح إن النعمه بالنسبه إلينا هى الولايه كما فى بعض آخر فافهم و الله الولي الحق.

## فصل ١١ فى الجزاء

قال سبحانه: لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَىٰ وَمَجَازَاهُ الْمُحْسِنَ بِالْجَنَّةِ وَالْمَسِيءَ بِالنَّارِ فِيهَا آيَاتٌ كَثِيرَةٌ لِّدَلِيلٍ وَأَقْرَبُ الدَّلِيلِينَ عَلَىٰ وَقْعِ الْحَشْرِ فَقَالَ: وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكُمْ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ أَمْ نَجْعِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعِلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ فَإِنَّ الْحَكِيمَ مِنْ حَيْثُ هُوَ حَكِيمٌ كَمَا يَسْتَحِيلُ أَنْ يَفْعَلَ فِعْلًا لَا غَايَةَ لَهُ وَلَا نَتِيجَةَ مَتَوْلَدَهُ مِنْ فِعْلِهِ كَمَا هُوَ مَفَادُ الدَّلِيلِ الْأَوَّلِ كَذَلِكَ يَسْتَحِيلُ عَلَيْهِ أَنْ يَهْمَلَ أَمْرَ جَمَاعَةٍ فِيهِمُ الصَّالِحُ وَالطَّالِحُ وَالظَّالِمُ وَالْمُظْلَمُ فَلَا يَجَازِي الْمُحْسِنَ بِإِحْسَانِهِ وَالْمَسِيءَ بِإِسَاءَتِهِ.

ثم أنك ترى أنه سبحانه أقر النسبه بين العمل و الجزاء فالإحسان يجزى بالإحسان و الإساءه تجازى بالإساءه ثم جاوز وعده و وعيده مطلق الإحسان و الإساءه فأيد خصوصيات فى الإحسانات و الإساءات بحسب خصوصيات فى الأعمال فأيد بذلك أن بين الأعمال و جزائها نسبا خاصه و ارتباطات مخصوصه ثم جاز كلامه سبحانه ذلك بأن أخبر بالعينيه و الاتحاد بين العمل و جزائه قال سبحانه: وَ لِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَ لِيُؤْفِقَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَ هُمْ لَا

يُظَلِّمُونَ فَصَدَرَ الْآيَةِ يَحْكِي عَنِ النَّسْبَةِ الْمَذْكُورَةِ وَوَسَطَهَا عَنِ الْإِتِّحَادِ بَيْنَ الْعَمَلِ وَالْجِزَاءِ وَذَيْلُهَا عَنِ الْجِزَاءِ الْعَادِلِ وَهُوَ سَبَبُ النَّسْبَةِ وَالْعَيْنِيَّةِ الْمَذْكُورَتَيْنِ وَ مَا ذَكَرْنَاهُ مِنْ مَعْنَى الْحِسَابِ وَ حَقِيقَتِهِ فِي الْفَصْلِ السَّابِقِ عَائِدٌ هَاهُنَا أَيْضًا إِلَيْهِ تَعَالَى وَقَالَ سَبْحَانَهُ: وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظَلِّمُونَ وَقَالَ:

وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُؤَفَّ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لَا تُظَلِّمُونَ وَقَالَ: فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْآيَاتِ الْكَثِيرَةِ الدَّالَّةِ عَلَى أَنَّ مَا يَعْمَلُهُ الْإِنْسَانُ مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ سِيرِدٌ إِلَيْهِ بِعَيْنِهِ.

ثُمَّ شَرَحَ سَبْحَانَهُ مَعْنَى هَذِهِ الْعَيْنِيَّةِ فَقَالَ: إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَ يَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فَبَيَّنَ أَنَّ مَعْصِيَتَهُمْ عَلَى كَوْنِهَا فِي هَذِهِ النَّشْأَةِ فِي صُورِهِ كَتْمَانٍ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ اشْتَرَاءِ الثَّمَنِ الْقَلِيلِ بِذَلِكَ فَهِيَ بِعَيْنِهَا مَتَّصُورَةٌ فِي الْبَاطِنِ بِصُورِهِ أَكْلَ النَّارِ كَمَا وَرَدَ مِثْلُهُ فِي أَكْلِ مَا الْيَتِيمِ ظَلَمًا ثُمَّ أَرَدَفَ سَبْحَانَهُ ذَلِكَ بِقَوْلِهِ: أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَى وَ الْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ فَبَيَّنَ أَنَّ هَؤُلَاءِ بَدَّلُوا الْهُدَى وَ الْمَغْفِرَةَ بِهَذَا الضَّلَالَةِ وَ الْعَذَابَ وَ الْهُدَى وَ الْمَغْفِرَةَ مَرْتَبَانًا عَلَى الْإِسْتِقَامَةِ وَ التَّقْوَى كَمَا أَنَّ أَكْلَ النَّارِ وَ الضَّلَالََةَ وَ الْعَذَابَ تَتَرْتَّبُ عَلَى الْكَتْمَانِ وَ الْإِشْتِرَاءِ الْمَذْكُورِينَ فَالْتَعَرُّضُ مِنْهُ سَبْحَانَهُ بِالتَّبْدِيلِ فِيمَا يَتَرْتَّبُ عَلَى الْمَعْصِيَةِ دُونَ ظَاهِرِ نَفْسِ الْمَعْصِيَةِ وَ تَبْدِيلُهُ سَبْحَانَهُ أَكْلَ النَّارِ وَ أَخْوَاتِهِ بِمَعْنَى عَامٍ وَ هُوَ الضَّلَالَةُ وَ الْعَذَابُ بَيَانٌ مِنْهُ تَعَالَى لَكُونَ تَبْدِيلُ صُورِهِ الْأَفْعَالِ مَطْرُودًا فِي جَانِبِي الطَّاعَاتِ وَ الْمَعْصِيَةِ جَمِيعًا فَافْهَمْ وَ تَدَبَّرْ.

ثم بين سبحانه ذلك في المؤمنين خاصة فقال: اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَقَالَ: أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ وَهُوَ رُوحُ الْإِيمَانِ وَقَالَ:

وَ لَكِن جَعَلْنَاهُ أَى النور المنزل على رسول الله نوراً نهدي به من نشاء من عبادنا وهو روح القدس وقال: يُؤْتِكُمْ كَفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلُ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَعْفِرُ لَكُمْ وَقَالَ: لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ إِلَى غير ذلك من الآيات.

و بالجمله فصور علومهم و أخلاقهم و أعمالهم أنوار إلهيه طاهره موهوبه تطهرهم من الأرجاس و تنجيهم من الظلمات فيشاهدون به عظمه الله و كبريائه و ملكوت السموات و الأرض طوبى لهم و حسن مآب.

ثم بين سبحانه ذلك في الكافرين و الفاسقين فقال عز من قائل: وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ وَقَالَ: وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُومٌ وَ بُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ مَنْ يَشَأِ اللَّهُ يُضِلَّهُ وَ مَنْ يَشَأِ يَجْعَلْهُ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَقَالَ:

أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَزُّهُمْ أَزًّا وَقَالَ: وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَقَالَ: وَ مَنْ يَعِشْ عَنِ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضْ لَهُ شَيطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ وَقَالَ: كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ إِلَى أَنْ قَالَ: وَ نُقَلِّبُ أَفئِدَتَهُمْ وَ أَبْصَارَهُمْ وَقَالَ: فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ وَقَالَ إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَعْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ

و قال: وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَ وَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقَاهُ حِسَابَهُ وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ.

فأخبر سبحانه أن الشرك بالله و المعاصي على اختلاف تصوراتها توجب خروجهم من النور إلى عالم الظلمات فيضلهم الله عزّ و جلّ في الظلمات و يصمّهم و يبكمهم و يعميهم و يرسل الشياطين إليهم و هم قرنائهم إلى يوم القيامة فيقطب أبصارهم و أفئدتهم فلا يقصدون إلّا السراب الباطل و لا يقدرّون أن يروموا الحق و يتناولوه كباسط كفيّه إلى الماء ليلغ فيه و ما هو بالغه بل الأغلال في أعناقهم و السدود من بين أيديهم و من خلفهم و هم المغشيون و ليس كل ذلك إلّا صور الأعمال و نتيجة الحساب فيما يعتبر فيه ثواب و عقاب.

هذا:

و كثير من الأخبار يشهد بذلك فعن رسول الله (صلّى الله عليه و آله): كما تعيشون تموتون و كما تموتون تبعثون. الخبر. و هو من جوامع الكلم و هو مع قوله (صلّى الله عليه و آله): الناس معادن كمعادن الذهب و الفضة. الخبر. يعطيان علم مبدأ الإنسان و معاده بالاستيفاء.

و في الكافي عن الصادق (عليه السّلام) قال: إذا وضع الميت في قبره مثل له شخص فقال: يا هذا كنّا ثلاثة كان رزقك فانقطع بانقطاع أجلك و كان أهلك فخلفوك و انصرفوا عنك و كنت عمّلك فبقيت معك أما إنّي كنت أهون الثلاثة عليك.

و عن البهائي رحمه الله قال: روى أصحابنا عن قيس بن عاصم قال: و فدت مع جماعه من بنى تميم على النبي (صلّى الله عليه و آله): فدخلت عليه و عنده الصلصال بن الدلهمس فقلت يا



رسول الله عظمنا موعظه ننتفع بها فإنا قوم نغير في البريه. فقال رسول الله (صلى الله عليه وآله): يا قيس إن مع العز ذلاً و إن مع الحياه موتا و إن مع الدنيا آخره و إن لكل شىء حسيبا و إن لكل أجل كتابا و إنّه لا بد لك يا قيس من قرين يدفن معك و هو حى و أنت ميت فإن كان كريما أكرمك و إن كان لثيما أسلمك ثم لا يحشر إلا معك و لا تحشر إلا معه و لا تسأل إلا عنه فلا تجعله إلا صالحا فإنه إن صلح أنست به و إن فسد لا تستوحش إلا منه و هو فعلك. الخبر.

و الأخبار فى تمثل الصوم و الصلاه و الزكاه و الولايه و الصبر و الرفق و القرآن و التسييح و التهليل و سائر العبادات و المعاصى بصور تعطىها معانيها أكثر من أن تحصى و البرهان المذكور سابقا يعطى ذلك.

و أيضا الثواب و العقاب إنما هما على الطاعة و المعصيه أى موافقه الأمر و مخالفته و هو كما ذكرناه فى رساله الإنسان فى الدنيا أمر اعتبارى و همى و الثواب و العقاب الأجلان من الأمور الحقيقه الواقعيه و النسبه الرابطه بين الأمر الاعتبارى و الحقيقى ممتنعه إلا بكون الأمر الاعتبارى مكتنفا بأمر حقيقى و حيث إن الإنسان بثبوتّه يثبت الطاعة و المعصيه و لو فرضنا رفع ما عداه و بارتفاعه يرتفعان و لو فرضنا وضع ما عداه فهذا الأمر الحقيقى مع الإنسان و هو مجموع النفس و البدن و البدن يتبدل بالتدرىح قطعاً مع بقاء صفه الطاعة و المعصيه و السعاده و الشقاوه فالذى يدور مداره الأمر هو الروح الذى هو الإنسان فمع الإنسان معنى هو المصحح للنسبه المذكوره و هو المعانى المخصوصه من خصوصيات الطاعات و المعاصى.

## فصل ١٢ فى الشفاعة

## اشاره

قال سبحانه: وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ و قال:

وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ و قال: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ تَنْفَى الْآيَاتِ قَبُولِ شَفَاعَةِ مَنْ نَفْسٌ فِي نَفْسٍ غَيْرِ أَنْ هُنَاكَ آيَاتٌ أُخْرَى تَخَصُّصِ هَذَا الْعَمُومِ وَ تَفْسِرُهُ كَمَا تَخَصُّصِ عَمُومِ النِّصْرِ وَ تَفْسِرُهُ قَالَ سُبْحَانَهُ: يَوْمٌ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ وَ قَالَ: مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ قَالَ: وَ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ فَبَيْنَ سُبْحَانَهُ أَنْ الشَّفَاعَةَ يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ إِلَّا بِإِذْنِ الشَّافِعِ فِي شَفَاعَتِهِ وَ لِلْمَشْفُوعِ فِي الشَّفَاعَةِ لَهُ وَ قَدْ فَسَّرَ الْإِذْنَ لِلشَّافِعِ بِقَوْلِهِ: يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا فَإِذْنُهُ سُبْحَانَهُ رِضَاهُ بِقَوْلِهِ أَى كُونَ قَوْلُهُ وَ هُوَ شَفَاعَتُهُ مَرْضِيًا وَ قَالَ سُبْحَانَهُ: يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ قَالَ صَوَابًا فَالْقَوْلُ الْمَرْضَى هُوَ الْقَوْلُ الصَّوَابُ وَ قَدْ أَسْلَفْنَا فِي فَصْلِ الشَّهَادَةِ أَنْ مَرْجِعُ ذَلِكَ إِلَى انْتِهَاءِ أَعْمَالِ الْعَامِلِينَ وَ لِحُوقِهَا بِهَذَا الَّذِي إِذْنُ لَهُ فِي الْقَوْلِ الصَّوَابِ وَ حُضُورِهَا لَهُ وَ وَسَاطَتِهِ فِي إِفَاضَةِ الْفِيوضَاتِ الْإِلَهِيَةِ لَهُمْ وَ يَرْجِعُ ذَلِكَ إِلَى تَمَكِينِ الْحَقِّ سُبْحَانَهُ لِلشَّافِعِ مِنْ شَهَادَةِ حَقَائِقِ الْأَعْمَالِ وَ الْعِلْمِ بِهَا

كما قال سبحانه: وَ لَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ. (١) و بالجمله فإذنه سبحانه فى قول هو الرضا عنه و من المعلوم أن الرضا لا يتعلق إلا بكمال الشىء من حيث أنه كمال فالقول المرضى عنه هو كمال القول و هو كونه صوابا فالمأذونون مرضيون فى قولهم صائبون فى علمهم مرضيون فى ذاتهم إذ القول من آثار الذات و لا يستكمل أثر من آثار الذات إلا بعد استكمال نفسه التى هى المبدأ و هو ظاهر دون العكس إذ الذات يمكن أن يقع مرضيا لطهاره محتده و خلوص عقائده و لا يقع مرضيا فى أفعاله و آثاره لورود مانع حاجب.

و الحاصل إن الشافعين هم الذين رضى الله عنهم و رضى قولهم أى شهد كمالهم و كمال قولهم لا يشوبه نقص و لا خطأ أى إن علمهم علمه سبحانه لم يختلط بشبهات الأوهام و خطأ الأهواء فإن العلم فيما يحيط به و يصدق هو له سبحانه قال تعالى: وَ لَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَ لَذَلِكَ فَانِ الْبُيُوتِ وَ هُمُ السَّابِقُونَ مِنَ الْمَرْضِيِّينَ يَنْفُونَ الْعِلْمَ عَنْ أَنْفُسِهِمْ إِذَا خَاطَبَهُمُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ مع إن العلوم التى معهم أكثر و أصدق من علوم غيرهم بلا شك فهؤلاء باقون على طهاره الذات الأصلية موفون بعهدهم الذى واثقوه مع ربهم قال سبحانه: لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا وَ بِالْجَمَلِ فَالشَّافِعُونَ هم المرضيون ذاتا و أعمالا.

١- فقد أخذ سبحانه فى تملك الشافع للشفاعه قيدين و هما العلم و كون الشفاعه بالحق دون الباطل و الظاهر أن المراد بالشهاده هو التحمل دون الأداء و إن كان مرجعها واحدا منه.

و مثل ذلك فى الذات مأخوذ فى جانب المشفوعين قال سبحانه: **وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ فَالْإِيمَانُ أَكْمَلُ نَبْذًا وَأَكْمَلُ تَحْقِيقًا** و ليس ناظرا إلى الأعمال فإن الشفاعة إنما هى فيها فالارتضاء إنما تعلق بهم لا بأعمالهم أى إن نفوسهم طاهره بالإيمان و يشهد به أيضا قوله سبحانه: **وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ** يشعر بأن الإيمان و هو مقابل الكفر مرضى له.

ثم إنه سبحانه قال: **فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ** فبان بذلك إن نفع الشفاعة هو تبدل السيئات التى توجب الفسق بغيرها من الحسنات بسببها حتى يحصل الرضا رضى الرب و قد وعد سبحانه مغفره الصغائر من المعاصى لمن اجتنب الكبائر منها فقال: **إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نَكَفَّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ** و قال سبحانه: **الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ** فلم يبق لسخط الرب سبحانه و عدم رضاه إلا الكبائر فهى المستحق بها للشفاعة و قد صحَّ عن النبى (صلى الله عليه و آله) فيما رواه الفريقان قوله (صلى الله عليه و آله): **إِنَّمَا شَفَاعَتِي (١) لِأَهْلِ الْكَبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي**. أو ما فى معناه، فالشفاعة إنما توجب تبدل هذه الكبائر قال سبحانه: **إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ** فالشفاعة كما ترى تحل محل العمل الصالح و قال سبحانه: **إِلَيْهِ يَصِيرُ عَدُوُّ الْكَلِيمِ الطَّيِّبِ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ** فالشفاعة كالعامل الصالح تفيد رفع الكلم الطيب و هو الإيمان إلى

١- و يظهر ممَّا قدَّمناه من القول فى باب الشهادة من عموم شفاعته (صلى الله عليه و آله) إنَّ المراد بالشفاعة هو الشفاعة الخاصه فى الحديث أو إنَّ قوله: «من أمتى» متعلق بقوله: «شفاعتي» منه.

الله سبحانه فالشفاعه توجب لحوق المذنبين من المؤمنين فقط بالصالحين منهم فمثل الشفاعة كمثل البدن إذا اعتراه مرض أو قرحه مخطوره فإن المزاج إذا كان قويًا و الطبيعه البدنيه سالمه أصلحت الصحه و دفعت المرض عنه و إنما احتيج إلى علاج بالصد و دواء يبطل فعل المرض و ينصر الطبيعه في إعادتها صحه البدن إليه و تبديلها المواد الفاسده المجتمعه فيه إلى الصالحه الملائمه له فالفاعل للصحه على كل حال هي الطبيعه غير أنها مستقله في فعلها حينًا ما و محتاجه إلى ناصر ينصرها حينًا ما و لذلك فإنه سبحانه يكرر القول بأن لكل نفس ما كسبت و عليها ما اكتسبت و اصرح من ذلك محلًا قوله سبحانه: وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ مَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ ۚ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ فَيُبَيِّنُ أُولَٰئِكَ أَنَّهُ سَيَلْحَقُ ذُرِّيَّتَهُمْ بِآبَائِهِمْ فِي درجاتهم لا في أصل الرحمه لقوله: وَ مَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ ۚ ثم أردفه بقوله تعالى:

كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ فعدّ هذا اللحوق من الكسب مع إن أعمالهم دون ذلك فعلمنا به أن الإيمان يوجب اتصالًا ما من الدانى بالعالى و إذا حجبهما من الاستواء في الدرجات حاجب مانع من القصور أصلحه الايمان و ارتفعا جميعا إلى درجه واحده و هذه حال الشفاعة توجب لحوق المشفوع بالشافع ثم اصلاح أعماله السيئه و جعلها حسنه بذلك.

و في قوله: يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ إشاره إلى ذلك إذ لو لا أصل محفوظ بين المبدل و المبدل منه كان التبديل إعدامًا للمبدل و إيجادًا للمبدل منه.

و اعلم أن المغفره في ذلك كالشفاعه و سيأتي في فصلى الأعراف و المغفره ما يتبين به هذا المعنى فضل تبين.

و من هنا يتبين أن الشفاعة نوع تصرف في الأعمال بتبديلها و لذلك خصّه سبحانه بنفسه في قوله: ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ.

و هذا يؤيد ما ذكرناه من مقام الشافع أن الشفاعة لا تتم إلا بكمال القرب منه سبحانه و يظهر ذلك أيضا من قوله: وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ و التفريع عن القلب كشف الفزع و هو الدهشه و الصعقه التي توجب غيبوته عن نفسه و قوله سبحانه: ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ إِذَا ضَمَّ إِلَى الْآيَةِ الْأُولَى و السياقان واحد أفادت أن تمليكه تعالى الشفاعة لغيره يتحقق بعد الإذن أى بعد الإذن يتحقق كون فعل الشافع فى شفاعته و قوله فعل الله سبحانه و أصرح منه قوله مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ فَأَلْذَنُ هُوَ الْمَوْجِبُ لِهَذَا الَّذِي نَسَمِيهِ كَمَالُ الْقَرَبِ وَ هُوَ الْجَاعِلُ فَعَلَ الشَّافِعُ فَعَلَهُ سَبْحَانَهُ وَ قَدْ مَرَّ تَفْسِيرُ الْإِذْنِ بِالرِّضَا وَ قَدْ قَالَ سَبْحَانَهُ أَيضًا: يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَىٰ عَنْ مَوْلَىٰ شَيْئًا وَ لَا هُمْ يُنصِرُونَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ فَبَيَّنَ بِهِ أَنَّ الَّذِي نَسَمِيهِ شَفَاعَةَ قَائِمٍ بِالرَّحْمَةِ فَهُوَ رَحْمَتُهُ سَبْحَانَهُ كَمَا يَسْتَشِمُّ أَيضًا مِنْ قَوْلِهِ سَبْحَانَهُ وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَلْتُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ.

ثم إنه سبحانه قال لرسوله: وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ وَ هُوَ كَلَامٌ مُّطْلَقٌ يَعطى أَن لَهُ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) مِنْ اللَّهِ سَبْحَانَهُ مَقَامًا غَيْرَ مَقَامِ الشَّفَاعَةِ أَرْفَعُ مِنْهَا وَ هُوَ مَقَامُ الْإِذْنِ الَّذِي يَحْصُلُ بَعْدَهُ وَ بِسَبَبِهِ الشَّفَاعَةُ فَهُوَ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) شَفِيعُ الشَّفَاعَةِ كَمَا مَرَّ أَنَّهُ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) شَهِيدُ الشَّهَادَةِ.

و اعلم أن مساق هذه الآيه فى تفضيله (صلى الله عليه و آله) على العالمين غير مساق قوله: وَ لَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَ الْحُكْمَ وَ التُّبُوَّةَ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ الآيه، فإن الظاهر منها أن تفضيلهم إنما هو بجمع الآيات الباهرات لهم و هو كذلك و ليس تفضيلاً فى قرب التقوى من الله تعالى و يدل على ذلك النعمات و السخطات و نزول الرجز بهم و ليس تفضيل أمّيه على العالمين كتفضيل الواحد على العالمين و خاصه بالرحمه التى هى الواسطه التامه بين الله سبحانه و بين الموجودات و هى شىء فى البين و ليس بشىء فى البين فهو سبحانه يخلق كل شىء بذاته و يرزق كل شىء بذاته و يبدأ و يدبر و يعيد كل شىء بذاته و يفعل ذلك كله برحمته.

و فى هذا المعنى خطابه تعالى له (صلى الله عليه و آله) بقوله:

عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً و لفظ (يبعث) كأنه تضمن معنى الإقامه و هو كلام مطلق لم يعتره فى كلامه سبحانه تقييد فهو مقام محمود بكل حمد من كل حامد فهو مقام فيه كل جمال و كمال لاقتضاء الحمد ذلك فكل جمال و كمال مترشح من هناك و قد قال سبحانه: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ فخصّ كل حمد من كل حامد بنفسه فالمقام المحمود مقام متوسط بينه سبحانه و بين الحمد فهو كالرحمه شىء و ليس بشىء و هو المسماه بالولاية الكبرى و قال سبحانه:

وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى و هذا أيضا كلام مطلق و من المعلوم أن العطيه المطلقه منه سبحانه هى الرحمه المطلقه فيرجع مضمون الآيه إلى الآيتين و هما: وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ و عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً و تزيد عليهما بالرضى و لم يقل سبحانه حتى ترضى فإن العطيه هذه العطيه غير تدريجيّه بتواتر

الأمثال و تعاقب الجزئيات و هاهنا كلام كثير لكنه أرفع سطحا مما جرينا عليه في هذه الرسالة.

فالمحصل من جميع ما مرّ أن محمدا (صلى الله عليه و آله) على أن له الشفاعة للمذنبين من أمته له مقام الإذن في الشفاعة و الأخبار في ذلك كثيره متضافره.

فقد روى القمى في تفسيره عن الباقر (عليه السلام) في حديث ثم قال: ما من أحد من الأولين و الآخرين إلّا و هو محتاج إلى شفاعه محمد (صلى الله عليه و آله) يوم القيامة. الحديث.

و روى هذا اللفظ في المحاسن عن الصادق (عليه السلام).

و روى العياشى في تفسيره عن الصادق (عليه السلام) في حديث طويل ثم قال أبو عبد الله (عليه السلام): ما من نبى من لدن آدم إلى محمد إلّا و هم تحت لواء محمد (صلى الله عليه و آله).

الحديث.

و روى القمى في تفسيره عن سماعه عن الصادق (عليه السلام) قال: سألته عن شفاعه النبي (صلى الله عليه و آله) يوم القيامة قال: يلجم الناس يوم القيامة العرق و يرهقهم الفلق فيقولون انطلقوا بنا إلى آدم يشفع لنا فيأتون آدم فيقولون: اشفع لنا عند ربك. فيقول: إن لى ذنبا و خطيئه فعليكم بنوح فيأتون نوحا فيردّهم إلى من يليه و يردّهم كل نبى إلى من يلي حتى ينتهون إلى عيسى فيقول: عليكم بمحمد (صلى الله عليه و آله) فيعرضون أنفسهم عليه و يسألونه فيقول: انطلقوا فينطلق بهم إلى باب الجنة و يستقبل باب الرحمن و يخر ساجدا فيمكث ما شاء الله فيقول الله عزّ و جلّ ارفع رأسك و اشفع تشفّع و سل تعط و ذلك قوله: عسى أن يبعثك ربك مقاما محمودا.



و روى العياشى فى تفسيره ما يقرب منه و هذا المعنى وارد فى إنجيل برنابا بنحو أبسط فيما بَشَّر به المسيح عيسى بن مريم (عليه السلام) بمحمد (صلى الله عليه و آله).

و روى فرات بن إبراهيم فى تفسيره عن بشر بن شريح قال:

قلت لمحمد بن على (عليه السلام): أيه آيه فى كتاب الله أرجى؟

قال (عليه السلام): ما يقول فيها قومك؟ قلت: يقولون يا عبادى الذين أسرفوا على أنفسهم لا تقنطوا من رحمة الله. قال (عليه السلام): لكننا أهل بيت لا نقول ذلك. قال: قلت: فأى شىء تقولون فيها؟ قال: نقول و لسوف يعطيك ربك فترضى الشفاعة و الله الشفاعة و الله الشفاعة.

### القول فى أقسام الشافعين منهم الأنبياء و الأولياء من البشر و قد سبق الكلام فيه

و منهم الملائكة، قال سبحانه: وَ كَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى وَ غير ذلك من الآيات.

و منهم المؤمنون، قال سبحانه: وَ مَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَ لَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فقد استشعروا أن هناك صديقا حميما ينفع البعض لمكان قولهم (لنا) و يظهر منه أن الشافع و الحميم إنما ينفع المؤمنين.

و فى الكافى عن الباقر (عليه السلام): إن الشفاعة لمقبوله و ما تقبل فى الناصب و إن المؤمن ليشفع جاره و ماله حسنه فيقول: يا ربّ جارى كان يكف عني الأذى فيشفع فيه فيقول الله تبارك

و تعالى: أنا ربك و أنا أحق من كافي عنك فيدخل الله الجنة و ماله من حسنه و إن أدنى المؤمنين شفاعه ليشفع لثلاثين إنسانا فعند ذلك يقول أهل النار: فما لنا من شافعين و لا صديق حميم و الروايات في هذا المعنى كثيره.

و من الشفعاء القرآن و الأمانه و الرحم عدت من الشفعاء في الروايات ففي فردوس الديلمي عن أبي هريره عن النبي (صلى الله عليه و آله) قال: الشفعاء خمسه القرآن و الأمانه و الرحم و نبيكم و أهل بيت نبيكم.

أقول: و لعل شفاعه الثلاث الاول يستفاد من قوله سبحانه في وصف كتابه: هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ وَ قد قال سبحانه: يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئاً وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ وَ قوله سبحانه: إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَ أشفقن منها وَ حملها الإنسانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا لِيَعَذَّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْمُنَافِقَاتِ وَ الْمُشْرِكِينَ وَ الْمُشْرِكَاتِ وَ يَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا فبين سبحانه إن غايه عرض الأمانه على الإنسان و تحمله لها هو التوبه على المؤمنين و العذاب على المنافقين و المشركين بسببها و هو الشفاعه و قد فسرنا الآيه سابقا بالولاية و لا تنافي و ذلك لأن المأخوذ في كلامه سبحانه الأمانه دون الولاية فهو أخذ الخاص من العام و انطباقه به فافهم و قوله سبحانه: إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَ لَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ وَ الحميم هو القريب ذو الرحم و الدليل على شفاعته قوله تعالى (له).

و في الكافي عن سعد الخفاف عن الباقر (عليه السلام) إنه قال: يا سعد تعلموا القرآن فإن القرآن يأتي يوم القيامة في أحسن

صوره نظر إليه الخلق. ثم ذكر (عليه السّلام) أنّه يأتي صف المسلمين ثم صف الشهداء ثم الأنبياء ثم الملائكة و كل يحسب أنّه منهم ثم يشفع فيشفع و يسأل فيعطى. و فى آخره قال سعد: قلت:

جعلت فداك يا أبا جعفر و هل يتكلم القرآن؟ فتبسّم (عليه السّلام) ثم قال: رحم الله الضعفاء من شيعتنا إنّهم أهل تسليم ثم قال: نعم يا سعد و الصلاة تتكلم و لها صوره و خلق تأمر و تنهى.

قال سعد: فتغير لذلك لوني و قلت هذا شىء لا أستطيع أن أتكلم به فى الناس، فقال أبو جعفر (عليه السّلام): و هل الناس إلّا شيعتنا فمن لم يعرف بالصلاة فقد أنكر حقنا. ثم قال: يا سعد أسمعك كلام القرآن؟ قال سعد: فقلت بلى صلى الله عليك. فقال: إن الصلاة تنهى عن الفحشاء و المنكر و لذكر الله أكبر، فالنهي كلام الفحشاء و المنكر رجال و نحن ذكر الله و نحن أكبر. الحديث.

و هو مشتمل على معان جمّه يستفاد بها أخرى و الذى يرتبط بما نحن فيه أن المعانى التى تشترك فى اللفظ مع المعانى و الأحوال الموجودة فى الأحياء كالأمر و النهى و النفع و الشفاعة و غيرها ستتمثل فى البرزخ بصورها و يتحقق فى الحشر بحقيقتها و لمزيد البيان موضع آخر على أنّها مستفاده من البرهان المذكور سابقا و هاهنا روايات اخر متفرقة فى أبواب المعارف و العبادات.

و من الشفعاء الأعمال الصالحة قال سبحانه: **إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ** فقد مرّ أن معنى الشفاعة تبديل سيئه المذنب بالحسنه لقرب بين الشافع و المشفوع له و الروايه السابقه فى شفاعه القرآن تعطى معنى كليًا فى شفاعه الأعمال.

## فصل ١٣ فى الأعراف

قال سبحانه: وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ أَعْرَافِ الْحِجَابِ أَعَالِيهِ وَالْأَعْرَافِ التَّلَالِ الْمَرْتَفِعِ مِنْ كَثْبَانِ الرَّمْلِ وَاتِّصَالَ الْأَعْرَافِ فِي الْآيَةِ الشَّرِيفَةِ بِالْحِجَابِ يُؤَيِّدُ الْمَعْنَى الْأُولَى وَكُونَ الرِّجَالِ عَلَيْهَا يُؤَيِّدُ الْمَعْنَى الثَّانِيَةَ لَكِنْ لَا مَغَايِرَهُ فَالْحِجَابُ مَا يَحْجُبُ شَيْئًا عَنْ شَيْءٍ فَهَؤُلَاءِ الرِّجَالُ فِي مَقَامِ عَالٍ مَرْتَفِعٍ مَطْلٍ عَلَى الْفَرِيقَيْنِ أَهْلُ الْجَنَّةِ وَأَهْلُ النَّارِ مُشْرِفٍ عَلَى الْمَقَامَيْنِ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ وَلِذَلِكَ كَانُوا عَلَى الْأَعْرَافِ لِيَعْرِفُوا كُلًّا بِسِيمَاهُمْ وَقَدْ وَصَفَ سَبْحَانَهُ الْأَمْرَ بِلِسَانٍ آخَرَ فِي قَوْلِهِ: يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ فَقَوْلُهُ انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ كَقَوْلِهِ فِي ذِيلِ آيَةِ الْأَعْرَافِ: وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَيَّ الْكَافِرِينَ وَاخْتِصَاصُ الْمُنَافِقِينَ بِالْبَابِ لِمَكَانِ نِفَاقِهِمْ وَاشْتِرَاكِهِمْ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ فِي ظَاهِرِ أَمْرِهِمْ فَيُعَذَّبُونَ مِنْ ظَاهِرِ الْحِجَابِ مِنْ قَبْلِ الْبَابِ.

وَبِالْجُمْلَةِ فَقَدْ بَيَّنَّ سَبْحَانَهُ أَنَّ هَذَا الْحِجَابَ وَالسُّورَ شَيْءٌ وَاحِدٌ ذُو ظَاهِرٍ وَبَاطِنٍ وَأَنَّ الرَّحْمَةَ لِلْفَائِزِينَ فِي بَاطِنِهِ وَأَنَّ الْعَذَابَ لِلْهَالِكِينَ فِي ظَاهِرِهِ فَكَأَنَّهُمْ لَوْ جَازَتْ أَنْظَارُهُمْ ظَاهِرَهُ أَصَابُوا النِّعِيمَ وَغَشِيَتْهُمْ الرَّحْمَةُ وَكَانَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْكَافِرِينَ لَيْسَ قَبْلَهُمْ إِلَّا شَيْءٌ وَاحِدٌ وَإِنَّمَا الْاِخْتِلَافُ مِنْ نَاحِيَةِ إِدْرَاكِهِمْ كَحَالِهِمْ فِي الدُّنْيَا وَهُوَ السَّبِيلُ إِلَى اللَّهِ

سلكه المؤمنون فى الدنيا صراطا مستقيما و انحرف فيه غيرهم و لذلك قال سبحانه قبل آيه الأعراف: وَ نَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَ يَبْغُونَهَا عِوَجًا وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ فَالسَّبِيلُ وَاحِدٌ وَ هُوَ اللَّهُ وَ إِلَى اللَّهِ سَلَكُهُ سَالِكٌ بِالِاسْتِقَامَةِ وَ آخِرُ قَصْدِهِ عِوَجًا وَ مَنْحَرَفًا وَ هَذَا الْمَعْنَى مَكْرَرٌ الْوَرُودِ تَصْرِيحًا وَ تَلْوِيحًا فِى الْقُرْآنِ قَالَ سُبْحَانَهُ:

يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ أَمْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِى أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَ إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ وَ قَالَ: وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيَعِهِ يَخْشَبُهَا الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَ وَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقَهُ حِسَابُهُ وَ قَالَ:

فَاعْرِضْ عَن مَّن تَوَلَّى عَن ذِكْرِنَا وَ لَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ذَلِكُم مِّنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن اهْتَدَى وَ قَالَ سُبْحَانَهُ: إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَ رَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَ الَّذِينَ هُمْ عَن آيَاتِنَا غَافِلُونَ أُولَئِكَ مَا وَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ.

وَ الْآيَاتُ فِى هَذَا الْمَعْنَى كَثِيرَةٌ جَدًّا يَمْنَعُنَا عَنِ الْاسْتِقْصَاءِ فِيهَا وَ بَيَانُهَا مَا شَرَطْنَا عَلَى أَنْفُسِنَا فِى صَدْرِ الرِّسَالَةِ مِنَ الْاِخْتِصَارِ.

وَ مِنْ أْبْلَغِهَا فِى هَذَا الْبَابِ قَوْلُهُ سُبْحَانَهُ: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ قَدْ مَرَّ بِانْ نِعْمَةِ فِى هَذِهِ الْآيَةِ هِىَ الْوَلَايَةُ وَ هِىَ السَّبِيلُ إِلَى اللَّهِ وَ يُقَابَلُهُ الْكُفْرُ: وَ أَحْلُوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ جَهَنَّمَ يَصِيلُونَهَا وَ بَسَّ الْقَرَارُ فَعَايَهُ هَؤُلَاءِ الْبُورِ لِحَمُودِهِمْ عَلَى الظَّاهِرِ وَ اعْرَاضِهِمْ عَنِ الْبَاطِنِ وَ الظَّاهِرِ بَاطِنًا وَ الْبَاطِنِ ثَابِتًا قَاطِنًا كَمَا

يشير إليه قوله سبحانه: وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ و قوله: فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ و قوله: لَا يَشِيْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْثِيمًا و قوله: لَا يَشِيْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِدَابًا فغايه المؤمنين هو محل الصدق و الحق ليس فيه لغو و لا كذب بخلاف غيرهم.

و كيف كان فأصحاب الأعراف هم المهيمنون على المكانين المشرفون على الفريقين و ليست هذه الكُتبان كُتبان رمل من ماده أرضنا فقد قال سبحانه في وصف الأرض: يَوْمَئِذٍ لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا بل إنما هو مقامهم المرتفع عن ساحه أهل الجمع فهم غير محضرين فهم المخلصون الذين حفظهم الله سبحانه من صعقه النفخ و فزع اليوم و مقامهم الحجاب و فيه الرحمه التي وسعت كل شىء و النار التي أحاط بأهلها سرادقها و هو المستشعر بقوله تعالى: فَأَذِّنْ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ و لم يقل سبحانه: فَأَذِّنْ بَيْنَهُمْ مُؤَذِّنٌ كَمَا لَا يَخْفَى، و هم الحاكمون يوم القيامة قال سبحانه: وَ نَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ أ هُوَ لَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ وَ هِيَ الْجَنَّةُ كَمَا مَرَّ وَ كَمَا يَدُلُّ عَلَيْهِ قَوْلُهُ:

ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَ لَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ وَ هُم أَصْحَابُ الرُّوحِ الْمَأْذُونِ لَهُمْ فِي الْكَلَامِ وَ الْقَوْلِ الصَّوَابُ فِي قَوْلِهِ سُبْحَانَهُ:

يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَدَانَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ قَالَ صَوَابًا.

و قد فضلنا القول في معنى الروح و إيمانه و علمه في رساله الإنسان قبل الدنيا في قوله سبحانه: وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ لَأَ الْإِيمَانُ فَهَمُ أَعْنَى أَصْحَابِ

الأعراف هم- المعنيون ظاهرا بقوله سبحانه: وَ تَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَاشِعِينَ مِنَ الذُّلِّ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَقَدْ خَسِرَانِهِمْ.

و هم أيضا المعنيون بقوله تعالى: وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَ لَكِنَّا كُنْتُمْ لَا- تَعْلَمُونَ فزعمهم ذلك لما قيدوا في الدنيا فلم يتسع أنظارهم بأزيد من أن يدركوا ساعه من دهرهم واقعون فيها ففاتهم ما كانوا عليه قبل النزول في الدنيا و ما سيكونون عليه بعد الارتحال من الدنيا و وقعوا فيها بحسب سيطره الزمان لا تزال ساعه تبطن و ساعه تظهر فهم يقسمون حين البعث ما لبثوا غير ساعه و هذا الوهم الشبيه بالحقيقه قد قرره سبحانه بقوله: كَانَتْهُمْ يَوْمَ يَرُونَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ بَلَاغٍ وَقوله: قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسئَلِ الْعَادِّينَ قَالَ إِنَّ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ و لذلك فليس قولهم و قسمهم على ما يقولون و يدعون قليلا منهم لمدته مكثهم في الأرض بالنسبه إلى البقاء الأبدى الذى شاهدوه حين البعث و لذلك أردف ذلك بقوله: كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ.

و قول أولى العلم و الإيمان: لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ كَأَنَّهُ إِشَارَةٌ إِلَى قوله: وَ لَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَى أَجَلٍ مُسَيَّمٍ لَفُضِّتْ بَيْنَهُمْ وَقَد مَرَّ مَعْنَى الْآيَةِ فِي الْكَلَامِ فِي الْأَجَلِ وَ الْمَوْتِ وَ إِذْ كَانَ اللَّبْثُ وَ انْتِهَائِهِ مَفْرُوعًا مِنْهُ أَرْدَفُوهُ بِقَوْلِهِمْ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَ هُوَ النَتِيْجَةُ وَقَالُوا وَ لَكِنَّا كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ بِهَذَا الْانْتِهَاءِ

و التحديد و ان الساعه كلمح البصر أو هو أقرب و ان جهنم لمحيطه بالكافرين.

و اعلم أن صدور هذه الدعوى الباطله من المبعوثين.

ثم ظهور بطلانها لهم و أمثال ذلك كالمخاضات التي تقع بين الضعفاء و المتكبرين و الأتباع و المتبوعين يوم القيامة على ما حكاه سبحانه عنهم لا- ينافى ما مرّ من أن اليوم يوم يظهر فيه الحقائق و ترتفع فيه الحجب فإن الظهور بنفسه يتحقق عن خفاء و ينحل إلى مراتب غير أن الأمر طويل عسير عند بعض و قليل نزر يسير عند آخرين. هذا:

و الأخبار و الوارده فى الباب تؤيد ما مرّ من المعانى فقد روى العياشى عن سلمان قال: سمعت رسول الله (صلى الله عليه و آله) يقول لعلى (عليه السلام) أكثر من عشر مرّات: يا على إنك و الأوصياء من بعدك أعراف بين الجنة و النار لا يدخل الجنة إلّا من عرفكم و عرفتموه و لا يدخل النار إلّا من أنكركم و أنكرتموه.

و روى القمى فى تفسيره عن الصادق (عليه السلام): كلّ أمة يحاسبها إمام زمانها و يعرف (١) الأئمة أوليائهم و أعدائهم بسيماهم و هو قوله: وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ فَيُعْطُونَ أَوْلِيَاءَهُمْ كِتَابَهُمْ بِيَمِينِهِمْ فَيَمْرُونَ إِلَى الْجَنَّةِ بِلَا حِسَابٍ وَ يُعْطُونَ أَعْدَاءَهُمْ كِتَابَهُمْ بِشِمَالِهِمْ فَيَمْرُونَ إِلَى النَّارِ بِلَا حِسَابٍ.

و روى فى الكافى عن أمير المؤمنين (عليه السلام) فى قوله تعالى: وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ ... الآية نحن على الأعراف

١- و كانهم المراد فاعلا للفعل المجهول فى قوله سبحانه: يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَ الْأَقْدَامِ الْآيَةَ، فهو سبحانه لا يخفى له منهم شىء و المجرمون فى شغل عن المعرفه منه.



نعرف أنصارنا بسيماهم و نحن الأعراف الذين لا يعرف الله عزّ و جلّ إلّا بسبيل معرفتنا و نحن الأعراف يوقفنا الله على الصراط فلا يدخل الجنة إلّا من عرفنا و عرفناه و لا يدخل النار إلّا من أنكرنا و أنكرناه.

أقول: استفاد (عليه السّلام) هذا المعنى و هو أن الأعراف من المعرفة من قوله سبحانه: رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسَيِّمَاهُمُ الْآيَةَ و من المحتمل أن يرجع (عليه السّلام) الضمير فى سيماهم إلى قوله (رجال) و (كلّا) جميعا فافهم.

و روى القمى عن الباقر (عليه السّلام) أنّه سئل عن أصحاب الأعراف فقال: إنّهم قوم استوت حسناتهم و سيئاتهم فقصرت بهم الأعمال و إنّهم لكما قال الله عزّ و جلّ. أقول: يشير (عليه السّلام) إلى قوله: وَ نَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ.

و فى الجوامع عن الصادق (عليه السّلام): الأعراف كثنان بين الجنة و النار يوقف عليها كل نبىّ و كل خليفه نبىّ مع المذنبين من أهل زمانه كما يقف صاحب الجيش مع الضعفاء من جنده و قد سبق المحسنون إلى الجنة فيقول ذلك الخليفه للمذنبين الواقفين معه:

انظروا إلى إخوانكم المحسنين قد سبقوا إلى الجنة فيسلم عليهم المذنبون و ذلك قوله تعالى: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَ هُمْ يَطْمَعُونَ أَنْ يَدْخُلُوهَا بِإِذْنِ اللَّهِ بِشَفَاعَةِ النَّبِيِّ وَ الْإِمَامِ وَ يَنْظُرُ هَؤُلَاءِ إِلَى النَّارِ فَيَقُولُونَ رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَ ينادى أصحاب الأعراف و هم الأنبياء و الخلفاء رجالا- من أهل النار و رؤساء الكفار يقولون لهم مقرعين: ما أغنى عنكم جمعكم و استكباركم هؤلاء الذين أقسمتم لا ينالهم الله برحمه، إشاره لهم إلى أهل الجنة الذين كان الرؤساء يستضعفونهم و يحتقرونهم بقرهم و يستطيون عليهم

بدنياهم و يقسمون أن الله لا يدخلهم الجنة ادخلوا الجنة، يقول أصحاب الأعراف لهؤلاء المستضعفين عن أمر من أمر الله عزّ و جلّ لهم بذلك ادخلوا الجنة لا خوف عليكم و لا أتم تحزنون أى لا خائفين و لا محزونين.

أقول: و خصوصيات هذا الحديث مستفاده من خصوصيات آيات الأعراف و الأخبار فى هذه المعانى كثيره مرويه فى تفسيرى القمى و العياشى و فى الكافى و البصائر و المجمع و الاحتجاج. هذا:

و البرهان المذكور سابقا ربّما استفيد منه هذا الموقف و هو وصول قوم إلى مقام ينشعب منه مقام الفريقين و لحوق الضعفاء و المتوسطين بهم و به يظهر أن الأعراف ليس موقفا ذا مرتبه واحده بل ذو مراتب و لذلك لا نرى تصريحاً منه سبحانه أن المستضعفين على الأعراف كالرجال الذين يحكمون فيها و إنّما المفهوم أنّهم عندهم يشيرون إليهم و يخاطبونهم و يأمرونهم و يؤمنونهم.

## فصل ١٤ فى الجنة

بسط الكلام فيها و شرح ما تضمنته الآيات و الأخبار على كثرتها فيها أوسع من مجال هذه الرسالة فقد وردت فى كتاب الله تعالى فى وصف الجنة ما يقرب من ثلاثمائة آيه و ذكرها مطرد فى جميع سور القرآن إلا عشرين سورة هى سورتا الممتحنه و المنافقين و ثمان عشره سورة من السور القصار لكننا نتعرض لكليات أوصافها على حسب المقدور.

فاعلم أن المستفاد من كلامه سبحانه أن هناك ارتباطا مخصوصا بين الأرض و بين الجنة قال سبحانه: وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ وَ أَوْثَقْنَا الْأَرْضَ نَتَّبِعُ مِنْ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ و لعل قولهم صَدَقْنَا وَعَدَّهُ إشارة إلى قوله سبحانه:

أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ و الوراثه هى أن تملك شيئا بعد ما ملكه آخر قبلك و تخول منه ما خوله سلفك فالميراث يحتاج إلى شىء ثابت اعتورته يد بعد يد و قام به خلف بعد سلف و كان مقتضى ظاهر السياق فى بيان صدق الموعد أن يقال: و أوثقنا الأرض نتبوا منها أو يقال: و أوثقنا الجنة نتبوا منها فالعدول عن ذلك إلى ما ترى يعطى ارتباطا ما و اتحادا مخصوصا بين الأرض و الجنة كما ترى.

و قد أخبر سبحانه بتبديل الأرض يوم القيامة تاره فقال:

يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَ بِإِسْرَاقِهَا بِنُورِ رَبِّهَا تَارَهُ فَقَالَ: وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا.

و بقبضها تاره فقال: وَ الْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

و يشير إلى ما مرّ بقوله: وَ سَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُقِبِيَ الدَّارِ.

و اصرح منه قوله سبحانه: وَ الَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً وَ يَدْرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَ مَنْ صَلَّحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ أَزْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ وَ الْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ.

فقد فسّر و وصف عقبى الدار بجنّات عدن يدخلونها و الدخول يستدعى خروجاً ما سابقاً فمثلهم كمثل الذى يسكن أرضاً ثم يعمر فيها داراً يسكنها ثم يزير قلبه من قبائها فيدخلها فإنما هو أوج بعد حضيض أو ارتقاء بعد ارتقاء قال سبحانه: كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرِهِ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَ أَتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا.

و هناك آيات آخر تشعر بذلك كقوله سبحانه: إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ وَ قوله: تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا وَ قوله: وَ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.

و فى المجمع عن النبى (صلى الله عليه و آله): ما من أحد إلا و له منزل فى الجنة و منزل فى النار فأما الكافر فيرث المؤمن منزله من النار و المؤمن يرث الكافر منزله من الجنة فذلك قوله: أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.

أقول: و الرواية لو صحّت لم تناف ما ذكرناه من وراثته الأرض و كذلك سياق قوله سبحانه: قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْبِتُوا بِاللَّهِ وَ اصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ وَ هو ظاهر هذا و البرهان السابق تستفاد منه هذه الوارثة.

ثم اعلم أنه سبحانه كثر الوعد بتطهير الجنه و أهلها و تطييبها من الكدورات و الظلمات قال تعالى: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طَبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ فَالتفريع بالفاء يعطى طيب المنزل كطيب النازل و قال سبحانه: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ و التفريع فيها يعطى طيب المنزل و هو الأرض بطيب النازل بالصبر و الفرق من جهة ان السلام الأول شكر و الثانى فى مقام البشرى.

و قال سبحانه: وَ مَسَاكِينَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ و قال:

وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَ مَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ و قال: لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ إِلَى غير ذلك من الآيات و اجمعها معنى قوله سبحانه: ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَ لَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ.

فالخوف إنما يكون من المكروه المحتمل و الحزن على مكروه واقع فقد نفى سبحانه كل نقيصه و عدم واقع فى الموجود و محتمل فاصحاب الجنه مبرءون عن النواقص و الإعدام و كاملون فى وجوداتهم فلا مزاحمه من مزاحمات الدنيا هناك أصلاً فهى المرفوعه عنهم فهم المفلحون المغشون بالأمن و السلام قال سبحانه:

ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ و قال: لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَ لَا تَأْتِيماً إِلَّا قِيلاً سَلَاماً سَلَاماً.

ثم اعلم أنه سبحانه و عدهم فيها كل لذه و بهجه و جمال و كمال قال سبحانه لَهُمْ مَا يَشَاؤُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ و قال: نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَى أَنْفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ نُزُلًا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ.

و أكثر الآيات و ارده فى وصف خصوصيات من قصورها و حورها و طيورها و أشجارها و أثمارها و أنهارها و فواكهها و ظلها

و شرابها و غلمانها و خلودها و ينبغي لك أن تفهم منها معانيها مطلقه غير مشوبه بالنواقص و الإعدام.

ثم اعلم أنه سبحانه وعدهم أمرا وراء ذلك فقال: **فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ** و هذا الوعد بعد ما وصف سبحانه عطاءه بكل صفة جميله بليغه يعطى أنه أمر وراء ما يسعه افهام النفوس.

و قد روى القمى فى تفسيره عن عاصم بن صمد عن الصادق (عليه السلام) فى حديث يصف فيه الجنة، قال: قلت جعلت فداك زدنى. فقال: إن الله خلق جنة بيده و لم ترها عين و لم يطلع عليها مخلوق يفتحها الرب كل صباح فيقول ازدادى ريحا ازدادى طيبا و هو قول الله: **فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**.

أقول: و قوله: **جَزَاءً بِمَا ...** يعطى أن هذا الذى فوق فهم الأفهام اخفيت للإنسان بإزاء العمل جزاء له و قد قال سبحانه: **لَهُمْ مَا يَشَاؤُونَ فِيهَا فكل ما تتعلق به المشيئة مملوك للإنسان هناك و قال أيضا: وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى وَ أَنْ سَعْيُهُ سَوْفَ يُرَى ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءُ الْأَوْفَى فكل ما يحبه الإنسان هناك أعم مما يسعه الفهم و ما لا يسعه مملوك لمكان قوله: (لهم) و واقع تحت المشيئة المطلقة لقوله: (ما يشاءون) لكن الآية تفيد أن للإنسان كمالا فوق مرتبه الفهم يمكن أن يملكه بالعمل و هو ظاهر و لعل ذلك ما يفيدته قوله سبحانه: **وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ** و هو المشاهده بالقلوب فى غير جهه و لا جسم و لا تشبيه لقوله تعالى: **فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا** حيث رتب اللقاء على العلم النافع و العمل**

الصالح، ثم إنّه قال سبحانه: لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَ لَمَدِينًا مَزِيدًا فَاثَابَتَهُ الْمَزِيدَ لَدِيهِ بَعْدَ مَا أَخْبَرَ أَنَّ لَهُمْ كُلَّ مَا يَتَعَلَّقُ بِهِ مَشِيئَتِهِمْ يَعطى أَنَّهُ أَمْرٌ لَا يَقَعُ تَحْتَ مَطْلُوقِ الْمَشِيئَةِ وَ لَا شَكَّ أَنَّهُ كَمَالٌ وَ انْ كُلَّ كَمَالٍ يَقَعُ تَحْتَ الْمَشِيئَةِ فَلَيْسَ إِلَّا أَنَّهُ كَمَالٌ غَيْرٌ مَحْدُودٌ فَلَا يَقَعُ تَحْتَ الْمَشِيئَةِ إِذْ كُلُّ مَا يَقَعُ تَحْتَهَا يَصِيرُ مَحْدُودًا. هَذَا:

وَ فِي تَفْسِيرِ الْقَمَى فِي قَوْلِهِ وَ لَدِينًا مَزِيدًا قَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ):

يَنْظُرُونَ إِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ.

أَقُولُ: وَ لَعَلَّ الرُّوَايَةَ مُسْتَفَادَةٌ مِنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: لِيُجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَ يَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ فَبَيَّنَ أَنَّ الْمَزِيدَ الَّذِي هُوَ رِزْقٌ بِغَيْرِ حِسَابٍ مِنَ الْفَضْلِ وَ قَدْ قَالَ: وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ مَا زَكَى مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا.

فَالْفَضْلُ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ هِيَ الرَّحْمَةُ مِنْ غَيْرِ اسْتِحْقَاقٍ وَ قَالَ سُبْحَانَهُ: وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَلْتُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ فَهَذَا الْمَكْتُوبُ لَهُمْ الَّذِي لَا يَسَعُهُ شَيْءٌ هُوَ الْمَزِيدُ وَ لَنْ تَدْبُرْتَ فِي قَوْلِهِ سُبْحَانَهُ: فَضْرَبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ قَوْلِهِ:

أَهْؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ إِذْ خَلُّوا الْجَنَّةَ الْآيَةَ وَ قَوْلِهِ: إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ وَ قَوْلِهِ: وَ أَرْزَقْتِ الْجَنَّةَ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ قَضَيْتُ أَنَّ الرَّحْمَةَ هِيَ الْجَنَّةُ بِوَجْهِ بَلْ أَنَّ الْجَنَّةَ مِنْ مَرَاتِبِهَا.

## فصل ١٥ فى النار

أعاذنا الله سبحانه منها والآيات الواردة فى تفاصيل العذاب والأخبار بها أكثر عددا من آيات الجنة فهى تقرب من أربعمائيه آيه و ما خلت عن ذكرها تصريحاً أو تلويحاً إلما اثنتا عشره سوره من السور القصار و كيف كان فجمله حالهم أنهم محرومون من الحياه الحقيقه الأخرويه قال سبحانه: قَدْ يَسُّوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَسُّ الْكُفَّارُ مِنَ أَصْحَابِ الْقُبُورِ وَقَالَ: إِنَّهُ لَا يَنَاسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمَ الْكَافِرُونَ وَقَالَ: وَمَنْ يَقْتِطْ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ وَقَدْ قَالَ سبحانه فى وصف الآخريه: وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ وَ هِى الرِّحْمَةُ الْإِلَهِيَّةُ الَّتِى هِى مِنْبَعُ كُلِّ كَمَالٍ وَ جَمَالٍ كَمَا قَالَ: وَ رَحْمَتِى وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَ هِى تَفِيدُ أَنَّهُمْ فِى عَيْنِ حَرَمَانِهِمْ مِنْهَا مَشْمُولُونَ لَهَا وَقَدْ قَالَ: وَ بَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَقَالَ:

فَضَّرَبَ بَيْنَهُمْ بُسُورًا لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ وَ يَتَحَصَّلُ مِنْهُ أَنَّهُمْ فِى عَيْنِ مَشْمُولِيَّتِهِمْ لِلرِّحْمَةِ مَحْرُومُونَ عَنْهَا لِكُونِهَا فِى بَاطِنِ حِجَابٍ هُمْ لَا- يَجَاوِزُونَ ظَاهِرَهُ وَقَدْ مَرَّ بِيَانُهُ فِى فَصْلِ الْأَعْرَافِ فَالْحِجَابُ هُوَ الَّذِى يَمْنَعُهُمْ مِنَ النِّعَمِ وَ ظَاهِرُهُ هُوَ الَّذِى يَعَذِّبُونَ بِهِ وَقَدْ بَيَّنَّ سبحانه أَنَّهُمْ إِنَّمَا يَعَذِّبُونَ بِأَعْمَالِهِمُ السَّيِّئَةِ بِأَقْسَامِهَا فَأَعْمَالُهُمْ هِىَ أَنْوَاعُ عَذَابِهِمْ وَ الْأَصْلُ الَّذِى يَنْشَعِبُ مِنْهُ هَذِهِ الْأَنْوَاعُ هُوَ أَصْلُ الْحِجَابِ لَهُمْ وَ هُوَ الْغَفْلَةُ قَالَ تَعَالَى: وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ وَقَالَ سبحانه: كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا



كَانُوا يَكْسِبُونَ كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمِئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ فَهُمْ مَتَّوِّفُونَ فِي حِجَابٍ أَعْمَالِهِمْ وَقَدْ قَالَ سُبْحَانَهُ: وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا.

و قال: أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيَعِهِ يَحْسِبُهُ الظَّمآنُ ماءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَ وَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقَهُ حِسَابَهُ.

و قال: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ جَهَنَّمَ يَصَلُّونَهَا وَ يَتَسَبَّحُونَ الْقُرْآنَ.

و قال: وَ مَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يَبُورٌ.

فمقامهم سراب الأوهام دون الحقيقة و الظاهر دون الباطن و البوار و الهلاك دون الحياه و موطنها كلها هو الدنيا التي حياتها متاع الغرور و لذلك فلها ارتباط خاص بجهنم قال سبحانه: وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا ثُمَّ نُنْجِي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثًّا وَ قال سبحانه في سورة السجده: وَ لَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدًى وَ لَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ.

و هذه من أبلغ الآيات في الكشف عن شأن جهنم و لذلك ورد عنهم (عليهم السّلام) كما في ثواب الأعمال عن الصادق (عليه السلام): من اشتاق إلى الجنة و إلى صفتها فليقرأ الواقعة و من أحب أن ينظر إلى صفة النار فليقرأ سجده لقمان. و في معنى الآية السابقة قوله: لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ.

و ممّا مرّ يظهر معنى صنف آخر من الآيات كقوله سبحانه:

فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ وَ قَوْلُهُ: قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ.

و المراد بالحجاره بقرينه المورد هى الأصنام المتخذة من الحجاره المعبوده من دون الله.

و قوله سبحانه: أُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ و قوله سبحانه:

إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ و قد استدرک سبحانه المعبودين من دون الله من عباده الصالحين بقوله بعد الآيه:

إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى أُولَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ و قوله سبحانه: نَارُ اللَّهِ الَّتِي مُوقَدَةُ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْآفَاتِ.

و اعلم أن ما مرّ أصول صفه النار و هى المستفاده من البرهان السابق.

### فصل ١٦ فى عموم المعاد

قال سبحانه: مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى أفاد أن خلقه ما فى السموات و الأرض و ما بينهما مقرون بالحق و أجل مسمّى و الباء للسببيه أو للمصاحبه و قد عرفت فى الفصل الأول إن الأجل المسمّى هو الحياه عند الله حياه تامه سعيده من غير فناء و زوال و لا شوب بمزاحمات الحياه الدنيا و آلامها و أعراضها و أغراضها و هى حياه الدار التى نزلت منها كما قال سبحانه: وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ فمنبع حياه جميع هذه الموجودات على كثرتها و تفصيلها حياه تامه غير محدوده و معادها إلى ما بدأت منه.

و هذا هو الذى يعطيه كون الخلقه بالحق فإن الباطل هو الفعل الذى لا ينتهى إلى غايه تكون هى المنتهى إليها و المراده بالفعل و من المحال أن يكون المراد و الغايه بالفعل نفس الفعل و بالخلق نفس

الخلق إلا أن يكون كاملاً في أصل وجوده غير متدرج من النقص إلى الكمال ثابتاً غير متغير فالبراهين مطبقة على ذلك على أنه من القضايا التي قياساتها معها.

و مثل الآيه السابقه قوله سبحانه: وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا وَ حَيْثُ لَمْ يَفْرَقْ سُبْحَانَهُ فِي السِّيَاقِينَ بَيْنَ الْمَوْجُودَاتِ الْحَيَّةِ بِاعْتِقَادِنَا وَ غَيْرِهَا وَ الْعَاقِلَةِ وَ غَيْرِهَا عَلِمْنَا بِذَلِكَ أَنَّ حَكْمَ الْمَعَادِ وَ الْحَشْرِ يَعْمُ الْجَمِيعَ.

ثم إنه سبحانه قال في خصوص الأحياء من خلقه الأرض:

وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ.

و ظاهر آخر الآيه أن حشرهم إنما هو لكونهم أمما أمثال الناس غير باطل الخلق ففيهم مقصوده من الخلقه و هي العود فالفرق و النشر مقصود للجمع و الحشر كما ان الجمع و الحشر مقصود للفرق و النشر يعطى ذلك قوله سبحانه: وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ كَذَلِكَ صَفَاتُهُ وَ أَسْمَاءُهُ تَعَالَى فَافْهَمُ إِنْ كُنْتَ مِنْ أَهْلِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

فحشرهم إلى ربهم نتيجة كونهم أمما أمثال الناس أو كالنتيجة له و يبين السبب في ذلك قوله تعالى: مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّهُ الْكِتَابُ الْحَقُّ الَّذِي يَقُولُ فِيهِ هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ وَ حَقِّيهِ الْكِتَابُ تَعطى أن لا تكون الاختلافات التي تجعل الدواب و الطير أمه أمه يفترق كل أمه عن غيرها بأشكال و صور و أفعال و خواص فيها لغوا باطلا بل مؤثرا في الغايه و المنتهى من دون استهلاك لها و زوال في الوسط قبل البلوغ إلى الغايه و إلا كان الاختلاف باطلا و تفريطا في الكتاب مخللا لإتقانه فقد تحصل أن الحيوانات الأرضيه أمم أمثال الناس بينهم و لهم ما للناس من العود

إلى ربهم و الاجتماع عنده سبحانه و قال سبحانه أيضا: وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ وَ هُوَ عَلَى جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ فعمم الحكم إلى كل ذى روح فى السموات و الأرض و مثله قوله سبحانه إِنَّ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَ عَدَّهُمْ عَدًّا وَ كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا.

و قوله: عَبْدًا يعطى أن لكل منها عبوديه بحسب نفسه و نسكا إليها يتقرب به إلى ربه و قد مرّ تفسير الفرد.

و اعلم أن قوله: وَ كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا على ما يفسره الآيات من معنى الفرد يعطى لقوله: وَ هُوَ عَلَى جَمْعِهِمْ معنى آخر غير ما يتسابق إلى الفهم من معنى الجمع و قد تكرر إطلاق الجمع و الحشر على البعث فى الآيات كقوله: لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَ قوله يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ وَ بذلك يتضح معنى قوله سبحانه: وَ سِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا وَ قوله: وَ سِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ زُمَرًا وَ قوله:

لِيُمَيِّزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَ يَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ فَيَرْكُمُهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ.

و لنرجع إلى ما كتبنا فيه و يشير إلى بعث غير ذوى الروح و الشعور قوله سبحانه وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ هُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ وَ إِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَ كَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ وَ ضمير كانوا فى الموضوعين راجع إلى المعبودات من غير الله كما يدل عليه قوله سبحانه: ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَ لَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ

و كفرهم قولهم على ما حكاه سبحانه: تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ.

و بالجمله فقوله: مَنْ لَا يَشْتَجِبُ لَهُ ظَاهِر الدلالة على أنه المعبودات من غير الله من النبات و الجماد غير البشر و الملائكة فهم مبعوثون ليوم القيامة بدلاله قوله: وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً و يدل عليه بعينه قوله سبحانه: أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ و مَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ.

و اعلم أن ظاهر هذه الآيات ملازمه البعث مع الحياه و العلم كما يفيدده حال الضمائر فى الآيات فما أَلْطَفَ إشاره قوله: و مِنْ آيَاتِهِ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ و الْأَرْضِ و مَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ و هُوَ عَلَى جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ و قد مرّ فى فصل الشهود إن ظواهر الآيات تعطى سرايه الحياه و العلم إلى جميع الموجودات.

و اعلم أن ما ذكرناه من شمول البعث لغير البشر و الملك من سائر ما خلق الله تعالى فى السموات و الأرض و ما بينهما هو الذى تدل عليه الأخبار إلّا أنّها متفرقه مثل ما يدل على أن كلب أصحاب الكهف و ناقه صالح و النعم التى حجّ عليها ثلاث سنين أو سبعا تدخل الجنة و أن الوحوش و الكلاب تدخل النار تنهش المجرمين قال تعالى: وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ.

و ما ورد أنّ الله تعالى يأخذ يوم القيمة للجماة من القرناء رواه فى المحاسن عن أمير المؤمنين (عليه السلام) و فى المجمع عن النبى (صلى الله عليه و آله).

و ما ورد من قوله (صلى الله عليه و آله) حين رأى ناقه معقوله و عليها جهازها: أين صاحبها، مروه فليستعد غدا للخصومه.

رواه فى الفقيه عن النبى (صلى الله عليه و آله) و ما ورد عنهم

(عليهم السّلام) فى مانع الزكاه أنّه تنهشه كلّ ذات ناب بنابها و تطأه كلّ ذات ظلف بظلفها و ما ورد فى الضحايا إلى غير ذلك.

و اعلم أن الآيات غير متعرضه لحال بعث من خلقه الله تعالى فيما وراء السموات و الأرض و هم جماعه من خلق الله تعالى لا يحد وجودهم حدّ و لا- يقدر ذواتهم قدر فهم أرفع من الحد و القدر فلا- يتصور فى حقّهم بعث و إعاده غير أصل خلقهم و الصفات التى تبرز يوم القيامة حاصله عندهم دائما و قد ذكرناها فى الفصل الرابع فالبدء و العود فى حقّهم واحد و لذلك لم يرد فى كلامه سبحانه ما يشعر بالبعث فى حقّهم. هذا:

و يلحق بهم فى ذلك المخلصون فقد مرّ نبذه من حالهم فى تضاعيف الفصول الماضيه فهم عند الله لا يحجبهم عنه حجاب مستور ليسوا فى سماء و لا أرض و هم المهيمنون على الجميع المتوسطون بينه و بين خلقه فى المبدأ و المعاد و هم المستثنون من حكم قبض ملك الموت و أعوانه و الآمنون من فزع النفخه و صعقتها و هم غير محضرين لعرضه المحشر و هم الساكنون فى الحجاب الحاكمون بين الناس و لبيان أزيد من هذا من صفاتهم مقام آخر.

و اعلم أن ما مرّ هو المستفاد من البرهان على ما يعطيه الأصول السابقه فإن الغايه عين الفاعل بالضروره فما بدأ منه شىء فى وجوده و تعين من لدنه فى ذاته لا بدّ أن يكون هو المنتهى إليه وجوده.

و من هنا يظهر أنّ كلّا من الجنه و النار ذات مراتب و درجات فمراتب الجنه آخذة من تحت إلى فوق و مراتب النار بالعكس من ذلك.

و من هنا يظهر أن كل درجه عاليه فى الجنه مرتبه لفاعل ذى الدرجه الدانيه و لو تصور فى النار مثل ذلك لكان الأمر بعكسه.

و من هنا يظهر معنى اللحوق و الشفاعة و قد مرّ مرارا و يظهر معنى جمّ غفير من الآيات و الروايات و الله الهادي و هو المعين.

## خاتمه

و قد عزمنا فيما مرّ على تخصيص فصل مستقل في آخر رساله بالكلام في معنى المغفره لكن ضيق المجال و تراكم الأشغال منعنا عن الكلام و حجب دون المرام و الله سبحانه أسأل أن يوفقني ان الحق فصلا بهذه الرساله يتبين به ما كُنّا نريده من وضع الكلام في ذلك و أرجو أن يشاء الله ذلك فإنه على كل شىء قدير.

و اعلم ان نوع الكلام في مباحث المعاد طويل الذيل مبسوط الأطراف و يهديك إلى ذلك أن تتدبر في ما ورد في كل من المبدأ و المعاد من الآيات القرآنيه و البيانات الإلهيه.

و الذى صدّنا عن الغور في أزيد مما تشاهده في تضاعيف الفصول السابقه هو إيثار الاختصار على أن بسط المقال بأزيد مما رأيت غير ميسّر و لا- ميسور عند الباحثين عن الحقائق و لذلك فالإشارات في هذه المطالب تغلب العبارات و لذلك غيرنا اسلوب هذه الرساله عن سائر الرسائل المتقدمه عليها.

الحمد لله على الإتمام بالدوام و الصلاه على أوليائه المقربين سيّما سيّدنا محمد و آله و السلام.

وقع الفراغ في العشر الأول من شهر جمادى الثانيه من شهور سنه ألف و ثلاثمائه و واحد و ستين هجريه قمرية و أنا العبد محمد حسين الحسنى الحسينى الطباطبائى كتبت في قريه شاذآباد من أعمال بلده تبريز





**[الفهرست]**

فصل ١ قول السوفسطائيه و الفلاسفه ٥ فصل ٢ فى ان الوجود حقيقه أصيله ٦ فصل ٣ فى ان الوجود الواجب له اطلاق بالنسبه ٦  
فصل ٤ فى الدلائل النقليه من الكتاب و السنه ٧ فصل ٥ اختصاص التوحيد الاطلاقى بالمله الاسلاميه ١٤ مقاله ملحقه برساله  
التوحيد و فيها فصول فصل ١ التوحيد الذاتى ١٥ فصل ٢ فى ان اكمل مراتب التوحيد مختص بالشريعه ١٦ فصل ٣ فى ان  
التوحيد الذاتى مشهود بشهود فطرى ١٧ ٢- رساله فى اسماء الله تعالى و فيها فصول فصل ١ فى تقسيم اسماء الله تعالى ٢٤ فصل  
٢ فى الدلائل النقليه من الكتاب و السنه ٢٥ فصل ٣ فى ان الذات المقدسه كانت اول الاسماء ٢٦ فصل ٤ فى الدلائل النقليه من  
الكتاب و السنه و فيها مباحث ٣٠ المبحث الاول فى الاسماء التى خصت بالذكر فى القرآن ٣٠ المبحث الثانى الميزان الكلى فى  
تفسير الاسماء و الصفات ٣٤ المبحث الثالث فى كون الكمالات الاسمائيه ذاتيه ٣٦

المبحث الرابع فى الاعتبارات و حيثيات الاسماء ٣٣٩- رساله الثالثه من كتاب التوحيد و فيها فصول فصل ١ فى انه لا فعل فى الخارج الا فعله سبحانه ٥٧ فصل ٢ فى الدلائل النقليه من الكتاب و السنه ٥٨ فصل ٣ فى ان نظام كل سافل ثبت فى ما فوقها ثبتا فصل ٤ فى الدلائل النقليه على ما مر فى الفصل الثالث ٦٥ فصل ٥ فى ان النفوس مجردة فى اول وجودها ٧١ فصل ٦ فى الدلائل النقليه من السنه على ما مر ٩١ فصل ٧ فى ارتفاع التوهم من سبق القضاء و القدر ٨٩ فصل ٨ فى الدلائل النقليه من السنه على ما مر ٩١ فصل ٩ فى انتزاع المشيئه من الموجود الصادر منه سبحانه ٩٣ فصل ١٠ فى الدلائل النقليه من الكتاب و السنه على ما مر ٩٥- رساله الوسائط و فيها فصول فصل ١ فى ان الوجود فيه اربعة عوالم كليه مترتبه ١٠١ فصل ٢ فى الدلائل النقليه من الكتاب و السنه ١٠٤ فصل فى خاتمه لما مر فى الفصلين ١١٢ ٥- رساله الانسان قبل الدنيا و فيها فصلان و خاتمه فصل ١ فى ان الانسان بجميع خصوصيات ذاته و صفاته و افعاله ١٦٣ فصل ٢ فى الدلائل النقليه من الكتاب و السنه على ما مر ١٦٤ خاتمه فى ان الملائكه قايسوا الخلافه الارضيه على خلافتهم ١٧٦ ٦- رساله الانسان فى الدنيا و فيها أيضا فصلان فصل ١ فى ان صور علومنا الذهنيه على قسمين ١٨٧ فصل ٢ فى ان الانسان لا حياه له فى غير ظرف نفسه ١٩٤

٧- رساله الانسان بعد الدنيا و فيها فصول فصل ١ فى الموت و الاجل ٢٠٤ فصل ٢ فى البرزخ ٢١٦ فصل ٣ فى نفخ الصور ٢٢٥  
فصل ٤ فى صفات يوم القيامة ٢٣٢ فصل ٥ فى قيام الانسان الى فصل القضاء ٢٤٠ فصل ٦ فى الصراط ٢٤٣ فصل ٧ فى الميزان  
٢٤٦ فصل ٨ فى الكتب ٢٤٨ فصل ٩ فى الشهداء ٢٥٥ فصل ١٠ فى الحساب ٢٦٥ فصل ١١ فى الجزء ٢٧٢ فصل ١٢ فى الشفاعة  
٢٧٧ فصل ١٣ فى الاعراف ٢٨٧ فصل ١٤ فى الجنة ٢٩٤ فصل ١٥ فى النار (اعاذنا الله تعالى منها) ٢٩٩ فصل ١٦ فى عمود المعاد  
٣٠١ الخاتمه ٣٠٧ الفهرست ٣٠٩

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹